هُنَرْ وَ هُنَرْمَنْدُ

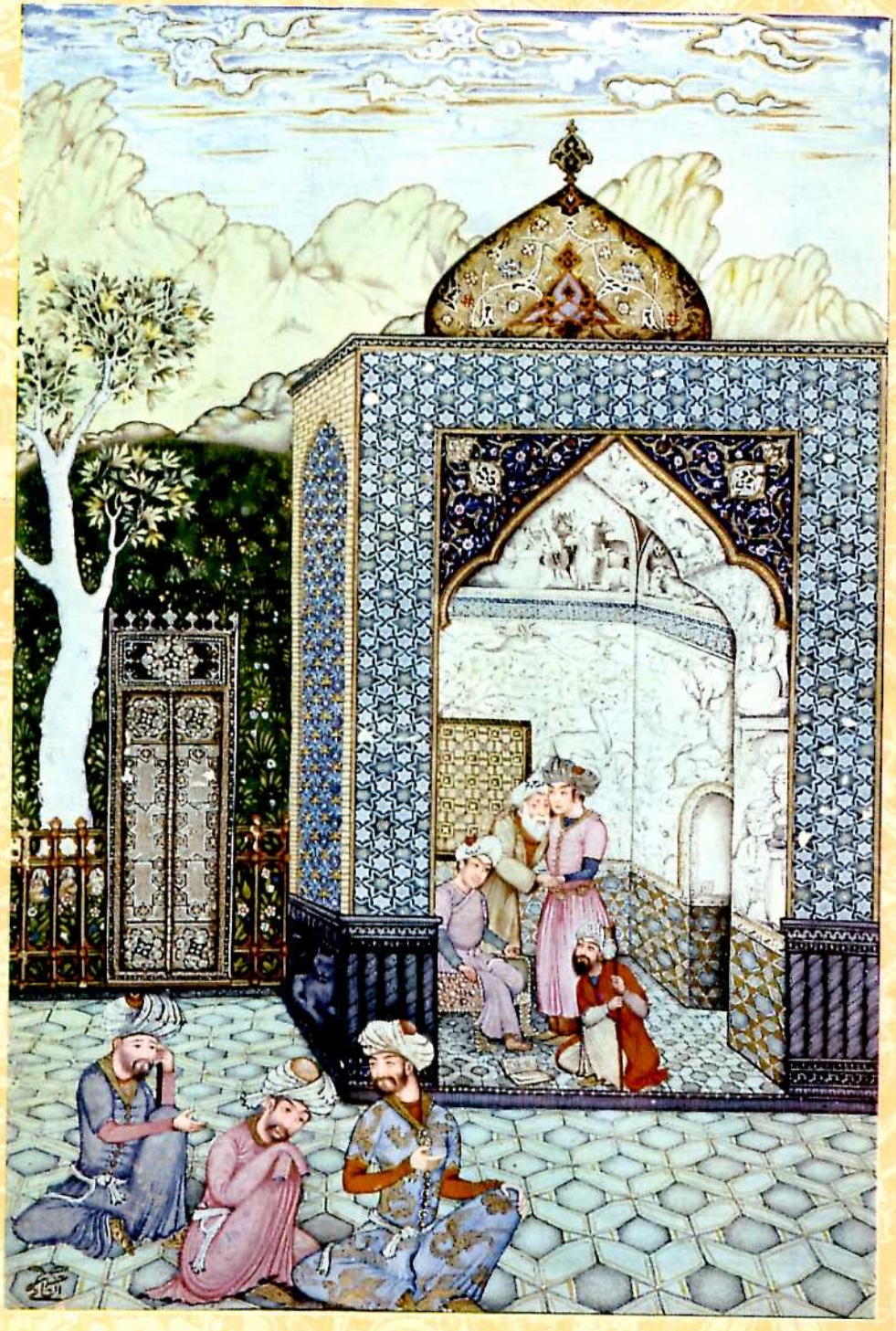

نوروز

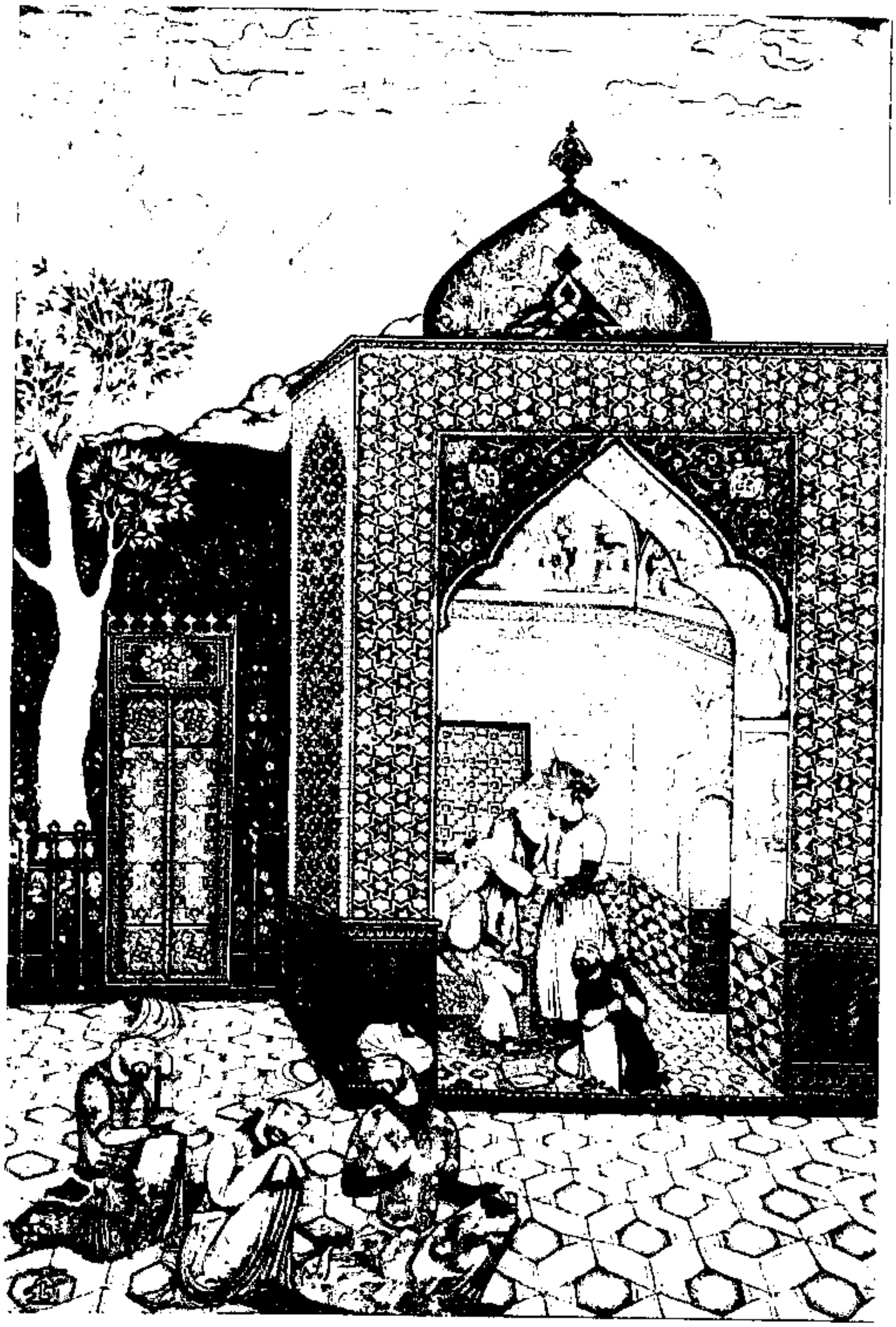

Serial Number 76 January 1969

HONAR va MARDOM

(Art and People)

Published by Directorate General of Cultural Relations,
Ministry of Culture & Arts
182, Avenue Hoghoughi Tehran, Iran.
Annual Subscription $1.50, deposited in advance in A/C
No. 178 of Bank Saderat Iran, Avenue Khajeh Nassireddin Tusi.
Tehran, Iran.

www.KetabFarsi.com

دیدار حضرت یوسف و یعقوب
مینیاتور – کار حسین الطافی

چاپخانه وزارت فرهنگ وهنر

هنر و مردم

از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر

بهمن‌ماه ۱۳۴۷ — دورهٔ جدید — شمارهٔ هفتادوششم

دراین شماره :

تمایلات نو درفرهنگ جهان معاصر ۲

فرهنگ ماد ۹

کنگرهٔ خاورشناسی آسیای میانه ۱۷

توجه به نشر کتاب وایجاد وبنیاد کتابخانه درعصر پهلوی ۲۱

هنر ازلحاظ روان شناسی ۳۰

ایران «سرزمین مردان» ۳۲

زبان فارسی وتأثیر آن دردربارسلاطین عثمانی وزبان ترکی ۴۲

ابوطالب مقیمی ۴۴

بررسی کتاب ترانه‌هائی ازجنوب ۵۲

مدیر : دکتر ا . خدابنده‌لو

سردبیر : عنایت‌الله خجسته

طرح و تنظیم از صادق بریرانی

نشریهٔ ادارهٔ کل روابط فرهنگی

نشانی : خیابان حقوقی شماره ۱۸۴ تلفن ۷۱۰۵۷ و ۷۳۰۷۳

www.KetabFarsi.com

تمایلات نو در فرهنگ جهان معاصر

مجید رهنما
وزیر علوم و آموزش عالی

درگذشته کلماتی بود که دست‌کم برای بیشتر افرادی که متعلق به یك گروه معین اجتماعی بودند مفهوم روشنی داشت . اما باوجود گسترش بی‌سابقه وسایل ارتباطی زمان ما وامکانات بی‌سابقه‌ای که برای پیدایش یك زبان مشترك بوجود آمده است بسیاری ازاین کلمات آنچنان زیرورو شده ودرقالبهای مختلف بکاررفته که برای هرکس معنائی متفاوت پیدا کرده است . شاید کلمهٔ فرهنگ از آن قبیل باشد . ازاینرو قبل ازاینکه دراین‌باره سخنی بگویم برآن شدم که خود، «فرهنگ» جامعی را بازکنم وببینم تعریف رسمی این کلمه را درکتب معتبرچگونه کرده‌اند . از لیتره و لاروس و ربر (که علاقهٔ خاصی بدان دارم) گرفته تا وبستر و معین – دیدم تعاریفی که ازکلمهٔ فرهنگ شده آنقدر زیاد ومختلف است که صرفنظر کردم ، بخصوص آنکه هیچکدام آنها با اثری که این کلمهٔ خاص درذهن من گذاشته است وفق نمیداد . تنها ، مثلی را ازقول ادوار هریو دریکی ازآنها دیدم که سخت بدلم نشست وبخاطرسپردم تاآنرا نقل کنم .

بگفتهٔ هریو «فرهنگ آن چیزیست که میماند وقتی که همه چیز دیگر فراموش شده است !» بدین خاطرسعی کردم کلمهٔ فرهنگ را به مفهومی که خود ازآن دارم تعریف کنم تا لااقل دراین گفتگو ابهامی پیش نیاید . بنظرم رسید که بدین شکل هرایرادی هم متوجه این تعریف ذهنی گردد دست‌کم این امتیاز را خواهد داشت که تاحدودی گفتگو را آسان‌ترمیکند . با اجازه شما این تعریف را نقل میکنم :

فرهنگ را میتوان مظهر همه ارزشها ووسایلی دانست که بکمك آن‌انسانها بطور انفرادی یا دسته‌جمعی میکوشند تا جبر زندگی ومحیط را با خواستهای آزادی وخرد انسانی سازگار کنند وازآنراه زندگی وارتباط خودرا با جهان زیباتر و زایاتر سازند .

این تعریف را باآنکه کلی‌بنظرمیرسد ازآن‌جهت می‌پسندم که فرهنگ را جزئی ازمبارزهٔ بزرگ انسانها درراه زندگی وحیثیت انسانی میسازد ، تمایزفرهنگ را ازمقوله‌های دیگر تاحدی مشخص میکند ودرعین حال وجه مشترك آنچه راکه فرهنگ‌های مختلف مینامند بیان میدارد .

اینك به جنبه‌های مختلف این تعریف می‌پردازم :

ازجبرزندگی ومحیط شروع میکنم که وجه مشترك همه انسانها واجتماعات بشری است . این جبر ممکن‌است صورت دنیای‌لخت‌وبی‌رحم ماقبل‌تاریخ رابخودگیرد یا به شکل محدودیتهای مرئی یا نامرئی اجتماعات پیشرفته امروزدرآید ، ممکن است چهرهٔ فقر و گرسنگی وجهل‌وبیماری را داشته باشد یا بصورت مجموعی ازترسها وعقده‌های روانی وحس تنهائی وبیگانگی بشر تجلی کند ، ممکن است ازراه محدودیتهای اقتصادی واجتماعی یك اجتماع باصطلاح آزاد پدیدار

گردد یا مستقیماً بصورت یك سیستم استعماری خارجی برملتی تحمیل شود . هرچه باشد حتی درمواقعی‌که فشار این جبر محسوس نیست بشر هرکجا ودرهرموقعی باشد با مظاهرگوناگون آن روبروست . این یك واقعیت مشترك زندگی همه مخلوقات است .

اما واقعیت دیگر، واقعیت مهم‌تر، واقعیتی‌که مسأله «فرهنگ» ونقش‌آدمیت‌وموجودیت روحی وفکری اورا بمیان میکشد ، درچگونگی وطرز روبروشدن انسانها با جبر زندگی است . دراینجاست‌که بین ما وسایرمخلوقات ، بین صاحبان فرهنگ واقوام باصطلاح وحشی وفاقد فرهنگ ، واکنشها فرق میکند . چارپایان وجانوران راهی جزآن ندارندکه خودرا تسلیم محیط سازند وباآن منطبق شوند . آنها نمیتوانند محیط خارج را تغییردهند وبرجبرتسلط یابند چون فاقد شعور وتفکر وفرهنگند . وحتی آنجاکه درمقام چاره‌جوئی ودفاع ازخود برمیآیند ، چون واکنش آنها اساساً جنبهٔ غریزی وحیوانی دارد ، «فرهنگی» بوجود نمی‌آورد زیرا دوعامل آزادی وخرد (بمعنای فلسفی‌آن) درآن راه نمی‌یابد . درمقابل ، حتی انسان نئاندرتال همینکه نخستین آگاهی را نسبت به اندیشه وآزادی انسانی خود بدست می‌آورد ودرراه بیان واعمال آن گام برمیدارد به‌آستانهٔ فرهنگ راه می‌یابد . واین حکایت همه انسانهائی است‌که ازنیروی اندیشه وخرد برخوردارند وبه‌آزادی خود آگاه . اینها طور دیگر با جبر زندگی روبرو میشوند . میکوشند تا دنیای خارج را ، ازراه دانش وبینش وآفرینش ، با مقتضیات رشد وآزادی خود سازگار سازند ، به ستیزه‌جوئی باکائنات میروند ، آنجاکه پیروز میشوند با نیروئی بیشتر طرح پیروزی تازه‌ای را میریزند وآنجاکه شکست میخورند ازراههای دیگر ازراههای آفرینش هنری وعلمی ارتباطهای تازه با جهان واقعیات برقرارمیکنند. با جبر زندگی دربازی وآزمایش دائم بسرمیبرند ودراین تلاش دائم امکانات آزادی وخرد انسانی را درخدمت زندگی قرارمیدهند تاآنرا غنی‌تر و زایاتر کنند. بدین‌شکل دانشمندی‌که به‌اختراع یاکشف‌تازه‌ای میرسد، موسیقیدانی که درد وشادی خودرا به رازآهنگش می‌سپارد وازآنراه برتری روح آزادهٔ خودرا برجبرزندگی میسراید ، هنرمند یا نویسنده‌ای‌که با پیام خود — یا ازراه سازندگی ویا ازراه هجو واعتراض — موجودیت خودرا بعنوان انسانی آزاد وخردمند محرز میدارد وبدنبال آنها صدها هزار انسان ناشناسی‌که هریك بنحوی درتلاشند تامرزهای جبررا درحد امکانات خود پیشتر ببرند وبرزیبائی وارزش انسانی زندگی بیفزایند ، اینها همه بنحوی درپیدایش وگسترش فرهنگ جهانی شرکت میکنند وبدان‌شکل ومحتوی می‌بخشند . فرهنگ ، حاصل این تلاشها ودرنتیجه فراگردیست‌که ازآن راه انسانها جبر تحمیلی زندگی ومحیط را رد میکنند ومیکوشند تا با ایجاد نظامی انسانی جهان خارج را با مقتضیات وخوشبختی ورشدکامل خود هردم سازگارترسازند .

میتوان‌گفت‌که هرملت زنده‌ای ، درهرکجا وموقعی باشد ، فرهنگ خودرا دیریازود بدست می‌آورد چون برخورد اندیشهٔ آزاد انسانها با جبرزندگی همه جا زایندهٔ ارزشهائی است‌که جمع آنرا فرهنگ یك ملت تشکیل میدهد . ودرعین حال میتوان‌گفت‌که این فرهنگ‌ها ، هرچه باشد ناچار وجه مشترکی دارندکه ازتلاش همگانی درایجاد ارتباطاتی زیباتر وبارورتر بادیگران وجهان خارج برمیآید .

اینك ببینیم چنین تلاشی دردنیای معاصر، درچه شرایطی انجام میگیرد ؟

قدرتی که بشرامروز ازلحاظ‌گسترش نیروی تولیدی وتأمین وسایل مادی رفاه و آسایش خود بدست‌آورده است بی‌شك درتاریخ چند هزارسالهٔ دنیا بی‌سابقه بوده‌است . درکشورهای صنعتی پیشرفته این قدرت باآهنگی روزافزون‌گسترش می‌یابد وروابط انسانها را با یکدیگر وبا اجتماعات خود تغییر میدهد . سرعت این تحولات انقلابی ، تجمع قدرت دردست واحدهای مرئی یا نامرئی ، گسترش نیروهای سازنده وتخریبی بموازات یکدیگر، مقتضیات حفظ و رشد سازمانهای عظیم اجتماعی وصنعتی ، همگانی‌شدن ارتباطات جمعی ، رشد سریع تضادهای گوناگون ازجمله تشدید حس بیگانگی ازخود وبیگانگی فرد نسبت به اجتماع (یا باصطلاح جامعه شناسان الیناسیون) ازعواملی هستندکه مجموع آنها تغییرات‌کیفی بی‌سابقه‌ای درشالودهٔ اجتماعات‌کنونی

بوجود آورده وماهیت جبرزندگی را نیز عوض کرده است .

رویهمرفته یورش بی‌سابقهٔ نیروهای سازمانی وتکنولوژی درزندگی افراد واجتماعات ازیکسو بسیاری ازنگرانی‌های سابق بشررا تسکین داده وازسوی دیگر اضطراب وترسهائی تازه دراو بوجود آورده است . آنچه شایان مطالعه است جهت‌های مختلفی است که دراثر این دونوع واکنش درتحول فرهنگ یا فرهنگ‌های جهانی پدید آمده است .

ابتدا از«فرهنگی» سخن میگوییم که روبنای طبیعی تغییرات بزرگ تکنولوژی وعلمی زمان مارا تشکیل میدهد. وشاید آنهاکه فرهنگ را بمعنای سنتی وکلاسیك آن تلقی میکنند حتی حاضرنباشندکه نام «فرهنگ» را بدان بدهند . اما باتوجه به تعریف‌های رسمی این کلمه ازجمله معنائی که ازآن دردائرةالمعارف فرانسه دیده میشود وفرهنگ را «مجموع اطلاعات ودانشی میداندکه درذهن جذب میشود وبرغنای آن میفزاید» ناچاریم که به مجموع ارزشهائی که روبنای تمدن مادی وتکنولوژی چند یك ازپیشرفته‌ترین اجتماعات کنونی مارا تشکیل میدهد کلمهٔ فرهنگ را اطلاق کنیم .

«فرهنگی» که بدان اشاره کردم مجموع ارزشهائی است که ازلابلای مظاهرگوناگون این اجتماعات هم‌اکنون برزندگی میلیونها فرد بشر مستولی شده‌است وازراه گسترش وسایل ارتباطی پیشرفت تمدن مصرفی – رخنهٔ سینما ورادیو وتلویزیون وصفحه درتاروپود زندگی افراد – تنوع ازدیاد تجمعات وکنفرانسها وکنگره‌ها – ووسایل تفریح ومسافرت وانواع واقسام «گاجت» های تازه ، نوعی یگانگی ویك‌پارچگی بهاین اجتماعات بخشیده است . ارزش انسانی این فرهنگ جدید هرچه باشد قدرمسلم آنست که توسعهٔ آن هم‌اکنون انسانهای تازه‌ای نیز پدید آورده است که یکی ازجامعه‌شناسان نامی فرانسه هانری لوفور بحق نام cybernanthrope یا انسان سیبرنتیك را دربرابر anthrope یا انسان کلاسیك بدان گذارده است .

سیبرنانتروپ یا انسان سیبرنتیك (که خود علم حکومت ازطریق ماشین است) انسانی است که با انسان خودکار یا robot فرق بسیار دارد چون درحقیقت انسان خودکار ازخلایق سیبرناتتروپهاست . انسان سیبرنتیك هم ازانسان خودکار میترسد وهم اورا تحسین میکند ولی خودش بهیچوجه خودکار نیست . اما برای مفاهیم تجریدی ازقبیل انسان وخوشبختی وعشق وآفرینش (بمعنای همیشگی یا هنرمندانه آن) احترامی قائل نیست . آنچه برای او حائز اهمیت است موازنه – ثبات – سیستم – طبقه‌بندی – پیش‌بینی دقیق – برنامه – هدف – اقتصاد صنعتی وتکنیك است . سیبرناتتروپ ازمیل وهوش گریزان است اما به نیازمندیهای خودکاملاً واقف است . گرسنگی وتشنگی را قبول دارد . وتمایلات جنسی را هم تنها بعنوان رهائی انرژی معینی که دراو جمع شده دنبال میکند . رویهمرفته زندگی عاطفی خودرا بعنوان یك واحد اقتصادی تلقی میکندکه باید برهمان اساس نیزمصرف گردد وتوسعه یابد. برای تأمین خوشبختی خود تکنیك‌های معین ومؤثری را ازقبیل استراحت – ماشین‌رانی وزندگی خانوادگی درروزهای ویك‌اند – مرخصی سالانه – تئاتر وسینما – تماشای تلویزیون وخواندن روزنامه وغیره تکمیل کرده است . این موجودکه زندان همرنگی ووفور خودرا بهشت میداند وبا همه قیدهای نامرئی که اورا درعمل بصورت انسانی اسیر وخودکار درآورده خودرا مظهر یك موجود آزاد واز بند رسته میخواند نه‌تنها رویهمرفته اززندگی خود راضی ومغرور است بلکه حاضر است بخاطر حفظ نظامی که بدان تعلق دارد خود ونزدیك‌ترین کسانش را درهرجنگی که لازم باشد بقربانی بفرستد. او خودرا مهرهٔ موفق وسودمند دستگاه عظیم ونیرومندی تلقی میکندکه همه چیزآن به او حس ایمنی می‌بخشد. او راحت وخوش است که دردنیای او ارزش وبهای هرچیز وهرکس را برپایهٔ ضوابطی که بنظرش مظهر عدل وعدالت است معین کرده‌اند ودرمقابل کار وانضباط نامحسوسی که ازاو خواسته‌اند ورقهٔ بیمهٔ همه چیز حتی آزادی وامید وخوشبختی اورا دربانك زندگی او بوی تحویل داده‌اند. رویهمرفته دنیای اوبقول گاندی دنیای «عدم عشق متقابل» است.

سیبرنانتروپ مظهر اجتماعی است که بطور دسته‌جمعی خودرا به اوج قدرت وعظمت

فنی رسانده است بطوریکه با دانش متشکل خود بحق با ماه وستارگان نیز ستیزه‌جوئی میکند وبدین خاطر خودرا نه‌تنها مسئول دفاع ازخود بلکه مسئول دفاع ازهمه انسانها میداند ودراین راه همان حقی را برای خود قائل است که روزی خان‌های دنیای ملوك‌الطوایفی برای خود طبیعی وخدائی میدانستند. او آنچنان به‌حق وحقانیت خود مؤمن است که بی‌درنگ تشخیص منافع دیگران را هم وظیفهٔ طبیعی خود میداند ومنافع خودرا آنچنان شرط تضمین منافع قاطبهٔ بشریت میداندکه خودرا نسبت به هرنوع خطای احتمالی دیگران نیزمسئول میشمارد . پس شرط آزادی دیگران را درآن میداندکه درهمه‌حال خودرا با مفهومی‌که او ازاین آزادی دارد منطبق سازند . نه اینکه سیبرناتروپ مخالف آزادی افراد واجتماعات دیگرباشد ، اما معتقد است که اگر نظام دنیائی‌که بدست او بوجود آمده وامروز ضامن قدرت وآزادیهای اوست بهم بخورد انسان بحالت بشر اولیه برمیگردد ونتیجهٔ سالها کار ومرارت او وپیش‌کسوتان نظام دنیا درهم میریزد . درذهن او دنیا واحد عظیمی‌است که تکنولوژی وفرهنگ وسیاست واقتصاد همه اجزای لاینفك آنرا تشکیل میدهند وتنها با دفاع ازآنست که میتوان اجتماع بشری را بعنوان واحدی آزاد ومقتدر زنده نگهداشت .

انسان عادی یا بقول لوفور، «انتروپ» که بشکرانه ترقی وپیشرفت سرسام‌آور همین دنیای متشکل و «اورول» مانند بدرجهٔ کنونی رشد فکری وفرهنگی امروزی رسیده است دربرابر یورش و تسلط تعرض‌آمیز دنیای سیبرناتروپها قرارگرفته است و خطر عظیمی را که اینك متوجه اساس موجودیت او شده‌است بچشم می‌بیند .

چه برای او طبیعی است که نظام سیبرناتروپ‌ها یك نظام انسانی‌نیست وبا همه ادعاهایش دربارهٔ آزادی ونیروی خرد انسانها قبل ازهرچیز همین دوپایهٔ اساسی فرهنگ وانسانیت را تهدید میکند .

او میداندکه فرهنگ انسان سیبرنتیك با فرهنگ انسان ماقبل تاریخ یا حتی فرهنگ میمونها فرق اساسی وکیفی ندارد . وجه مشترك هردوی آنها نوعی تسلیم تدریجی یاکامل آزادی وخرد انسانی دربرابر جبرزندگی است . چه دریکجا انسان دربرابر اسرار طبیعت وقدرت خیالی خدایان دست ازخرد خودکشیده وآزادی انسانی‌اش را بخاطر زنده ماندن وازخطرهای روزانه مصون ماندن محدود میکرد ودرجای دیگر انسان خود وآزادی‌اش را تسلیم خدایان جدید اجتماع سیبرنتیك کرده است تا زنده بودنش را در محدودهٔ آنچه‌که فیلسوفان امروزی quotidiennete یا «حالت روزانه زنده بودن» نامیده‌اند بیمه وتضمین کنند .

ازاینرو جای تعجب نیست که این فرهنگ تسلیم وسازش محض ، مانند همه فرهنگهائی که ازانسان دورمیشود ، واکنشی شدید وافراطی‌بوجودآورده باشد . فرهنگ بیتنیك‌ها، هیپی‌ها، گل‌پرستان ، یاغیان و عشق‌جویان وخراباتیان عصرجدید که لشکریان و هواداران اصلی آنها را تصادفاً فرزندان مرفه اجتماع یعنی ممتازترین فرآورده‌های انسانهای سیبرنتیك تشکیل میدهند وگل‌پرانی‌های معصومانهٔ آنها بفریاد «عشق‌ورزی کنید نه جنگ» وجدان‌ناراحت سیبرناتروپهارا بعذاب میآورد مظاهری ازاین واکنش افراطی است . بااین همه اگرجنبه‌های ملعبه‌آسای این نهضت‌ها را فراموش کنیم ودراین میان هم مرا متهم به همبستگی بااین فرآورده‌های بیگناه عصر سیبرنتیك نکنند – شکی ندارم که حتی این فرهنگ ظاهراً تخریبی و پوچ بیش از فرهنگ سیبرناتروپها درمسیر سنن بزرگ فرهنگ انسانی‌که فرهنگ آزادی وآفرینش وجستجو است قرار دارد . وهمان‌طورکه دادا ومکتب سوررآلیستها یا مایوکوفسکی وپولاك با همه جنبه‌های افراطی‌شان دراحیای اشکال هنری وشعری مؤثرواقع شدند ، فرلینگتی و نورمان میلر وکروالك وبدنبال آنها هزاران بیتنیك و هیپی ناشناس دیگر سهم دسته‌جمعی خودرا درپیدایش فرهنگ آینده‌که ناچار فرهنگ ارتباطات آزادتر وفرهنگ «رد وتردید» (یا contestation) دائمی نظامهای مستقر است خواهند داشت .

آنچه‌که درجهان معاصر درنبرد بین این دومفهوم جالب توجه است همزیستی‌کنونی

ورشد سریع آنها بموازات یکدیگر است . زیرا درحالیکه انسانهای سیبرنتیك باوسایل وامکانات عظیمی که دراختیار دارند (ازجمله با استفادهٔ تقریباً انحصاری که ازوسایل نیرومند ارتباطات جمعی برای اشاعهٔ فرهنگ خود میکنند) به پیروزیهای چشمگیر نائل میشوند پایه‌های فرهنگ تازه‌ای که شاید بتوان صفت یك اومانیزم یا انسان‌خواهی علمی را بدان اطلاق کرد درهمه جا بسرعت گذارده میشود .

آنچه اومانیزم یا انسان‌خواهی این فرهنگ را ازمکتب‌های مشابه قدیمی جدا میسازد آنست که هدف وموضوع آنرا انسانی تازه وقبل ازهرچیز زنده ومشخص تشکیل میدهد ، انسانی که جنبهٔ مطلق وتجریدی ندارد بلکه درشرایط خاص اجتماعات معین زندگی میکند ، انسانی که نیازمندیهای اساسی او باید ازراه آزادکردن وشکوفا ساختن نیروهای روحی‌وجسمی‌او درشرایط خاص هراجتماع تأمین شود و رشد همگانه وآزاد او باتوجه به همان شرایط میسر گردد . دراین فرهنگ نو یگانه اصولی که مقدس شمرده میشود احترام انسان وشناسائی ارزش اوست بعنوان سازنده ومسئول سرنوشت خود . هیچ قانون وضابطه‌ای که ازخارج برای او وضع کرده باشند وهیچ امرونهی اخلاقی و دینی که ازوجدان آزاد او سرچشمه نگرفته باشد نمیتواند اورا مقید ومحدود سازد . انسان است که منشاء وهدف مطلق تلاشهای انسانی بشمار میرود وتاآن حدکه رشد همه جانبهٔ انسانی مانع ازرشد عینی انسانهای دیگرنشود هرکوششی که درجهت تأمین نیازهای روحی وجسمانی انسان باشد نیك وپسندیده است وهرچه مخالف‌آن زشت ونکوهیده .

وبدان گونه که ازآثار بیشترهنرمندان ونویسندگان امروز وازمشاهده گروههای‌پیشرفته اجتماعات نو برمیآید – فرهنگ نو پایه‌های همه مکتب‌های اخلاقی «حکمی» یا «دستوری» را مردود میداند وبجستجوی اصول تازه ومترقیانه‌ای میرودکه راه رهاگشتن اززنجیرهای‌فکری وغیرانسانی را هموار سازد . یگانه هدف ومنطق این فرهنگ انسان‌خواهانه همانا نیکبختی انسان و رشد همه‌جانبه و آزاد آدمیان است . روشن‌بینی وشناخت حقیقت ، اعتقاد واعتماد به انسان وامکانات آن ، شهامت درراه دفاع ازارزشهای بزرگ انسانی ، ایمان به اینکه مسئولیت تمیز نیك وبد وسرنوشت آن باید بعهدهٔ خودش واگذارگردد واحترام به زندگی وخوشبختی آدمی پایه‌های اصلی این فرهنگ را تشکیل میدهند .

بعلاوه این‌فرهنگ برخلاف‌فرهنگهای‌ایده‌آلیستی گذشته - دنیای‌تکنولوژی‌وپیروزیهای علمی آنرا انکار نمیکند. اما بحق برآنست که این دنیا تاحدودی قابل ستایش است که بهترین ومؤثرترین سلاحهای فنی وعلمی را برای تغییر سرنوشت انسان وفراهم‌آوردن وسایل آزادی واقعی او فراهم‌کرده است . اما اگرسازندهٔ این قدرت عظیم فنی خود نتواند برساخته‌های خود وجهانی که بوجود آورده است تسلط یابد وآنرا دراختیار بشر قراردهد فرهنگ سیبرنانتروپ‌ها فاتحه فرهنگ واقعی انسانی را خواهد خواند. ودرآنصورت بجای اینکه ترقیات فنّی به هدف اصلی خودکه رهائی انسانها بود منتهی‌گردد راه را برای بزرگترین وخطرناکترین شکل استثمار وبرقراری مجدد قانون تنازع بقاء برپایه‌هائی بمراتب غیرانسانی‌ترهموارخواهد ساخت .

همزیستی وتضاد روزافزون فرهنگ سیبرنانتروپها وانتروپها نیز ازمشخصات اصلی جهان فرهنگی معاصر است . وسرنوشت این مبارزه هرچه باشد برای شخص من شکی‌نیست که اگر ازدیدگاه تحولات بزرگ فرهنگی جهان نگاه کنیم پیروزی باز ازنو بنحوی با هواخواهان فرهنگ انسانها خواهد بود مگرآنکه فرهنگ سیبرنانتروپها بالاخره دنیا را به تخریب وانهدام دسته‌جمعی سوق دهند. زیرا سلاح دشمنان فرهنگ انسانی هرچه تکمیل شود هیچگاه به پای نیروی تسخیرناپذیرآزادی وخرد انسانها نخواهد رسید واین نیرو همانطورکه درمورد تمدنهای دیگر دیده شد نه‌تنها ازخارج بلکه بخصوص ازداخل اثرات خودرا درتسریع تحولاتیکه بالمآل وهمیشه درجهت حرکت انسانها بسوی مرزهای جدید دانش وآزادی روی میدهند خواهد داشت. وبی‌شك این اثرات مثبت خواهد بود زیراکه باز درسطحی تازه پیوند اومانیزم را با ترقیات

تکنولوژی وعلوم میسرخواهدکرد وبدین شکل پیشرفت تصاعدی ومارپیچی فرهنگ انسانها را درسطوحی همچنان بالاتر امکان‌پذیرخواهد ساخت .

اینك شاید بجا باشدکه دربارهٔ گرایشهای فرهنگ معاصر درکشورهای جهان سوم‌که اینك بیشترجمعیت جهان را تشکیل میدهد نیز کلامی چند اضافه‌کنیم .

آنچه دراین‌کشورها بچشم میخورد نوعی آشفتگی عمیق است‌که نه‌تنها درمظاهرخارجی زندگی فرهنگی آنها بلکه دراعماق روح روشنفکرانشان دیده میشود . انسان‌کشورهای سوم به انسانی محروم وواخورده میماندکه جبر زندگی دربرابرش هنوز بصورت دشمنان همیشگی بشر یعنی فقروگرسنگی وبیماری ونادانی وخرافات وترس قرارگرفته است . دربسیاری ازاین کشورها نابسامانی‌های اقتصادی وسیاسی نیز برخشونت این جبرخارجی میافزاید .

درعین حال بیشتر روشنفکران ومتفکران این‌کشورها بویژه درسرزمین‌های افریقائی ، روشن‌بینی خودرا ازفرهنگی دارندکه نشان استعمار وبیگانگی برآن خورده است . این‌گروه ممتاز غالباً با احساسات عمیق دوگانی و جدائی از ریشه‌های خود زندگی میکنند . ناایمنی واضطرابی ازنوع دیگر– آنهاراگاه به احساسات شدید وتعرض‌آمیز عاطفی وگاه به حالت‌های تسلیم ونومیدی بی‌منطق میکشاند .

آنها فرهنگ انسانهای سیبرنتیك را بشکلی‌که قبلاً تشریح‌کردم مستقیماً دربرابر خود نمی‌بینند وغالباً بطورغیرمستقیم باآن سروکار دارند. اما با خلاء مهیبی‌که پیروزی اسمی‌وعاطفی آنها علیه استعمار برایشان باقی‌گذاشته روبرو هستند ، باکسانی روبرو هستندکه حتی بسختی میتوانند رنگ بومی چهره خودرا با لعاب ارزان‌قیمت ساخت Macy's و Korvette بپوشانند باکسانی که‌گاه مطلقا فاقد فرهنگند وحتی‌ازتمدن انسانهای سیبرنتیك کوچکترین‌بهره‌ای‌نبرده‌اند. جنگ آنها بخاطر ایجاد فرهنگی نو ازیکسو متوجه ازبین بردن موانع طبیعی ومادی همیشگی زندگی آنها وازسوی دیگرمتوجه آدمکهائی است‌که غالباً با ماسکهای بومی خود زاده وپرداختهٔ استعمار خارجی هستند .

اما شاید بهمین خاطرکه فرهنگ نوخاستهٔ کشورهای جهان زادهٔ خشونتی ازنوع دیگر است وازنوعی فریاد اصیل علیه فشارهای مستقیم جبر سرچشمه میگیرد ، این فرهنگ دارای سادگی ومعصومیتی بیشتر است ونه‌تنها درتوده‌های مردم بلکه دراقلیت‌های متفکر نیزگاه اثر مستقیم‌تر میگذارد . فرهنگی‌که فرانز فانون پرچمدار آن بود باآنکه محتوی آن روی‌هم‌رفته چیز اساسی یاکشف علمی مهمی برفرهنگ ملت‌ها نمی‌افزاید بخاطر نیروی دست نخورده ولختی که دارد جهشی مؤثر درتحول فرهنگ عمومی مردم افریقا بشمارمیرود .

واما درآنجا نیزکه پیشرفت فرهنگی ملل جهان سوم ازراه جهش‌های انقلابی وخیزهای منقطع انجام نمیگیردگرایشهای مثبتی مشاهده میشودکه بهترین آن بنظر من توجه روزافزون این‌کشورها به ایجاد وتهیه وگسترش زیربناهای فرهنگی‌است. تجربیات تلخ سالهای پس‌ازجنگ نشان میدهدکه بویژه درشرایط خاص‌توازن نیروهای‌بزرگ‌جهان – آنچه برای‌آیندهٔ پیشرفتهای فرهنگی این ملتها اهمیت دارد پایه‌گذاری صحیح وعملی فرداهاست . ازاینرو برای آنهاکه خوشبختانه توانسته‌اند ازدوران نسبی ثبات وآرامشی برخوردارگردند ضروری وحیاتی است‌که ازاین فرصت استثنائی برای تحکیم وپایه‌گذاری اساسی وعمیق آیندهٔ فرهنگی خود حداکثر استفاده‌کنند. دراین زمینه ساختمان مدارس ومؤسسات آموزشی‌گوناگون – گسترش دانشگاهها– ترویج علوم – سوادآموزی تابعی – سوادآموزی اکابر– توسعه وسایل سمعی‌وبصری آموزشی عملی – پایه‌های استوار وحیاتی یك فرهنگ واقعی را دراین‌کشورها تشکیل میدهند . انقلاب آموزشی ایران را میتوان مظهری ازاین زیرسازی اصولی فرهنگ‌کشور ما تلقی نمود وبهمین جهت بایدآنرا بعنوان‌نقطه عطفی درپایه‌گذاری‌وگسترش سریع فرهنگ‌فردای‌ملت‌ما تقویت‌کرد.

تحول عمیق دیگری‌که درفرهنگ‌کشورهای جهان سوم مشاهده میشود وخوشبختانه درحال حاضر وجه مشترك همه آنها بشمار میرود توجه وآگاهی اصیلی است‌که مردم این‌کشورها

نسبت‌به‌اهمیت رشته‌های ملی‌فرهنگ خود نشان میدهند. درعین‌حال جای خوشوقتی‌وامیدواریست که این توجه روزافزون ما به میراث فرهنگی وعلمی خود بتدریج وبسرعت ازمواضع شور ونیستی وخودستائی‌های تنگ‌نظرانه دورمیشود وبا توجهی مشابه به جریانات پیشرو وبزرگ جهانی توأم میگردد. تنها این پیوند دوجانبه (یعنی پیوندگذشته وآینده ازیکطرف وپیوند ملیت وجامعیت جهانی ازطرف دیگر) است که خواهد توانست خون تازه وتحرك موردنیاز را به فرهنگ ملی ما بدهد وآنرا هم با مقتضیات فرداهای تکنولوژیك ومفهوم ملی ما وجهانی فرهنگ برای همه منطبق کند وهم آنرا به ریشه‌های اصیل فرهنگ خودمان ازنو متصل سازد.

البته چه آنجاکه پیشرفتهای فرهنگی کشورهای جهان سوم بصورت تظاهراتی افراطی وشدیداً انقلابی انجام میگردد وچه آنجاکه این تمدنها به پایه‌گذاری زیربناهای لازم میپردازند، اصالت انسانی فرهنگ زمان ما ایجاب میکندکه تغییرات بزرگ شالوده‌ای همه جا درجهت رهائی واقعی امکانات آزاد ملتها انجام‌گیرد. درشرایط خاص زمان ماکه ازیکسو برنیروی متشکل تکنولوژی واثرات تخریبی ویا تسلط‌آمیزآن بسرعت افزوده میشود وازسوی دیگر لزوم انطباق پیشرفتهای علمی وفنی با خواستهای انسانی شرط دفاع ازموجودیت بشر شده‌است، شالوده‌های گذشته باید هردم باتوجه به هدفهای بزرگ اجتماع سنجیده شود. ازاینرو اگر کلمه ردوتردید یا Contestation هم‌اکنون معنای خاصی بخود نگرفته بود میگفتم که بقای فرهنگ انسانها درهر کجاکه باشد اینك باید ازراه نوعی «کنتستاسیون» دائمی برپایه‌های علمی ومنطقی تأمین‌گردد وبهمین خاطر شاید نشان اساسی فرهنگ زمان مارا باید همان جنبهٔ رد وتردید یاکنتستاسیون ارزشهای اساسی دانست.

درپایان چگونه میتوان نتیجه‌گرفت؟

باآنچه‌که درباره قدرت عملی فرهنگ انسانهای سیبرنتیك‌گفتم چنین بنظرمیرسدکه رویهمرفته فرهنگ اصیل انسانها را بحرانی جدی تهدید میکند. خلاف این ادعا را مشکل است به اثبات رساند. بااینکه تصویری‌که ازجهان معاصر ما بدست میآید بیش‌وکم باآنچه‌که ازنشیب وفرازهای تاریخ فرهنگ ملل دیده شده‌است فرق زیاد ندارد، این بحران جدی وحتی وخیم است. چه درکشورهای پیشرفته وچه درآنهاکه درراه پیشرفت خودکوششهای طاقت‌فرسا میکنند نیروهای‌متشکل‌ضدانسانی همه درکارند تابشررا باقدرت‌آزادی‌وخردش دربست تسلیم خود سازند.

بااینهمه آگاهی وبیداری فرهنگهای اصیل بموازات‌آن رشد میکند وازیورش انسانهای سیبرنتیك هراس ندارد. اگر درگذشته بشر درهمه حال نشان دادکه توانست خودرا ازگرداب اضمحلال فکری ومعنوی نجات دهد دلیلی نیست‌که این‌بار پیروز نشود. وباتوجه به‌آنچه‌که درباره‌گرایشهای فرهنگ مردم جهان سوم‌گفتم (بخصوص ازآنجهت‌که مظاهر این فرهنگ درپیشترکشورها نه‌تنها با هدفهای ملی‌آن‌کشورها یکی شده‌است بلکه درجهت درخشانتری افکار انسان‌خواهانه نوع بشرقرار میگیرد). اینك با ملت‌های درراه رشد است‌که به اهمیت نقش خود درپیشرفت اصیل جهانی آگاهی بیشتر یابند. مردم جهان سوم میتوانند باردیگر پرچم دفاع ازفرهنگ همگانی فردا را بدست‌گیرند. نباید فراموش‌کردکه دراین نبرد فرهنگی – نیروی سیبرناتروپها ودست‌نشاندگانشان هرچه زیاد باشد – سلاحهای نهائی وقاطع این پیروزی جنبه روحانی وفکری دارند.

www.KetabFarsi.com

فرهنگ ماد

فرخ ملک‌زاده
استادیار دانشکده ادبیات

کلمه ماد بزبان پارسی باستانی ماد[1] ، بزبان عیلامی بوماتاپه[2] ، بزبان آشوری مادای ، آمادای ، ماتای[3] ، بزبان ارمنی قدیم مار – لک[4]، بزبان عبری قدیم مادای[5] بزبان یونانی قدیم مِـدی[6]، واززبان اشکانیان ببعد مای و ماه گفته‌اند .

اقوام ماد دسته‌ای از آریائی‌ها میباشند که شاید از راه قفقاز بشمال ایران آمده ودرقسمتهائی از ری تا زاگروس واز شمال‌غرب تا رود کورو ساکن شده و اکباتان را مرکز دولت خود نموده بودند[7] . این قوم باستناد نبشته‌های آشوری ازقرن ۱۲ پ . م تا اواخرقرن ۷ پ . م بارها موردهجوم وتاخت‌وتاز آشوریها قرارگرفته است تیگلات پیلسر اول[8] درحدود اواخر قرن ۱۲ پ.م باراضی‌آنها حمله وشلمانسرسوم درسال۸۳۶ پ.م به سرکوبی شورشی که درناحیه پاطاق (واقع در شرق آشور) رخ داده بود پرداخت و همین زمان رسماً با فرمانروایان پارسوا نیز مذاکراتی نمود ودر بازگشت ازطرف جنوب‌شرقی، با مادهاکه درجنوب شرقی دریاچه ارومیه (شیکاسته) ساکن بودند مواجه گردید ولی تا این زمان مادها قدرت واحدی نداشته و بصورت ملوك‌الطوایفی در نقاط مختلف که فاقد حصار وبرج وبارو بود زندگی میکردند[9] .

شمشی آداد پنجم نیز درسال ۸۲۵ پ . م پس از حمله سختی که به پارسوا و اراضی مانایی‌ها نمود سرزمین مادهارا به آتش کشاند و چنانچه قدرت چشمگیری مثل اورارتوئیها سد راه آشوری‌ها نبود شاید بتوان تصور نمود که بارها مادها توسط آشوریها از میان رفته بودند .

حمله آشوریها بمناطق ماد منحصر بچند مورد ذکر شده نبود زیرا اکثر فرمانروایان آشوری بجز آنهائیکه ذکر شد مثل تیگلات پیلسرچهارم درسال ۷۴۴ و ۷۳۷ پ . م و سارگن دوم در ۷۲۲ پ . م نیز بماد حمله کرده و حتی دیاکو[10] (مؤسس سلسله ماد؟) را دستگیر وباتفاق خانواده‌اش به محلی درشام موسوم به حماة تبعید نمود . آسور حیدین نیز در ۶۷۲ پ.م مثل سایرین با لشگر انبوه خود اعمال شاهان آشور را در ماد تکرار نمود .

در زمان دیوکس[11] (۷۰۸ – ۶۵۵ پ . م) و فرورتیش «خشترتیه»[12] (۶۵۵–۶۳۳ پ.م) و هووخشتر «کیاکسار»[13] (۶۳۳–۵۸۵ پ.م) نیزاین‌حملات ادامه‌داشت تا اینکه‌کیاکسار با کمك شاه بابل نابوپولاسار[14] فرزند بل‌ایبنی[15] بحکومت ۱۲۰۰ ساله امپراطوری آشوریها خاتمه داد .

انگیزه وعلل یورش وهجوم همیشگی آشوریها به ماد چه میتوانست باشد ؟ جواب این سئوال را درثروت و هنر و تمدن و همبستگی و قدرت مادی‌ها باید جستجو نمود که عملا با فرهنگ و هنر ماد بستگی پیدا میکند وبجاست که باختصار درباره فرهنگ ماد صحبت نمائیم .

یکی از مشکلات کلی در مطالعه فرهنگ ماد مسئله خط و کتابتست . بی‌شك در هزاره اول پ.م مادها دارای خط و کتابتی‌بوده‌اند وفرمانی‌که راجع به هبه اموال‌ودادن‌تسهیلات که در قرن نهم یا هشتم پ.م از طرف شاهك آبدادانا بزبان آکدی بنام یك مرد آشوری صادر شده است[16]دلیلی است بر وجود خط و کتابت مادها .

---

۱ – màda　　۲ – mata-pe

۳ – madài — ámadài — matài

۴ – mar-k

۵ – madai

۶ – màdoi — mèdoi (تاریخ ماد صفحه ۱۹۱)

۷ – نگاه‌کنید به :
R. Ghirshman, Iran des Origines à l'Islam, payot Paris 1951, p. 56 - 106.

۸ – [Toukoulti-Apal-Esharra] Teglat Phalasar

۹ – نگاه‌کنید به‌کتاب ایرانشهر جلد اول چاپ تهران ۱۳۴۲ صفحه ۲۸۷ (نشریه شماره ۲۲ یونسکو درایران).

۱۰ – Daiaukku

۱۱ – Deioces — Diokes

۱۲ – Kshatrita — Phraorte

۱۳ – Kyaxar

۱۴ – Nabopolassar — Nabu-apal-usur

۱۵ – Bel-ibni

۱۶ – این سند مفقود شده‌است نگاه‌کنید به :
E. Herzfeld, Iran in the Ancient East, 1941, p. 195.

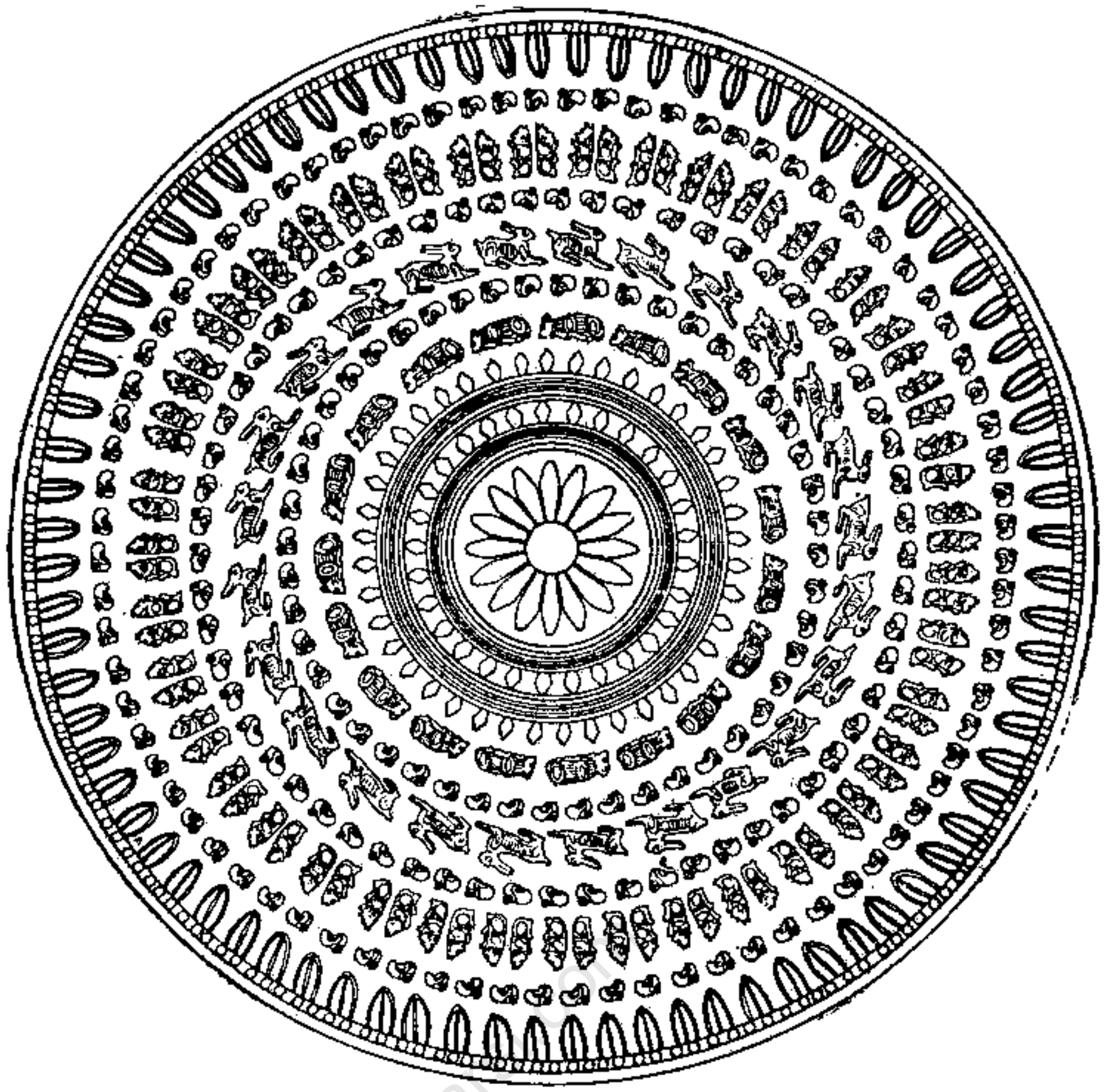

۱ – بشقاب نقره‌ای از زیویه .
قرن هشتم پ . م .

ولی اینرا هم میشود حدس زد که ماننائیان خط و کتابتی داشته‌اند که از خط اورارتوئی مأخوذ بوده است سارگن دوم در گزارش سال ۷۱۴ پ.م خویش میگوید که اولوسونوپادشاه مانا سنگ یادگار خویش را وقف وی کرده است (که درآن باره محررمانائی سخن رفته است) براین‌سنگهاغالباًنوشته‌هائی نیز وجود داشته است[۱۷] که باحتمال قوی خط مزبور نوعی از خطوط میخی بوده است . در نواحی اطراف دریاچه ارومیه هیروگلیفهائی نیز مشابه با هیروگلیفهای اورارتوئی متداول بوده است که نمونه آنرا در بشقاب نقره‌ای که در زیویه پیدا شده (شکل ۱) وهیروگلیفهائی نیز در روی آن منقوراست می‌بینیم[۱۸] (شکل ۲) ولی متاسفانه از ساکنان ماد مرکزی هیچگونه مدرك خطی بدست نیامده است .

ولی اصل و منشا خط پارسی باستان (میخی) را باید در ماد جستجو نمود زیرا در زمان کورش دوم و اواسط قرن ششم پ.م خط پارسی باستانی متداول بوده واین خط نیز با خط میخی بابلی و عیلامی کاملا متفاوت است وباوجود نکات اشتراکی که با سایر خطوط آسیای قدیم دارد نمیتوان آنرا مأخوذ از آنها دانست .

درسنگ نبشته‌های پادشاهان هخامنشی لغات مـادی فراوانی‌وجود دارد[۱۹] . وچه بسا این خط مأخوذ از خط تمدنی بوده‌است که دراواخرهزاره دوم واوایل هزاره اول پ . م در منطقه گیلان‌ومازندران‌مرکزیتی‌داشته وتمدنشان‌تانواحی کاشان وازجنوب غربی تا لرستان ودرشمال تا قفقازگسترش یافته بود که نمونه‌ای ازخط میخی آنهارا استاد ارجمند دکتر نگهبان درحفریات مارلیك بدست آورده‌اند و پروفسور کامرون استاد خطوط باستانی خاورمیانه دانشگاه میشیگان نیز پس از مطالعه آن معتقد است که این خط نمیتواند جدیدتر از اواخر هزاره دوم واوائل هزاره اول باشد[۲۰] بهرصورت کشفیات وتحقیقات

۱۷ – نگاه‌کنید به تاریخ ماد تألیف ا . م . دیاکونف (ترجمه کریم‌کشاورز) تهران ۱۳۴۵ صفحه ۷۴۱ توضیح شماره ۱۳ .

۱۸ – نگاه‌کنید به‌کتاب ایران ازآغاز تا اسلام تألیف‌گیرشمن (ترجمه دکتر محمد معین) تهران ۱۳۳۶ صفحات ۹۷ – ۹۹ .

۱۹ – نگاه‌کنید به :

A. Meillet — E. Benveniste, Grammaire du vieux Perse, Paris 1931. p. 7 ff; E. Herzfeld, «Die Magna Charta von Susa» **AMI, III,** 3, p. 93. (Archaeologische Mitteilungen aus iran = AMI

۲۰ – نگاه‌کنید به‌کتاب مارلیك بقلم استاد ارجمند دکتر نگهبان تهران ۱۳۴۳ صفحه ۲۷ .

بعدی صحت این ادعا و یا چگونگی خط ماد را بهتر روشن خواهد ساخت .

کیش سرزمینهای غربی ماد با دین هوریان وتا اندازه‌ای آشوریان از یك نوع بوده است ودر متون آشوری چندبار از خدایان مانّا و غیره صحبت شده است واز روی نامهای ایرانی که با معتقدات معین دینی مربوط است با تجزیه وتحلیل آنها اطلاعاتی در باره کیش صاحبان نامها نیز میتوانیم بدست‌آوریم

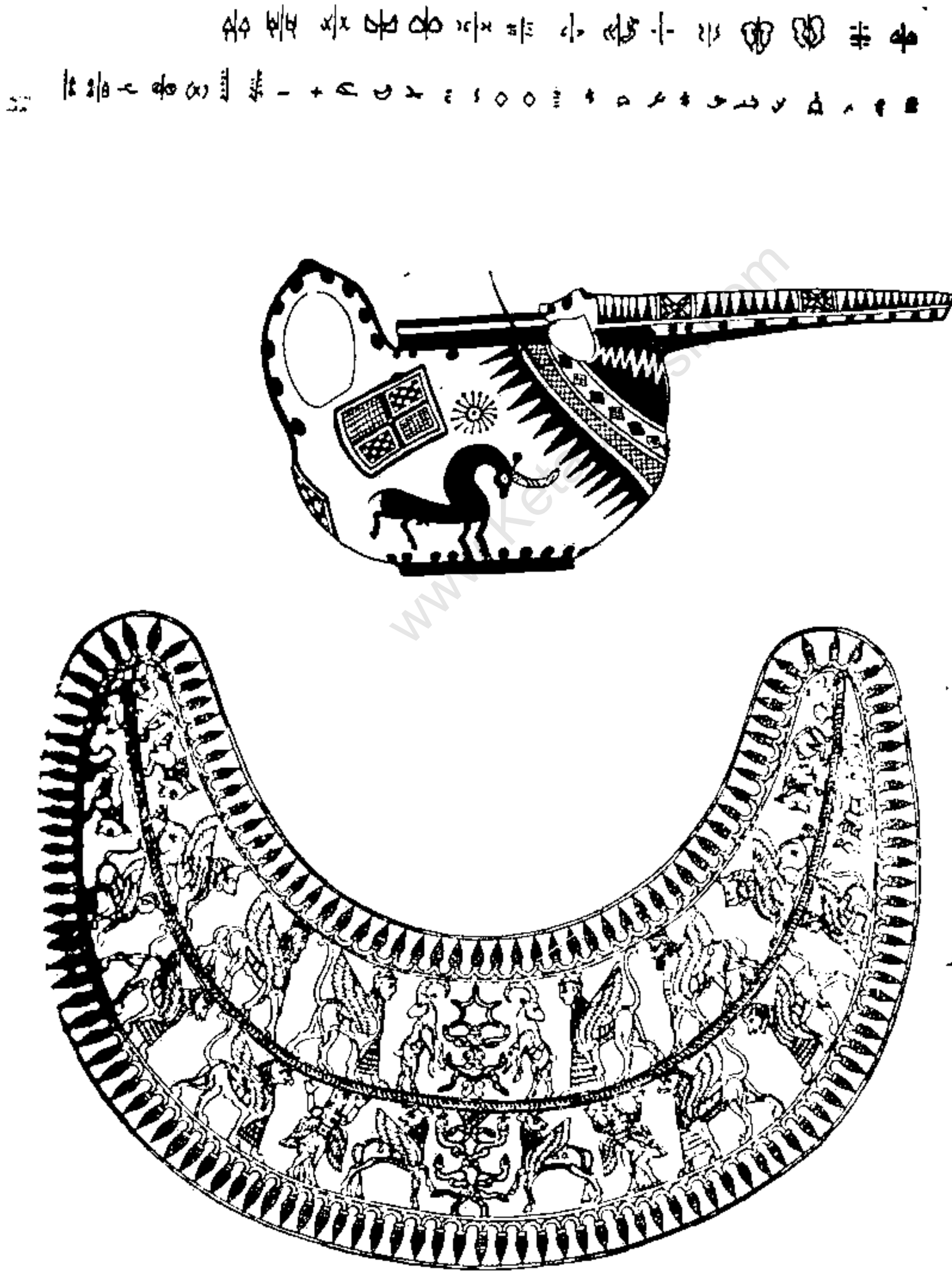

۲ – نبشته هیروگلیفی روی بشقاب نقره‌ای مکشوف درزیویه

۳ – ظرف زیبا ومنقوش ازتپه سیلك (پادتاکنا . جنوب شرقی ماد) آغاز هزاره اول پ . م .

٤ – سینه‌بند طلا از زیویه هنر مانائی «مادی» حدود قرن هشتم پ . م .

وبعقیده عدهٔ زیادی از دانشمندان کیش مزدا یا زرتشتیگری درمیان صاحبان نامهای فوق‌الذکر رواج داشته است[۲۱] واین نامها دلیلی است که از قرن ۹ تا ۷ پ . م اعتقاد به مزدا . اهورا وجود داشته و عده‌ای نیز معتقدند که دربین مادها

۲۱ – نگاه‌کنید به : **E. Meyer, Die ältesten datierten Zeugnisse der Iranischen sprache, Kuhn's z.f. vgl. spr., 42, 1908 p. 14 ff.**

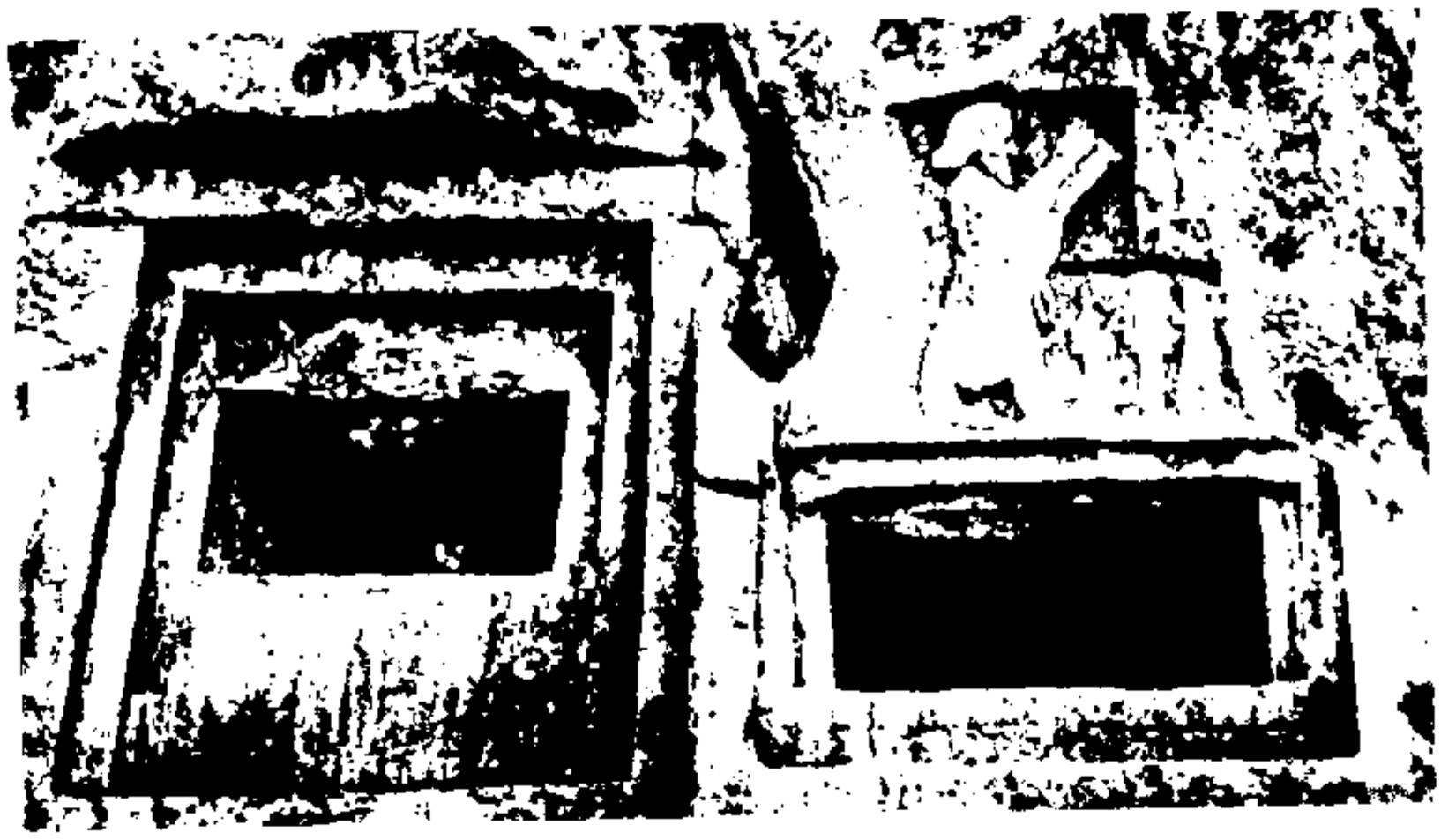

۵ – دخمهٔ سکاوند «ده نو» درجنوب کرمانشاه. حدود قرن ۸ – ۷ پ. م.

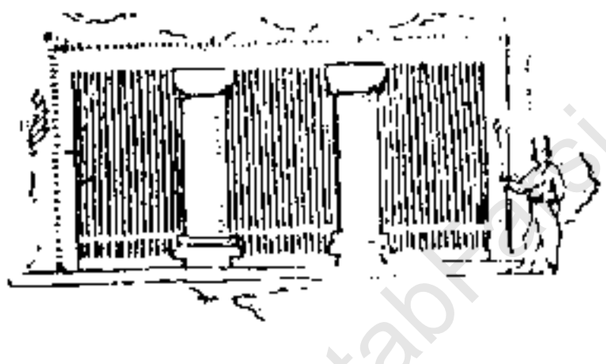

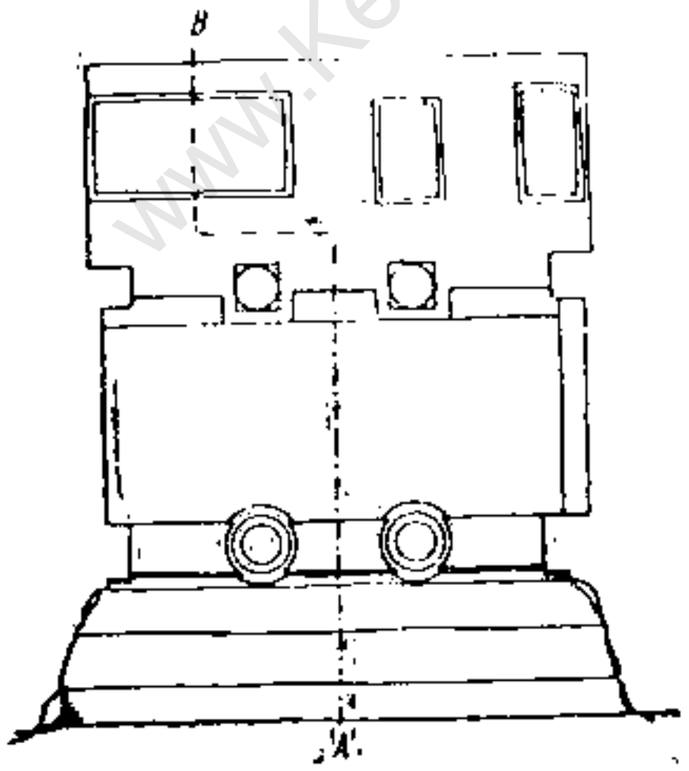

۶ – دخمه یامقبره فخریکا نزدیك میاندوآب رضائیه.

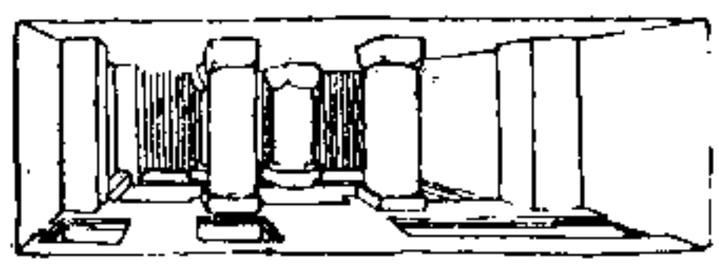

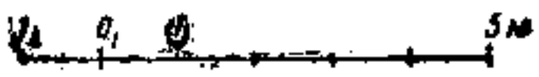

تعلیمات اوستائی نیز رواج داشته[۲۲] ولی بشکلی بوده که با شرایط محل تطبیق داده شده بود.

۲۲ – ولی نمیتوان نتیجه گرفت که ماد مرکز آفرینش تعلیمات اوستائی بوده است.

هرودت نیز در مورد کیش مادیها صحبتی نمیکند ودر همدجا ازمغان بحث مینماید که آنها کاهنان مادی میباشند[۲۳]

۲۳ – ازدوره اسلامی به بعد کلمه مغ درادبیات شرقی بمعنی «آتش‌پرست» یا پیرو کیش زرتشتی آمده است.

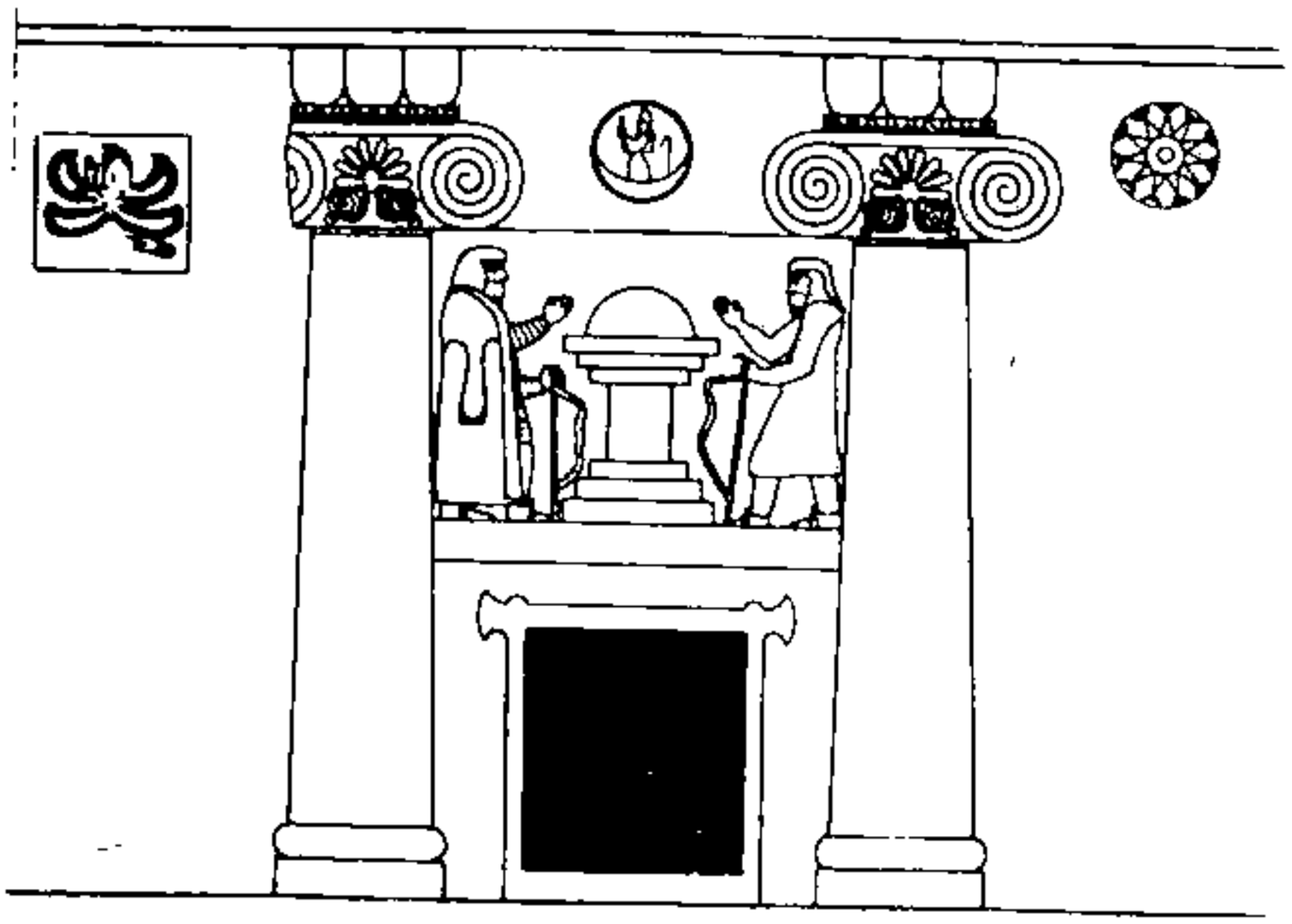

۷ – دخمه یامقبره قیز قاپان
نزدیك سلیمانیه . حدود
قرن ۷ – ٦ پ . م .

که از لحاظ دین رهبری پارسیان را بعهده دارند[۲٤] .

درباره ادبیات وعلوم ماد اطلاع جالبی در دست نیست وفقط ازراه مطالعه آثار هنری آنها میتوان معلوماتی کسب نمود . آثار مکشوف در تپه گیان وگورستان B در سیلك (شکل ۳) وگنجینه زیویه[۲۵] (شکل ٤–٥) و مفرغی های

۲٤ – هرودوت I ، ۱۳۱ .
۲۵ – درباره آثار زیویه نگاه کنید به :
A. Godard, Le Trésor de Ziwiye, Harlem 1950.

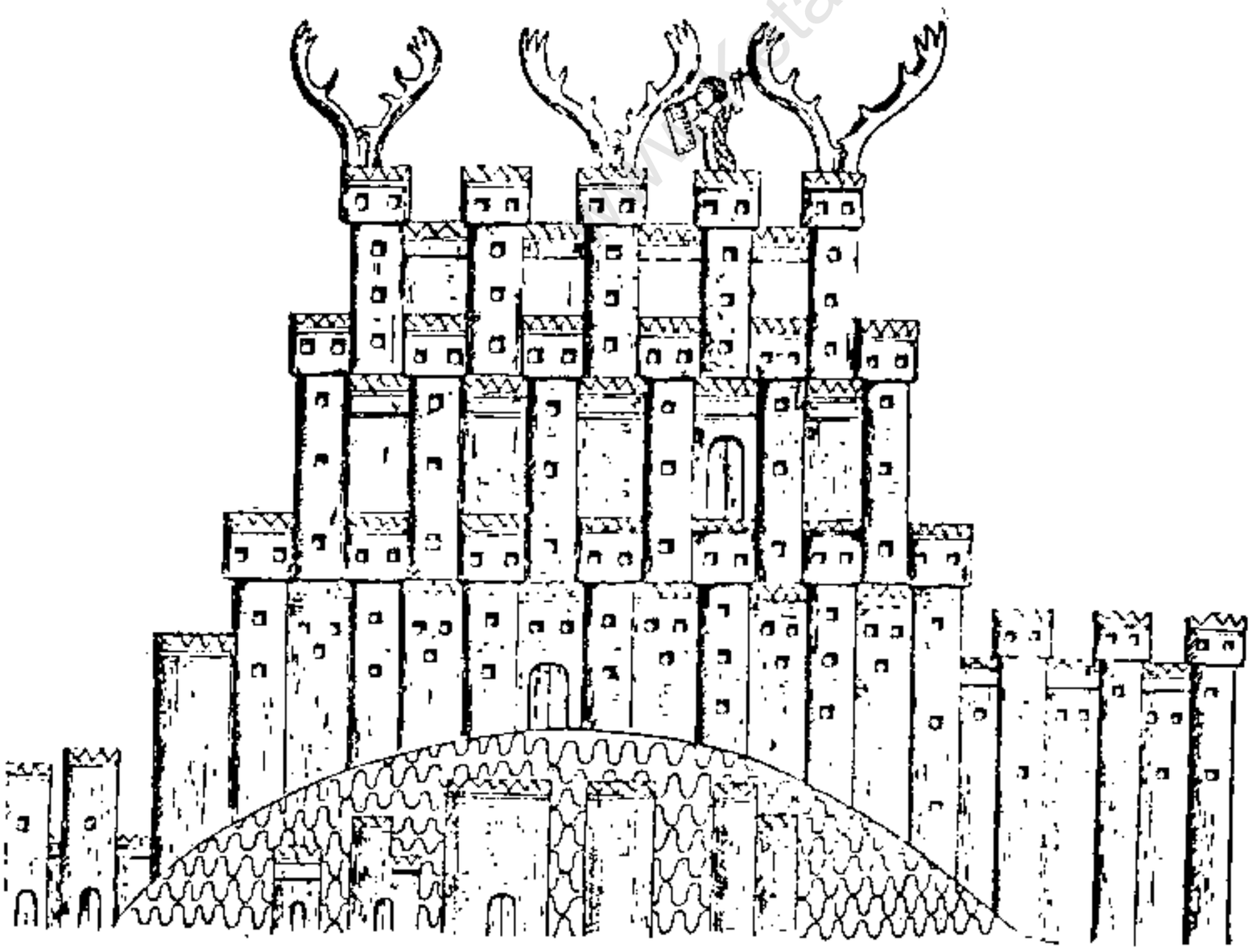

۸ – دژ مادی کیشه‌سو . ازروی
نقش برجسته آشوری در دور –
شاروکین کشف شده است .
حدود اواخر قرن هشتم پ . م .

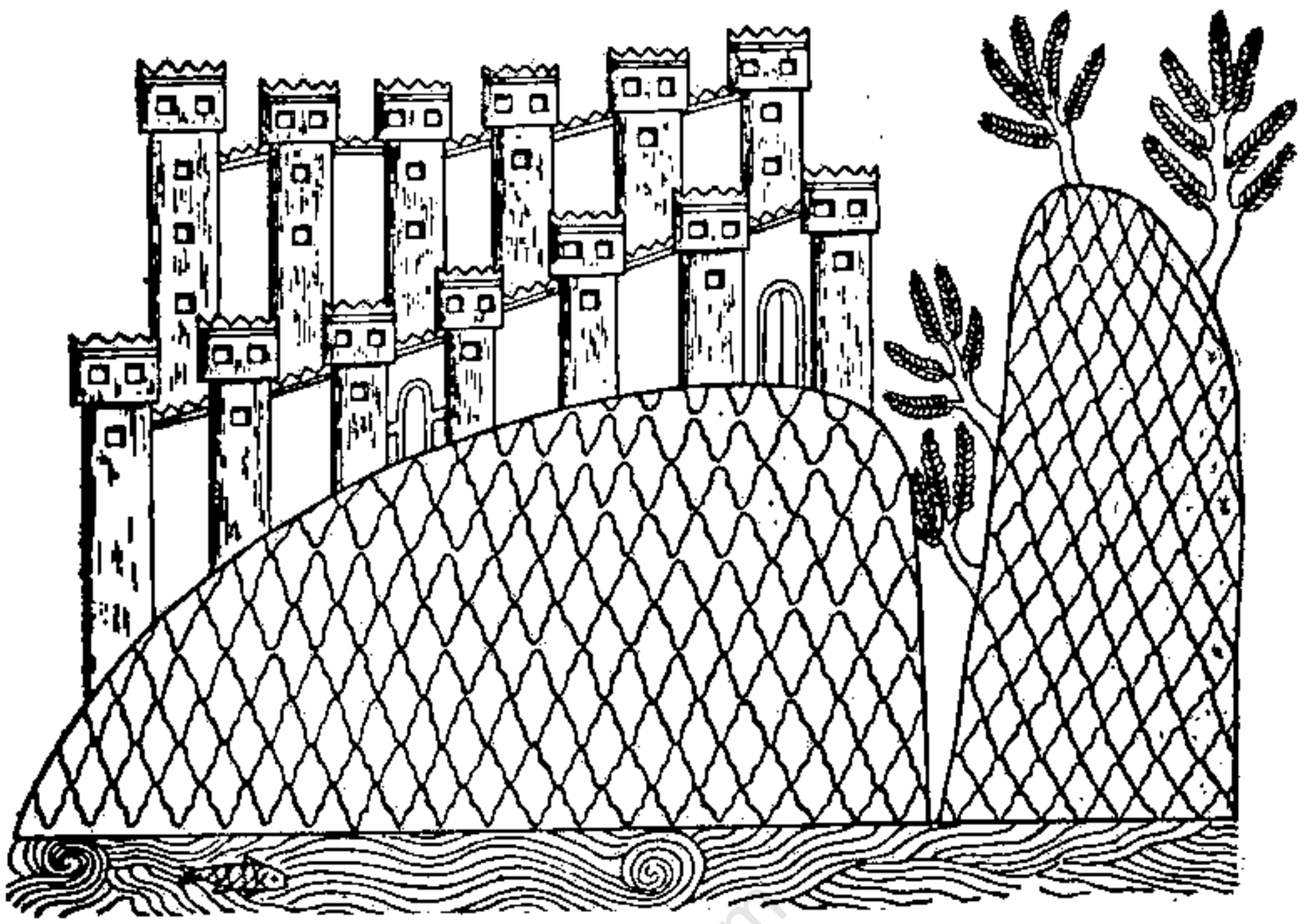

۹ – دژی در مانّا – ازروی نقش برجسته آشوری دور – شاروکین . حدود اواخرقرن هشتم پ. م

لرستان[۲۶] وغیره مارا به شناسائی هنر ماد که جزئی از فرهنگ آنهارا تشکیل میدهد کمك مینماید زیرا شکل و فرم ظروف واشیاء ونقوش روی آنها میتواند مبین وضع جغرافیائی محل وعقاید مذهبی واجتماعی وگویای ارزش هنری آنها باشد وحتی ارتباط و میزان تأثیر هنرهای بیگانه را نیز در آنها مشخص نماید .

درآثار ذکر شده نقاط اشتراکی با هنر آشور واورارتو وسکاها دیده میشود که این نیز بمعنی تکامل هنر ماد باید توجیه گردد زیرا درابداع یك هنر عالی وجدید اخذ نقاط مثبت از هنر دیگران وتطابق آن با محیط وتلفیق مطلوب آنها بنحوی که برتری واصالت خودرا حفظ نماید یك امر تکاملی وطبیعی است وهنر ماد نیز دارای چنین خصائصی‌است .

ازنظرمعماری مقابر یا دخمه‌هائی‌که درکوه کنده شده وبجا مانده‌است مثل دخمه سکاوند «ده نو» درجنوب کرمانشاه (شکل۵) ، دخمه فخریکا نزدیك میاندواب رضائیه (شکل ٦) ، دخمه شیرین وفرهاد نزدیك صحنه کرمانشاه ، دخمه دکان داود نزدیك سرپل ، دخمه قیزقاپان[۲۷] وکورخ و گیچ نزدیك سلیمانیه (شکل ۷) وغیره ونقوش برجسته‌ای‌که دور شاروکین (خورس‌آباد) بدست‌آمده‌است دژهائی‌ازمادهارابنام‌دژکیشه سو (شکل ۸) و دژ مادی در مانّا (شکل ۹) و دژ مادی خارخار (شکل ۱۰) ودژکوهستانی مادی (شکل۱۱) را نشان‌میدهد[۲۸] همچنین هرودوت نیز درباره حصارهای اکباتان و غیره اطلاعات جالبی دراختیار ما میگذارد[۲۹] که همه آنها نموداری از هنر معماری وخانه‌های مسکونی و غیره آنهاست و ما با مطالعه آنها و مقایسه با هنر معماری هخامنشی میتوانیم هنر معماری ماد را پایه واساس معماری هخامنشی معرفی‌کنیم[۳۰] ولی با این فرق که‌هنرهخامنشی ضمن استفاده ازهنرمحلی‌بیشتر با هنرهای بیگانه تلفیق شده است .

۲٦ – درباره آثار مفرغی لرستان نگاه‌کنید به :

A. Moortgat, **Bronzegerät aus Luristan**, 1932 V. Minorsky, «The Luristan Bronzes» **in Apollo**, 1931 p. 141 - 143; R. Ghirshman, «Le dieu Zurvan sur les Bronzes du Luristan», **Artibus Asiae, vol. XXI, pp. 37 - 42 1958; K. Maxwell - Hyslop, «Note on a Luristan axe in the Otage Museum, New Zealand» Iraq vol. XII, 1950 p. 52.**

۲۷ – نگاه‌کنید به :

E. Porada, Iran Ancien, Paris 1963, p. 129-132 fig. 71.

۲۸ – راجع به دخمه‌ها ونقوش برجسته فوق‌الذکر نگاه‌کنید به :

E. Herzfeld, Iran in the Ancient East, 1941, p. 201 ff.

همچنین‌کتاب تاریخ ماد صفحات ٤۹٦ – ٥۰۸ وکتاب ایران ازآغاز تا اسلام صفحات ۱۰۱ – ۱۰۷ .

۲۹ – هرودوت I ۹۸ .

۳۰ – برای بعضی ازدخمه‌های فوق‌الذکر بجزکتاب هرتسفلد نگاه کنید به :

L. Vanden Berghe, Archéologie de l'Iran Ancien, Leiden 1959, p. 101-121.

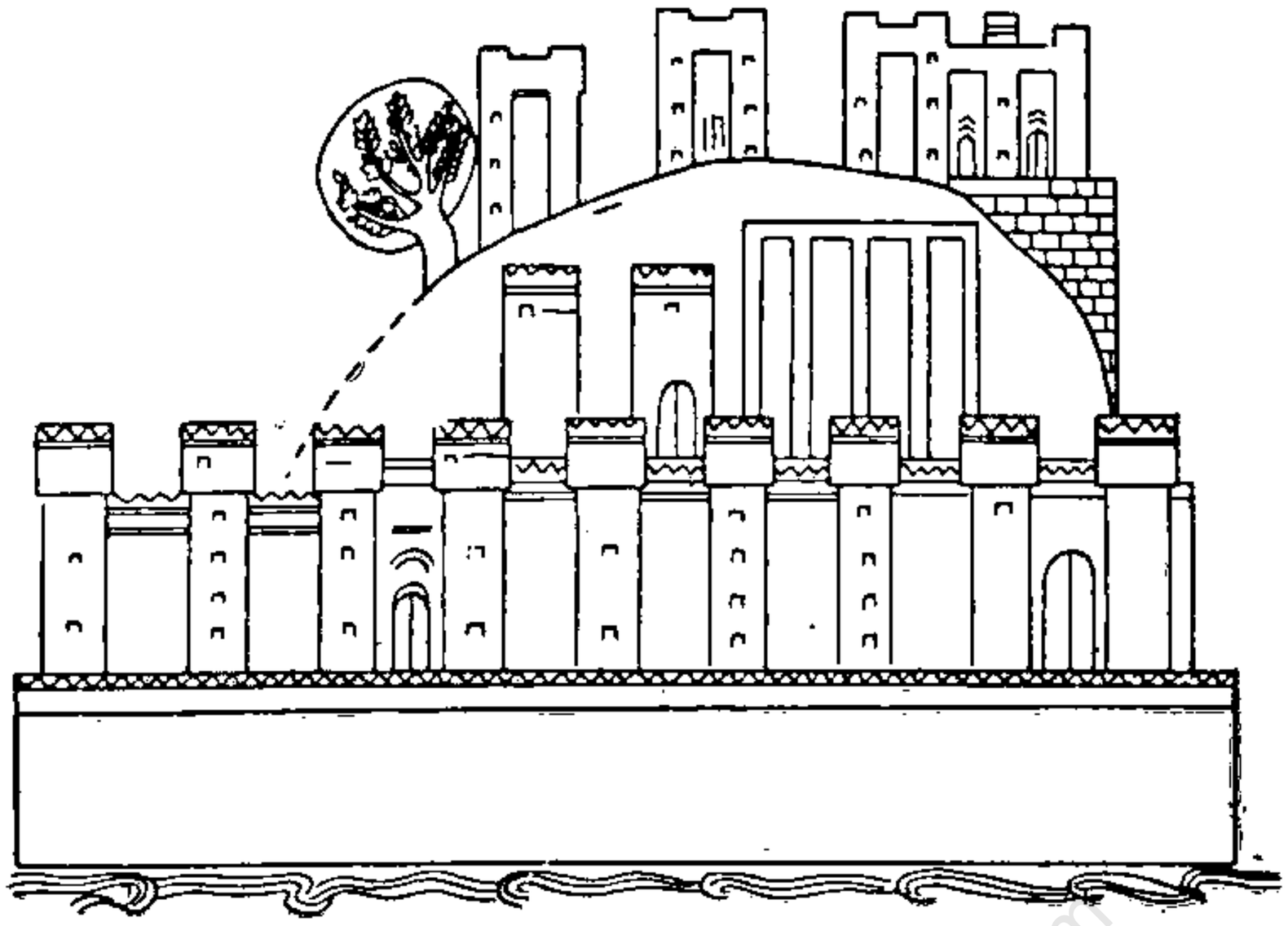

۱۰ – دژ مادی‌خارخار – ازروی
نقش برجسته دور – شاروکین .
حدود اواخر قرن هشتم پ . م .

حفریات اخیر T. Cuyler Young نیز درگودین تپه نزدیك کنگاورکرمانشاه[۳۱] اطلاع بیشتری درباره هنر ماد و بویژه معماری ماد دراختیار همه قرار خواهد داد که مأخذ ومبداء تأثیر و مقایسه جهت آپادانـا و تالارهای ستوندار هخامنشی خواهد شد .

۳۱ – نگاه‌کنید به :
T. Cuyler Young, «Godin Tepe», **Iran** (journal of The British Institute of Persian Studies) Vol. V London 1967, p. 139-40; Vol. VI 1968, p. 160-61.

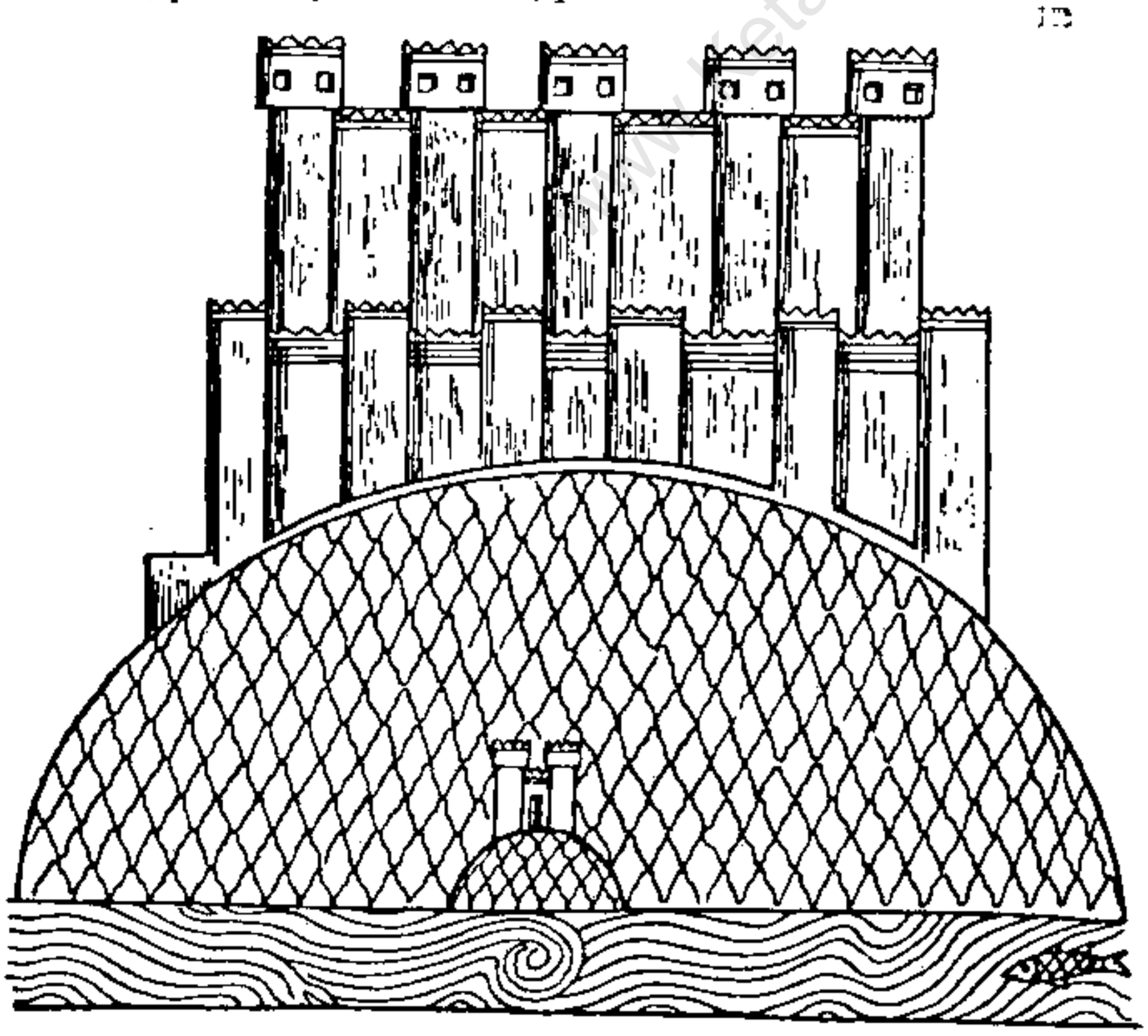

۱۱ – یك دژ مادی – از روی
نقش برجسته دور – شاروکین .
حدود اواخر قرن هشتم پ . م .

کنگره خاورشناسی آسیای میانه

علی‌سامی

بموجب دعوتی که از طرف یونسکو وانستیتوی خاور شناسی شوروی بعمل‌آمده بود کنگره خاورشناسی درباره تمدن وفرهنگ آسیای میانه وپادشاهی کوشان قدیم درشهر دوشنبه پایتخت جمهوری تاجیکستان ازتاریخ ۵ر۷ر۴۷ تا ۱۳ر۷ر۴۷ تشکیل گردید. ازکشورایران آقای دکترجواد مشکور استاد دانشگاه‌تهران‌وآقای دکترابوالحسن‌دهقان استادتاریخ‌دانشگاه پهلوی‌واینجانب‌شرکت‌داشتیم. کنگره درساعت۵ر۳ بعدازظهر روزجمعه۵ر۷ر۴۷ درتالارلاهوتی‌با حضوربیش‌ازچهارصدتن‌از دانشمندان وخاور شناسان خارجی و روسی ومدعوین تشکیل گردید وآقای‌پروفسورغفوراف رئیس انستیتوی مطالعات‌خاور شناسی کشور اتحاد جماهیر شوروی ضمن اظهار خورسندی وتشکرازشرکت خاورشناسان بانطق مبسوطی دراطراف تمدن آسیای مرکزی وکوشان‌کنگره را افتتاح نمودوآقایان دانی‌را ازپاکستان وعبدالحی حبیبی را از افغانستان وپرفسورگوش ازهندوستان واینجانب را نیزازایران بسمت‌نواب رئیس‌انتخاب ومعرفی نمودکه متناوباً جلسات سخنرانی‌را اداره نمایند.

کنفرانس از روزشنبه ۶ر۷ر۴۷ تا یکهفته هرروز صبح وعصر ادامه داشت وبیش‌ازنود نفر ازخاورشناسان کشورهای مختلفه جهان درطی جلسات‌کنفرانس دراطراف موضوع بحث، سخنرانی‌کردند. آقای دکتر جوادمشکور دراطراف نام‌کوشان درمتون قدیم وآقای‌دکترابوالحسن دهقان راجع‌بوضع‌کوشان درشاهنشاهی اشکانی ازطرف اینجانب نیزدرباره وضع آسیای میانه **درشاهنشاهی ساسانی بموجب کتیبه‌های پهلوی** ونقوش ساسانی مطالبی بیان شد.

درروز دوم‌کنگره تلگرافی ازطرف‌آقای شجاع‌الدین‌شفا معاون محترم وزارت دربار شاهنشاهی ومدیرعامل کتابخانه پهلوی دائر برتبریك وابراز خورسندی خاطرخطیر شاهنشاه آریامهر ازانعقاد کنگره خاورشناسی کوشان ازمسکومخابره شده بودکه بفارسی وانگلیسی توسط آقای دکتردهقان خوانده شد ومورد تجلیل واحترام‌کلیه شرکت‌کنندگان قرارگرفت.

روزیکشنبه ۷ر۷ر۴۷ که مصادف با روز تعطیلی بود طبق برنامه‌ای‌که تعیین‌شده بود اعضاء کنگره ازکاوشهای‌علمی‌اجنه تپه وکافر قلعه بازدیدکردند وضمناسد عظیمی راکه بر روی رودخانه وخش بسته شده بنام «بندبرق سربند» وحدود ۲۱۵ هزار کیلووات برق ازآن میگیرند مورد بازدید قرار گرفت ودر کلخوزآباد ازهیئت خاورشناسان بگرمی پذیرائی شد.

درکافرقلعه سه‌ماه است که‌کاوش شروع شده ودراینمدت ساختمانهائی نمودارگردیده واشیائی پیدا شده وآقای پروفسور غفوراف‌که این حفاریها تحت نظرایشان انجام میگیرد امیدوار هستندکه دراعماق این‌تپه آثارتمدن دوران هخامنشی‌را بیابند.

پس‌ازپایان‌کنگرهٔ خاورشناسان‌ازشهرهای سمرقند وپنجه کند و حفاریهائی که درتپه‌ها و اتلال شهرهای قدیمی میشود بازدیدکردند وصبح سه شنبه ۱۶ر۷ر۴۷ برنامه‌کنگره ودیدار این دوشهر تاریخی و حفاریها پایان یافت وشرکت کنندگان درکنگره بکشورهای خود بازگشتند.

www.KetabFarsi.com

متن فارسی سخنرانی در کنگره خاورشناسی آسیای میانه درشهر دوشنبه پایتخت تاجیکستان در ۱۰ر۷ر۴۷

وضع کوشان درشاهنشاهی ساسانی برحسب کتیبه پهلوی نقش رستم

یکی از بزرگترین کتیبه‌های عهد ساسانی از لحاظ کمیت وکیفیت که حاوی مرزهای گسترده این شاهنشاهی بزرگ میباشد وپیدایش آن پرتوهای درخشانی بتاریکیهای تاریخ آنزمان افکند ، نوشته پهلوی شاپور یکم دومین پادشاه ساسانی بر دیوار برج سنگی نقش رستم معروف بکعبه زرتشت میباشد . دراین نوشته مشروح تاریخی که بیادبود پیروزی شاپور در جنگ با رومیان واسارت والرین امپراطور رم و سایر پیروزیهای این‌شاهنشاهی در شرق و غرب ایران نگاشته شده ، نام همه کشورها و استانها و شهرستانهائی که در آنزمان کشور ایران ساسانی را تشکیل میداده ، هم درمتن پهلوی ساسانی و هم پهلوی اشکانی و هم ترجمه یونانی آن بالصراحه ذکر گردیده است . یکی از کشورهائی که در آن زمان ضمیمه این شاهنشاهی بوده است ، کوشان میباشد که خود تا چندسالی‌پیش ازفرمانبرداری از حکومت ساسانی ، یکی‌از پادشاهیهای‌بزرگ آسیای میانه را تشکیل میداده است .

برای نمودار ساختن این پیروزی و عواملی‌که مطیع ساختن کوشانیان را موجب گردیده اشاره مختصری بوضع این دولت پیش از تشکیل دولت ساسانی مینماید .

یکی از گرفتاریهای ایران اشکانی از اواسط قرن اول میلادی تشکیل دولت نیرومند یکی از شعب طوایف یوئی‌چی درنواحی‌شرقی‌ایران‌دردوره سلطنت‌هندوسیست Indo scythes بنام کوشان Kushan میباشد .

این قوم احتمالاً در بین سالهای ۲۵ تا ۸۱ میلادی بر دیگر عشایر وطوائف ، غلبه پیدا کرد و سلطنت کوشان را تشکیل داد . نخستین پادشاه ایـن دولت کوجولاکادفیس Kujula Kadphises بزودی برنواحی پاکورس (فیروز) و استان‌گانداهارا (قندهار) وآراخوسیا Arachosia (حدود شمال غربی هند) وکابل دست یافت ودومین پادشاه این دولت ویماکادفیس Vima Kadphises نام داشته است .

آراخوسیا دراوستا Harakhushti نامیده شده و بر حسب تحقیقات استاد و . بارتلد ناحیه علیای رود هیرمند را شامل میشده و شهر عمده آن قندهار بوده ، این ناحیه گاهی جزء هندوستان محسوب میشده .

و ایزیدور خـاراکنی Isidori Characeni در تعریف نواحی متصرفی پارتها این ناحیه را «هندوستان سفید» نامیده است .

بنابراین از اواخر قرن اول واوائل قرن دوم میلادی این کشور بین دو دولت مقتدر چین واشکانی مشغول گسترش وریشه‌دوانی گردید و ضعف و خستگی این دو دولت در اثر نبرد با دشمنان خود ، سبب شد که دولت نوبنیاد کوشان در آسیای میانه مشغول پیشروی و اعمال نفوذ گردد و پادشاهی نیرومند بوجود آورد .

این قدرت و سلطه در زمان سلطنت کنیشکای بزرگ Kanishka (حـدود ۱۴۴ – ۱۷۳) و جانشین او هویشکا Huvishka بمنتهای درجه قدرت رسید و بطورکلی کوشانیان پهناورترین محدوده خودرا دراثرناتوانی وگرفتاری‌همسایگان خود در زیر فرمان داشتند .

امپراطوری پهناور کـوشان در اینهنگام از ماثورا Mathura در هندوستان تا آنسوی جیحون و آسیای میانه گسترده شده بود و در زمان کنیشکا بر کاشغر و سغد و دره فرغانه حکمفرمائی داشتند . از کنیشکا در نوشته های بودائی بنام پشتیبان وانتشاردهنده آئین یادشده است[1] این قدرت تا اوائل قرن سوم بمنتها حد خود رسید ودرنتیجه گسترش منطقه نفوذ سه شاهراه بزرگ ومهم بازرگانی شرق بغرب معروف بجاده ابریشم در حریم نفوذ کوشانیان قرار گرفت .

---

۱ – معروفترین کتیبه مهم کوشانیان مربوط بزمان کنیشکا درسرخ کتل بحروف یونانی و زبان کوشانی در ۲۵ سطر نوشته شده‌که درتاریخ ۶ مه ۱۹۵۷ درویرانه‌های معبدی توسط هیئت علمی فرانسوی‌درافغانستان کشف شد. کتیبه ازسنگ سفید وحدود ۱/۴۰×۱/۵ متر و قطر ۱۵ سانتیمتر اندازه دارد ودرموزه کابل نگاهداری میشود.

کتیبه نامبرده ازطرف کنیشکا برای الهه اوانیندو نوشته‌شده‌است که باتوجه به‌بررسیها وترجمه‌های
E. Benvenist, W.B. Henning, A. Mariq, I. Gershevitch
بدین شرح ترجمه شده‌است :

«زمانی که این معبد «کانشکا» فاتح آبادگردید خشك‌آبی شد و خداوندان معبدرا ترك‌کرده وتپه متروك گردید.

نوکوترك‌که ازمخلصان شاه بود درماه نیسان سال ۳۱ به صومعه آمد واین چاه‌را کند وزینه‌را تعمیر نمود تاخداوندان ازاین‌پس جایگاه خویش‌را ترك نکنند ومردم سیراب شوند. کتیبه‌را میرهامان نوشت» .

این راهها یکی بین دریای خزر ودریای سیاه بود و دیگری که مهمترین آن بود از راه خشکی مرو وشهر صد دروازه (هکاتم‌پیلس) Hecatompilos وهگمتانه Hagmatana میگذشت وسومین راه دریائی بین اقیانوس هند و دریای سرخ ومدیترانه ویا خلیج فارس ودجله وشام بود و هنگام عبور کالاهای بازرگانی کوشانیان حق‌العبور دریافت میداشتند و برای دولت مقتدراشکانی بصورت یك‌رقیب سرسخت‌ونیرومند درآمده بودند .

شاهراه مهمی که از آن یاد شد همان راهی است که از مرزهای چین آغاز و از مرز ترکستان چین (سین‌کیانك) و از روی نجد ایران به بین‌النهرین میرسید و کاروانهای بازرگانی خاور وباختر درجائی بنام برج سنگی کـه شاید حوالی شهر تاش کورگان Tash Khurgan کنونی در کنار بالائی‌رود یارقند باشد ، باهم تلاقی میکرده‌اند . این‌جاده چون بباکتریا (بلخ) و مرو میرسید بواسطه همین قوم کوشان راه انحرافی طولانی پیداکرده بود وازراه اراخوسیا Arachosia (حدود شمال‌غربی‌هند) و اریا Arya (هرات) به هکاتم پیلس Hecatompilos و سپس شهرری (راگس Rhages) واز آنجا به هگمتانه وسلوکیه وتیسفون پایتخت امپراطوری اشکانی میرسید .

از تیسفون راه دوتا میشد یکی ازطریق آشور قدیم ، جفرد ، نصیبین و دیگری از طریق دورا اروپوس Dura Europus بودواین راه اخیرالذکر هم دو راه میشد : یکی از ساحل راست فرات بشهر نیسه‌فوریوم میرفت ودیگری از راه میان بُر بیابانی ازطریق‌پالمیرا Palmira بشام میپیوست.

دراین شاهراه عظیم علاوه بر ابریشم که بعدها نام خود را باین جا داده ، کالای بسیاری بین چین وایران و روم مبادله میشد .

اشکانیان علاوه برابریشم خام ، سنگ آهن ، آهن ، و زردآلو و هلو از چین وارد میکرده‌اند و شتر عربستان را به بلخ واسبهای زیبا و معروف ایرانی و شترمرغ بابل کـه به پرنده پارت وانار که به (میوه پارت) معروف بود بچین صادر میشد .

اهمیت وارزش این شاهراه از شهرهای معمور وآبادی که در کنار آن قرار گرفته بود ، نمودار میگردد .

پارتها از سمت مغرب با امپراطور نیرومند روم واز جناح شرقی با دولت کوشانیان همسایه ودر نبرد بودند ، ولی باندازه‌ای که رقیب غربی خطرناك و قوی بود ، ازطرف کوشانیان خطر مهمی متصور نبود ، زیرا هندوستان همسایه جنوبی کوشان زرخیز و ثروتمند تر ازنواحی خشك وکم‌ثمر مشرق شاهنشاهی اشکانی بود ، وتصور میرود که مرز بین دو کشور تقریباً همین سرحد امروزی بین افغانستان و ایران بوده وپادشاهان پارت کوشش داشتند که یك استان خودرا که در جنگ با کنیشکا زمان بلاش سوم از دست رفته بود پس بگیرند .

دریك متن سریانی مربوط بزمان پادشاهی بلاش چهارم (۱۹۱–۲۰۷ م) بیك سپاه مهمی ازلشکریان ایران که بسمت مشرق گسیل گردیده اشاره شده است – در این نبرد بدواً ولاش موفق نمیشود وتلفات سنگینی را متحمل میگردد ، ولی متعاقباً در حمله دیگری کوشانیان را پس میزند . ولی بطورکلی آنچه متصور است اشکانیان دراثر گرفتاریها ونبرد با امپراطور روم و منظم ساختن وضع داخلی شاهنشاهی مایل نبودند که با کوشانیان به ستیز بپردازند. کوشانیان دراین‌زمان ازیك فرهنگ مخلوطی که عناصرترکیب‌دهنده آن بیشتر از عناصر ترکیب‌دهنده فرهنگ پارتها بود ، تشکیل میبافت و تأثیر فرهنگ ایرانی و هندی و یونانی ورومی وچینی وحتی مصری بخوبی در آثار مکشوفه آنها پیدا است .

نقوشی که ازگچ پیدا شده ، نیمرخها شکل‌یونانی است. عاجهای کنده‌کاری شده هندی وظرفهای بلورین مصری‌است. نقش خدایان یونانـی و رومی مانند هراکل و هفایستوس Hephaestus و فرشتگان ایرانی چـون میتروواردخشوه Ordoxsho و آتار Atar وبهرام ، و خدایان هندی چون سرایپس Serapis اشو Osho ماهاسنا Mahasena و بودا بـر روی سکه‌های (بوزن ۸ گرم) و مانند سکه دناریوس Denarius یونانی‌و رومی است ، دیده شده است . الفبای کوشان از همان الفبای یونانی اقتباس شده .

ارتباط کوشانیان با سلاطین ساسانی

اردشیر بنیان گزارشاهنشاهی‌ساسانی وجانشین شایسته‌اش شاپوراول برای جلوگیری ازنفوذ کوشانیان ورفع خطری که ازطرف آنها نسبت به بستن راههای بازرگانی متصور بود ، ناگزیر از محدود کردن نفوذ کوشانیان وتسخیر آن کشور بوده است . برای شاهنشاهی جوان ساسانی وجود یك پادشاهی نیرومند و مزاحم در مشرق کشور غیرقابل گذشت بود و نمیتوانستند بدان بی‌اعتنا باشند . کریستن‌سن باتوجه به‌نظریه وتحقیقات هرتسفلد صحت نوشته طبری را دراین باره تائید کرده و مینویسد که :

«پادشاهی کوشان در آنوقت دره‌کابل و پنجاب را در دست داشت با پادشاه توران (ناحیه فعلی قزدار در جنوب کوینته) ومکران (واقع درسواحل بحر عمان واقیانوس هند) نمایندگانی نزد اردشیر فرستادند و اورا بشاهنشاهی‌شناختند.»

بنابراین حوزه فرمانفرمائی اردشیر درآن تاریخ ، شامل ایران فعلی و افغانستان و بلوچستان و صحرای مرو وخیوه بود وحد شمال شرقی به رود جیحون میرسید و حد غربی تا فرات و عراق و شاهزادگان خاندان سلطنتی که پس از آن حکومت خراسان را دردست داشتند فرمانروای کوشان هم بوده و لقب کوشانشاه داشتند .

شاپور اول (۲۴۱–۲۷۱ میلادی) جانشین اردشیر ، مساعی خودرا صرف درهم شکستن قدرت کوشانیان نمود و دره سند را نیز اشغال‌کرد . شاهپور از هندوکش‌گذشته ایالت بلخ را تصرف مینماید وازجیحون نیز گذشته بسمرقند و تاشکند میرود ودر نتیجه این فتوحات سلسله مهم کوشان راکه کنیشکای بزرگ بمنتها حد رسانیده وتا زمان ساسانیان یعنی حدود یك قرن‌ونیم در کمال نیرومندی دوام پیدا کرده‌بود ، سرنگون میسازد و سلسله دیگری روی کار میآیدکه‌شاهنشاهی ساسانی را بشناسد و برکشور محدود و کوچکتری سلطنت نماید .

شاپور شرح این فتح وفیروزی را ضمن شرح شکست دادن رومیها در جبهه غرب ، بردیوار کعبه زرتشت ثبت نموده است و کشورهای جزء شاهنشاهی خودرا که صورت داده ضمن آن کشورها ،کوشان نیز ضبط گردیده است :

«بند دوم : امارات وایالات امپراطوری اینها هستند : پارت ، خوزستان ، میشان ، (در متن یونانی Mesen) آشور ، آریابن ، عربستان ، آتروپاتکان ، ارمینا ، ویرچان ، سیکان ، آردان ،بالاسکان تا حدود کوههای کاپ (قفقاز) ، تنگه آلان و کلیه کوههای پارشخوار ، ماد ، ورکان ، مارگو (مرو) خرو ، (هرات) وتمام آپارخشتر ، کرمان ، سیستان ، تورستان ، مگوران ، پرتان ، کیندستان (هندوستان) ،کوشان تا حـدود پشکابور (پیشاور) و کاش (کاشغر) ، سوگد (سغد) وکوههای چاچستان تا آن قسمت از دریا بنام داخلی خشتروما آنرا هرمزد اردشیر شاپور نامیدیم واین کشورها وایالات ، خرجگذار و مطیع فرمان ما شدند .»

شاپور دراین کتیبه پس از ذکر عواملی‌که سبب جنگ او با رومیها شده و شرح جنگهایش با آنها و اسارت والرین، بطور تفصیل مینویسد : «دربسیاری از ممالك دیگر تلاش و گردش کردیم برای فتح وفیروزی ، واعمال نامور و قهرمانی زیاد انجام دادیم که دراینجا نوشته نشده است ولی بمنظور اینکه هرکس که بعدازما بیاید آن نام و قهرمانی وفرمانروائی را که از آن ماست بداند ، ما دستور دادیم که این نکات‌نوشته شود» پروفسور هنینگ که این کتیبه را در سال ۱۹۵۰ دقیقاً مورد بررسی وتوجه قرار داده اینطور اظهار نظر کرده‌است : «کتیبه شاپور با فهرست ایالاتی که بدولت ساسانی تعلق داشته آغاز میشود و نشان میدهد که شاهنشاهی او بیشتراز آنچه تاکنون تصور میشد ، گسترش داشته است . مخصوصاً درمشرق تا ایندوس Indos وسعت داشته و شامل بلوچستان و سند و کابل وقسمت اعظم مملکت سابق‌کوشان‌تاشهرپشاور (پیشاور) بوده است سران این کشورها همه نزد او آمدند واظهاراطاعت کردند.» از این نوشته چنین برمیآید که در زمان اردشیر بنیان‌گزار سلسله ساسانی زدوخوردی با کوشانیان دست داده وشکستی بآنها وارد ساخته و زمان شاپور اول پیروزی‌نهائی صورت گرفته‌وبموجب کتیبه او کوشان از آن پس بخشی مهم از شاهنشاهی ساسانی گردید و شاپور برادر خود فیروز را با لقب کوشانشاه (پادشاه بزرگ کوشان) بحکومت آن ناحیه منصوب داشت .

سرپرسی سایکس Sir Percy Sykes از قول ونسانت اسمیت Vincent Smith مینویسد : که آمدن سفراء کوشان وتوران ومکران ، ناشی ازاین‌امر بود که اردشیر بهند حمله برده بود ، لیکن پادشاه هند درهای شاهوار ، طلا ، جواهرات وفیلها بنزد اردشیر برسم باج و خراج فرستاد واز این راه اردشیر را واداشت که بایران مراجعت نماید . در تائید این مطلب چندی پیش سکه‌ای از برنج بدست آمد که در یکطرف آن علامت پادشاه اخیر کوشان و طرف دیگر مانند سکه‌های خود اردشیر صورت آتشکده ترسیم یافته است و این یك دلیل روشنی است که بنیانگزار شاهنشاهی ساسانی فقط بایران وچند ایالت مجاور آن قناعت نکرده ، بلکه برای اینکه قدم بقدم از نیاگان بزرگ خود پادشاهان هخامنشی پیروی کرده باشد ، بهندوستان و نواحی شرقی حمله نمود وباج وخراج گرفته است .»

پادشاهی کوشان ازین‌زمان دیگرضعیف ومحدودمیگردد وبموجب سکه‌های پیدا شده مربوط بآنزمان بدوبخش باختری وهندی قسمت گردیده است . برخاستن گوپتاها در آغاز قرن چهارم در هندوستان بر محدود ساختن کوشانیان افزود .

این محدودیت وتبعیت با قدرت و ضعف جانشینان شاپور در تغییر وتبدیل بود وگاهی هم که سلاطین ساسانی در سمت مغرب با رومیها سخت در کشمکش بودند ، باغماض میگذشت . هرمزد دوم جانشین وپسر نرسی (۳۰۳–۳۰۹ م) که بواسطه شکست پـدرش از دیوکلسین Diokletian امپراطور روم

(۲۹۷ میلادی) موقعیت را مقتضی نبرد با کوشانیان نمی‌دید ، بطوریکه نوشته‌اند خطر شورش و تجاوز آنها را با پیوند زناشوئی مرتفع ساخت وبا یك شاهدخت کوشانی وصلت کرد واین‌عمل سبب‌برقرارمسالمت‌آمیزودوستانه‌کوشانیان باساسانیان شد . با مرگ هرمزد دوم وصغیر بودن شاپور دوم (شاپور بزرگ ۳۱۰ تا ۳۷۹ م) پادشاه کوشان فرصتی یافت ودراندیشه بدست آوردن قدرت دیرینه خود افتاد ومقداری از اراضی مجاور خودرا متصرف شد . شاپور دوم چون به تخت سلطنت نشست پیشروی کوشانیان را کیفر داد و آن سرزمین را باز یکی از استانهای شاهنشاهی ساخت و همانطور که در زمان شاپور اول معمول گردیده بود ، یکی از شاهزادگان مدبر وشایسته را بنام کوشانشاه بپادشاهی آنجا برگزید واعزام‌کرد.

هنگامیکه شاپور دوم مشغول محاربه با رومیها بود باز سرحد شرقی ایران از طرف کوشانیان وهپتالیان مغشوش و مورد تهدید قرار گرفت . شاپور ناچار شد باز مقداری وقت ونیروی خودرا صرف دفع حملات آنها نماید وکوشانیان‌متعهد شدند که در مورد جنگ با ایران و رومیها کمك و همراهی نمایند ودرنتیجه امتیازاتی نیزبدانها داده‌شد. درنقش‌برجسته شاپور دوم در تنگ چوگان کازرون ضمن تصاویر اشخاص وغنائمی‌که باید از نظرپادشاه بگذرد ، از همسایگان ومردمان نواحی شرقی کشور نمونه‌های مجسم و مصور ساخته‌اند . هنر وفرهنگ ساسانی از این زمان در آسیای میانه نفوذکرد و تا شهرهای ترکستان چین و حتی خود چین نیزکشیده شده .

درقرن پنجم میلادی دشمن تازه نیرومند دیگری در مرزهای شمال‌شرقی پیدا شد که هم برای‌کوشانیان و هم برای ساسانیان رقیب خطرناکی گردید و آن هپتالیان آسیای میانه بودند که خود تحولی در آن منطقه بوجود آوردند . بالاخره جانشین کوشانیان شدند . از روی سکه‌های پیدا شده کیدارا Kidara درپایان سده چهارم و آغاز سده پنجم در جنوب کوشان حکومت مستقلی پدید آورده بود . هپتالیان آسیای میانه که از شمال آمده بودند با همان القبای یونانی تغییر یافته و مخلوط شده با زبان پارتی که اززمان کنیشکای‌بزرگ درکوشان معمول شده بود ، مینوشتند واز تشریفات و آداب وتشکیلات‌کوشانیان تقلید کردند وهمان وضع را ادامه دادند.

استاد و . بارتلدخاورشناس‌شهیرروسی‌درکتاب‌جغرافیای تاریخی ایران مینویسد : «ازمیان‌یوئه‌چی‌ها ویا تخارها پس از یکصدسال سکونت در باختر قومی بنام کوشان برتری پیدا کرد وبتدریج قسمت مهمی از هندوستان را مطیع خود ساخت. پادشاهان این قوم را « کُستوار در قانون » و « یشتیبان آئین بودا» مینامیدند ازقرن سوم میلادی دست آنها ازهندوستان کوتاه میشود و آنان ببلخ برگشته وتحت نفوذ سیاسی ومدنی ساسانیان قرار میگیرند .»

همین دانشمند اضافه مینماید که : «نفوذ ساسانیان در القاب مثل لقب شاهنشاه و هم در شکل سکه که ازروی سکه ساسانیان تقلید شده بود محسوس و نمایـــان است (شپخت E. Specht) ازقرن پنجم سلطنت و سیادت قومی دیگر باسم هونهای سفید یا هپتالیان آغاز میشود . اینطایفه بعقیده اکثر دانشمندان شاخه‌ئی از یوئه‌چی ها یا تخارها بودند . پریسك نویسنده قرن پنجم این هونهارا کیداریتا مینامد . این کلمه بطوریکه‌گوتشمید Gutshmid بیان میکند از کلمه کیدارا Kidara مشتق است و کیدارا (که درزبان چینی تسزی‌دولو میخوانند) مؤسس سلسله جدیدی بود که در بلخ تشکیل پادشاهی داد و صفحات جنوب هندوکش را مسخر ساخت . دولت هپتالیان تا نیمه قرن ششم برقرار بود در اینهنگام باز بدست ساسانیان منقرض شد . . .

. . . مسکن اصلی هپتالیان شمال آمودریا وحدود غرب بلخ بوده است . جغرافی‌دانان اسلامی‌مینویسند که آمودریا حد فاصل بین خراسان و هپتالیان بوده است و افسانه‌ای نیز دراین باره دارند باین مضمون که «ازاولاد سام دو برادر بوجود آمده خراسان و هپتل . . .»

در زمان خسروا پرویز (۵۹۰ تا ۶۲۷ م) هنگامی‌که ویستهم Vistahm سردار بزرگ او که از دودمان بزرگ اسپاهبذان وازخویشاوندان خانواده سلطنتی بود ، برشاهنشاه ساسانی شورید وخودرا پادشاه خراسان خواند و مدت ده سال درآنجا حکومت کرد و سکه زد ، ضمن کارهای سلطنت ده ساله‌اش مطیع‌ساختن دوتن ازشاهان‌کوشان‌شاوك Shavagh و پاریوك Paryogh میباشد واین روایت معلوم میدارد که کوشان در زمان خسروا پرویز دراثر گرفتاری این پادشاه در جبهه‌غرب وآسیای صغیر ، تبعیتی از دربار ساسانی نداشته وخودرا کشوری مستقل میدانسته است .

بطوریکه کریستن سن بنقل از مارکوارت مینویسد : «خسروا پرویز پس از فراغت از جنگهای آسیای صغیر و بعضی ازنواحی‌مصر بسوی مشرق شتافت و مهاجمات‌کوشانیان را با کمك یکی از سرداران خـود سمبات باگراتونی Sombat Bagratuni ارمنی دفع کرد وپادشاه کوشان دراین جنگ کشته شد ودر نتیجه خاك کوشان و قسمتی از خاك هندوستان مطیع خسروا پرویز گردید ، پیدایش سکه‌هائی ازین پادشاه دراین نواحی تا حدی این‌مطلب‌را تائید مینماید.»

توجه به نشر کتاب و ایجاد و بنیاد کتابخانه در عصر پهلوی

رکن‌الدین همایونفرخ

پس‌ازکودتای ثمربخش ۱۲۹۹ وآغاز دوران مجد وعظمت تاریخ نوین ایران باتوجه خاصی‌که قهرمان ملی وبنیان‌گذار دودمان پرافتخار پهلوی ، رضاشاه‌کبیر به نشرفرهنگ وعلوم جدید مبذول میفرمودند بطوریکه خواهد آمد ترقی وپیشرفت قابل توجهی درامر چاپ ونشر پدیدار گردید ونمونه این توجه خاص وعلاقهٔ رضاشاه‌کبیر را بامر بسط معارف میتوان خریداری کاخ مسعودیه واهداء آن بوزارت معارف نوبنیاد دردوران سردارسپهی معظم‌له دانست .

سیرترقی وتکامل چاپ ونشرکتاب را میتوان بموازات تأسیس وبنیاد مدارس جدید دولتی باتوجه بآمار وارقامی‌که دردست است استنباط واستدراك کرد .

درسال ۱۲۹۹ ش . درتهران ٤٦ مدرسه قدیمه وجود داشته‌که ٤٤۹ نفر طلبه درآن بکار تحصیل مشغول بوده‌اند . ۳۸ مکتب خانه پسرانه و ۲۲ مکتب خانه دخترانه بوده است‌که درآنها جمعاً ۱٦۰ نفر شاگرد تحصیل میکرده‌اند ، هم‌چنین ۷۹ مدرسه داخلی وخارجی موجود بوده که درحدود ۹۵۰۰ نفر دانش‌آموز داشته است وبااین حساب جمعاً درحدود ۱۰۱۰۹ نفردرتهران دانشجو ودانش‌آموز بوده‌است .

درسال ۱۳۰۸ در ٤٦ مدرسه قدیمه ٤۲۵ نفرطلبه ودر ۸۲ مکتب‌خانه ۱۷۳۹ نفر دختر وپسر ودر ۱۹۱ دبستان ودبیرستان ۲۸۹۳۵ نفردانش‌آموز بکار تحصیل اشتغال داشته‌اند‌که جمع کل دانشجویان ودانش‌آموزان دراین سال نیز بالغبر ۳۱۰۹۹ نفرمیشده است واین رقم درمقام مقایسه با رقم ۱۰۱۰۹ نفرکه متعلق بسال ۱۲۹۹ است افزایش سه برابررا نشان میدهد .

درسال ۱۳۲۰ . ش . این رقم به ٤۷۰۰۰ نفر افزایش می‌یابد واگر این رقم را باتعداد تقریبی ۳۷۵۰۰۰ نفردانش‌آموزان ودانشجویانیکه درتهران درآغازسال‌تحصیلی ۱۳٤٦ نام‌نویسی کرده بوده‌اند به‌سنجیم میزان افزایش تحسین‌آمیز سطح ترقی وتکامل فرهنگ وآموزش وپرورش را طی بیست وپنجسال اخیر بنحو بارز ومبیّنی درخواهیم یافت البته باید توجه داشت که این ارقام برای مقایسه فقط مربوط به‌دانشجویان ودانش‌آموزان شهرتهران است وعلت انتخاب شهرتهران برای این نمودار وسنجش ازآن رهگذر بوده‌است‌که ازآمار مدارس ودانش آموزان شهرستانها درسالهای ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۸ ویا قبل ازآن ارقامی دردست نداشته‌ایم .

بهرحال رقم ۳۷۵۰۰۰ میتواند رقم‌گویای واقعی وحقیقی بسیاری ازحقایق تاریخی گردد ونشان دهدکه سطح اقتصاد ودرآمد سرانه افرادکشور تاچه حد نسبت بسال ۱۳۲۰ وسالهای قبل ازآن افزایش یافته تا همه طبقات توانسته‌اند برای‌تحصیل‌دانش خودرا آماده‌کنند وازطرفی کشور ایران تاچه اندازه برای تحصیل افراد ونوباوگان وسائل ولوازم موردنیاز را فراهم آورده است .

قبل‌ازکودتای ۱۲۹۹ تعداد چاپخانه‌های موجود درتهران بشرح زیر بوده است :

۱۲ چاپخانه سربی ۲ چاپخانه سنگی جمعاً ۱٤ چاپخانه .

درسال ۱۳۰۸ درتهران ۳٦ چاپخانه سنگی وسربی ودرتبریز ۱۰ چاپخانه ودراصفهان ٦ چاپخانه ودرکرمان ٥ چاپخانه ودرمشهد ٤ چاپخانه ودرشهرهای دیگر جمعاً ۳۳ چاپخانه وجود داشته است که جمع کل چاپخانه‌ها درآن تاریخ به ۸٤ چاپخانه بالغ میگردیده است .

همین آمار میتواند میزان چاپ ونشرکتاب را درسال ۱۳۰۸ نشان دهد . قبل ازسال ۱۳۲۰ چاپخانه مجهز بانك ملی‌ایران وچاپخانه مجلس شورایملی وچاپخانه آرتش شاهنشاهی با تجهیزات نو تأسیس ودایر گردید وبایدگفت تأسیس این سه چاپخانه موجب تحول وتغییر کلی دروضع چاپخانه‌های ایران گردید وافراد علاقمند به تبعیت ازاین چاپخانه‌ها بمرور چاپخانه‌های مجهزی تأسیس ودائر کردند وهمین امرسبب نشربیشتر گردید .

برای آنکه میزان ومعیاری ازگسترش هرچه بیشتر فرهنگ ونشر بدست داده باشیم کافی‌است به تعدادکتابخانه‌های دولتی وملی درتهران که بسال ۱۳۰۲ دائربوده‌اند توجه کنیم وسپس تعداد آنهارا باکتابخانه‌هائی که درسال ۱۳٤٥ تاآنجاکه نویسنده توانسته آماربدست‌آورد درمقام مقایسه وسنجش برآئیم . اینك کتابخانه‌هائیکه درسال ۱۳۰۲ دائربوده‌اند (کتابخانه‌های دولتی ووابسته بدولت وعمومی) :

۱ – کتابخانه سلطنتی ایران ۲ – کتابخانه ناصری ۳ – کتابخانه مدرسه سن‌لوئی
٤ – کتابخانه مدرسه صنعتی ٥ – کتابخانه مدرسه مروی ٦ – کتابخانه مدرسه صدر
۷ – کتابخانه معارف .

تعدادکتابفروشیهای تهران نیز درسال ۱۳۰۳ میتواند برای این مقایسه وسنجش معیاری باشد درآن تاریخ تهران جمعاً ٥٤ کتابخانه ولوازم‌التحریرفروشی داشته است بدین شرح :

درخیابان ارك ۱۸ دکان – خیابان دولت ۲ دکان – حسن‌آباد ۷ دکان – بازار ۲۸ دکان – عودلاجان یك دکان . چنانچه گفته شد برای نتیجه‌گیری‌ازمقایسه فهرست‌نام کتابخانه‌های دولتی وغیردولتی راکه درسال ۱۳٤٥ بدست آوردیم بشرح زیربرای مزید اطلاع خوانندگان ارجمند می‌آوریم :

۱ – کتابخانه پهلوی
۲ – کتابخانه باشگاه افسران با ٥۳۹٦ جلدکتاب .
۳ – کتابخانه امامزاده یحیی با ۳۳٥۱ جلدکتاب .
٤ – کتابخانه بهروز نازی‌آباد با ۸۹۱ جلدکتاب .
٥ – کتابخانه بانك مرکزی ایران با ۱۹۹۹۱ جلدکتاب .
٦ – کتابخانه دانشکده ادبیات تهران با ٦٥۱۳٥ جلدکتاب .
۷ – کتابخانه دانشسرایعالی با ۳۷۰٥۰ جلدکتاب .
۸ – کتابخانه بانك ملی ایران با ۲۳۰٥۰ جلدکتاب .
۹ – کتابخانه دانشکده حقوق تهران با ٦٤۸۱۳ جلدکتاب .
۱۰– کتابخانه دانشکده افسری با ۱٦۰۳۷ جلدکتاب .
۱۱– کتابخانه دانشکده پزشکی با ۲۳۰٦۰ جلدکتاب .
۱۲– کتابخانه دانشکده علوم با ۱۷۳٤٥ جلدکتاب .
۱۳– کتابخانه دانشکده فنی با ۲۰۱۰۰ جلدکتاب .

۱۴- کتابخانه دانشکده دامپزشکی با ۳۴۷۹ جلدکتاب .
۱۵- کتابخانه دانشکده الهیات با ۱۳۰۲۵ جلدکتاب .
۱۶- کتابخانه دانشکده علوم اداری با ۶۰۱۶ جلدکتاب .
۱۷- کتابخانه دانشکده دندان‌پزشکی با ۳۴۷۹ جلدکتاب .
۱۸- کتابخانه دانشکده علوم اجتماعی با ۵۰۲۵ جلدکتاب .
۱۹- کتابخانه مرکزی دانشگاه با ۱۱۳۴۱ جلدکتاب .
۲۰- کتابخانه دانشگاه جنگ با ۱۴۰۳۵ جلدکتاب .
۲۱- کتابخانه دانشگاه ملی با ۶۰۵۰ جلدکتاب .
۲۲- کتابخانه دبیرستان نظام با ۷۵۴۰ جلدکتاب .
۲۳- کتابخانه ملی ملك با ۱۶۰۱۲۰ جلدکتاب .
۲۴- کتابخانه ملی ایران با ۷۱۲۵۰ جلدکتاب .
۲۵- کتابخانه موزه ایران‌باستان با ۶۱۰۰ جلدکتاب .
۲۶- کتابخانه وزارت امورخارجه با ۱۲۶۵۰ جلدکتاب .
۲۷- کتابخانه وزارت آب وبرق با ۲۰۰۰ جلدکتاب .
۲۸- کتابخانه آبادانی ومسکن با ۱۶۰۰۰ جلدکتاب .
۲۹- کتابخانه مجلس شورایملی با ۷۲۱۰۰ جلدکتاب .
۳۰- کتابخانه مجلس سنا با ۱۷۵۵۰ جلدکتاب .
۳۱- کتابخانه رازی با ۱۲۳۵ جلدکتاب .
۳۲- کتابخانه شایسته با ۶۶۵۰ جلدکتاب .
۳۳- کتابخانه شرق شهناز با ۲۵۲۴ جلدکتاب .
۳۴- کتابخانه شوش با ۹۲۶ جلدکتاب .
۳۵- کتابخانه شهرام با ۶۸۵ جلدکتاب .
۳۶- کتابخانه دانشسرای مقدماتی با ۱۰۰۵۰ جلدکتاب .
۳۷- کتابخانه فرهنگ حزینی با ۷۲۲ جلدکتاب .
۳۸- کتابخانه وزارت آموزش وپرورش با ۸۱۲۵ جلدکتاب .
۳۹- کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار با ۱۱۱۵۰ جلدکتاب .
۴۰- کتابخانه وزارت فرهنگ وهنر با ۱۷۰۰ جلدکتاب .
۴۱- کتابخانه دانشکده هنرهای دراماتیك با ۴۰۰۰ جلدکتاب .
۴۲- کتابخانه آبراهام لینکلن با ۱۱۴۰۹ جلدکتاب .
۴۳- کتابخانه انجمن روابط فرهنگی ایران وامریکا با ۱۷۸۴ جلدکتاب .
۴۴- کتابخانه انجمن روابط فرهنگی ایران وشوروی با ۱۶۰۵۰ جلدکتاب .
۴۵- کتابخانه انجمن روابط فرهنگی ایران وفرانسه با ۱۴۰۱۵ جلدکتاب .
۴۶- کتابخانه انجمن زرتشتیان با ۶۰۲۵ جلدکتاب .
۴۷- کتابخانه بنیاد فرهنگ ایران با ۸۲۰۰ جلدکتاب وبراین تعداد بایدکتابخانه‌های شهرستانها را نیز بشرح زیر افزود :
۴۸- کتابخانه فرهنگ زنجان .
۴۹- کتابخانه فرهنگ کاشان .
۵۰- کتابخانه فرهنگ قزوین .
۵۱- کتابخانه فرهنگ آمل .
۵۲- کتابخانه فرهنگ آستارا .
۵۳- کتابخانه فرهنگ سراب .
۵۴- کتابخانه فرهنگ بندرپهلوی .

www.KetabFarsi.com

۵۵- کتابخانه فرهنگ بابل .
۵۶- کتابخانه فرهنگ گنبد قابوس .
۵۷- کتابخانه فرهنگ اردبیل .
۵۸- کتابخانه فرهنگ اسکو .
۵۹- کتابخانه فرهنگ مرند .
۶۰- کتابخانه فرهنگ مشگین شهر .
۶۱- کتابخانه فرهنگ ماکو .
۶۲- کتابخانه فرهنگ اهواز .
۶۳- کتابخانه فرهنگ دزفول .
۶۴- کتابخانه فرهنگ شیراز .
۶۵- کتابخانه فرهنگ داراب .
۶۶- کتابخانه فرهنگ کرمان .
۶۷- کتابخانه فرهنگ رفسنجان .
۶۸- کتابخانه فرهنگ فیروزکوه .
۶۹- کتابخانه فرهنگ لشت‌نشا .
۷۰- کتابخانه فرهنگ اراك .
۷۱- کتابخانه فرهنگ خوی .
۷۲- کتابخانه فرهنگ کرمانشاه .
۷۳- کتابخانه فرهنگ خرمشهر .
۷۴- کتابخانه فرهنگ بهبهان .
۷۵- کتابخانه فرهنگ رامهرمز .
۷۶- کتابخانه فرهنگ آباده .
۷۷- کتابخانه فرهنگ سیرجان .
۷۸- کتابخانه فرهنگ سبزوار .
۷۹- کتابخانه فرهنگ نیشابور .
۸۰- کتابخانه فرهنگ بجنورد .
۸۱- کتابخانه فرهنگ اهر .
۸۲- کتابخانه فرهنگ رضائیه .
۸۳- کتابخانه فرهنگ شاهپور .
۸۴- کتابخانه فرهنگ آبادان .
۸۵- کتابخانه فرهنگ دشت میشان .
۸۶- کتابخانه فرهنگ نی‌ریز .
۸۷- کتابخانه فرهنگ بم .
۸۸- کتابخانه فرهنگ مشهد .
۸۹- کتابخانه فرهنگ قوچان .
۹۰- کتابخانه فرهنگ کاشمر .
۹۱- کتابخانه فرهنگ شهرضا .
۹۲- کتابخانه فرهنگ محلات .
۹۳- کتابخانه فرهنگ رشت .
۹۴- کتابخانه فرهنگ ساری .
۹۵- کتابخانه فرهنگ گرگان .
۹۶- کتابخانه فرهنگ آذرشهر .

www.KetabFarsi.com

۹۷– کتابخانه فرهنگ زاهدان .
۹۸– کتابخانه فرهنگ چاه‌بهار .
۹۹– کتابخانه فرهنگ بندرعباس .
۱۰۰– کتابخانه فرهنگ ملایر .
۱۰۱– کتابخانه فرهنگ سمنان .
۱۰۲– کتابخانه فرهنگ وزیری‌یزد .
۱۰۳– کتابخانه فرهنگ بیرجند .
۱۰۴– کتابخانه فرهنگ دامغان .
۱۰۵– کتابخانه فرهنگ طوالش .
۱۰۶– کتابخانه فرهنگ بیدخت گناباد .
۱۰۷– کتابخانه فرهنگ شهرکرد .
۱۰۸– کتابخانه فرهنگ نائین .
۱۰۹– کتابخانه فرهنگ سراوان .
۱۱۰– کتابخانه فرهنگ سنندج .
۱۱۱– کتابخانه فرهنگ همدان .
۱۱۲– کتابخانه فرهنگ نهاوند .
۱۱۳– کتابخانه فرهنگ یزد .
۱۱۴– کتابخانه فرهنگ فومنات .
۱۱۵– کتابخانه فرهنگ لارستان .
۱۱۶– کتابخانه فرهنگ ماهان .
۱۱۷– کتابخانه فرهنگ شهسوار .
۱۱۸– کتابخانه فرهنگ گرمسار .
۱۱۹– کتابخانه شیروخورشید سرخ همدان .
۱۲۰– کتابخانه فرهنگ سردشت .
۱۲۱– کتابخانه فرهنگ ایرانشهر .
۱۲۲– کتابخانه فرهنگ بندرلنگه .
۱۲۳– کتابخانه فرهنگ فرود .
۱۲۴– کتابخانه فرهنگ تویسرگان .
۱۲۵– کتابخانه فرهنگ شاهرود .
۱۲۶– کتابخانه فرهنگ بروجرد .
۱۲۷– کتابخانه فرهنگ سقز .
۱۲۸– کتابخانه فرهنگ لاهیجان
۱۲۹– کتابخانه رزن همدان .
۱۳۰– کتابخانه عمومی تربت حیدریه .

وبراین فهرست نام‌کتابخانه‌های قابل توجهی‌که درشهرستانها تأسیس یافته با شرح مختصری درباره هریك آنها بشرح زیر می‌افزائیم :

۱۳۱– کتابخانه اختصاصی آموزش وپرورش ساری : این‌کتابخانه درشهریور سال ۱۳۴۳ تأسیس یافته واینك دارای ۳۸۴۵ جلدکتاب چاپی وخطی است وبطورمتوسط هرماه ۹۶۰ نفر بآن مراجعه می‌کنند .

۱۳۲– کتابخانه انجمن آثار ملی‌کاشان : این‌کتابخانه درسال ۱۳۲۷ بنیاد یافته ومحل آن مدرسه سلطانی‌کاشان است واکنون ۲۵۷۰ جلدکتاب داردکه ۴۱۴ جلد آن خطی‌است .

۱۳۳– کتابخانه امور تربیتی دانش‌آموزان سنندج : تأسیس این‌کتابخانه درسال ۱۳٤۱ بوده واینك دارای ٤۳۲۹ جلدکتاب وماهیانه درحدود سیصد نفر بآن مراجعه می‌کنند .

۱۳٤ – کتابخانه تربیت تبریز . بنیاد آن بسال ۱۳۰۰ خورشیدی بوده واینك بصورت کتابخانه‌های عمومی اداره میشود ودارای ۷۱۷۵ جلدکتاب بزبانهای فارسی‌وعربی و ۵۳۹۰ جلد بزبانهای بیگانه است و ۲٦۳ جلدکتاب خطی دارد .

۱۳۵ – کتابخانه دانشکده پزشکی تبریز : این‌کتابخانه بسال ۱۳۲٦ تأسیس یافته واینك درحدود ده‌هزار جلدکتاب بزبانهای فارسی وانگلیسی وفرانسه دارد .

۱۳٦– کتابخانه دانشکده پزشکی اصفهان : بنیاد آن درمهرماه ۱۳٤٤ بوده ودرحدود ده هزار جلدکتاب علمی بزبانهای بیگانه دارد .

۱۳۷– کتابخانه دانشکده فنی تبریز : درسال ۱۳۳۸ تأسیس یافته واکنون پنجهزار جلدکتاب بزبانهای فارسی وانگلیسی وفرانسه دارد .

۱۳۸– کتابخانه عمومی اردبیل : این‌کتابخانه درسال ۱۳۳۲ تأسیس یافته ودارای دو هزار جلدکتاب است .

۱۳۹– کتابخانه عمومی اهواز : این‌کتابخانه درمحل دانشسرای مقدماتی اهواز قرار دارد ودارای ٤۰۰۰ جلدکتاب است .

۱٤۰– کتابخانه عمومی رفسنجان : درسال ۱۳٤۱ تأسیس یافته ودارای ۱۵۹٦ جلد کتاب است .

۱٤۱– کتابخانه عمومی‌نائین : تأسیس‌آن‌درسال ۱۳۳٤ بوده وچهارهزارجلدکتاب‌دارد.

۱٤۲– کتابخانه عمومی دامغان همدان : این‌کتابخانه درسال ۱۳٤۱ تأسیس‌یافته ودارای هزار جلدکتاب است‌که دویست جلد آن خطی است .

۱٤۳– کتابخانه فرهنگ اصفهان : کتابخانه فرهنگ اصفهان درجنب مدرسه چهارباغ قرار دارد ودرسال ۱۳۲۳ تأسیس یافته واینك دارای ۱۰۹۰۰ جلدکتاب است‌که ۱۱۰۰ جلد آن خطی است .

۱٤٤– کتابخانه آیةالله‌بروجردی‌کرمانشاه : درسال ۱۳۳۵ تأسیس‌یافته ودارای‌پنجهزار جلدکتاب است .

۱٤۵– کتابخانه ملی تبریز : بسال ۱۳۳۳ بنیاد یافته وبنای‌آن نیز با همت‌کتاب‌دوستان ساخته شده واینك ۲۳۵۰۰ جلدکتاب خطی‌وچاپی‌فارسی‌وعربی‌وترکی‌وفرانسوی‌وانگلیسی‌دارد .

۱٤٦– کتابخانه ملی رضائیه : تأسیس این‌کتابخانه بسال ۱۳۲٤ بوده واینك دارای ٤۱٤۰ جلدکتاب است .

۱٤۷– کتابخانه شرف‌الدین علی یزدی – یزد : تأسیس‌آن بسال ۱۳۲۷ بوده وفعلاً چهار هزار جلدکتاب دارد .

۱٤۸– کتابخانه شهرداری‌کرمانشاه : این‌کتابخانه را شهرداری‌کرمانشاه درسال ۱۳۳٤ بنیاد نهاد واکنون بیش‌ازسه هزار جلدکتاب دارد وهمه روزه‌گروهی ازعلاقه‌مندان بکتاب دراین کتابخانه بمطالعه می‌پردازند .

۱٤۹– کتابخانه ملی فارس شیراز : تأسیس‌آن درسال ۱۳۲٦ بوده واکنون دارای ۱۰۷۹۳ جلدکتاب است .

۱۵۰- کتابخانه نصراللهی (باشگاه افسران سنندج) : این کتابخانه دارای ۱۶۷۷ جلد کتاب بزبانهای فارسی وعربی وفرانسه وانگلیسی است .

۱۵۱- کتابخانه رازی . آبادان : کتابخانه رازی آبادان درسال ۱۳۴۲ تأسیس شده وفعلاً دارای ۴۳۰۰ جلدکتاب است .

۱۵۲- کتابخانه وزیری (یزد) : بانی آن حجةالاسلام حاج سیدعلی محمد وزیری بود که آن را درمسجد جامع کبیریزد بسال ۱۳۳۴ بنیاد نهاد . این کتابخانه اکنون دارای شانزده هزار جلدکتاب است .

تذکره : باید بفهرست کتابخانه‌های تهران وشهرستانها کتابخانه‌های زیررا هم افزود :

۱۵۳ – کتابخانه خاندان فرمانفرماثیان – تهران : این کتابخانه درمحل دانشگاه ازسال ۱۳۳۸ به همت خاندان فرمانفرماثیان تأسیس یافته واینك دارای ششهزار جلدکتاب است .

۱۵۴ – کتابخانه ابراهیم دهگان – اراك : کتابخانه دهگان نزدیك بهسیصد نسخه کتاب خطی دارد ودرحدود پانصد برگ فرمان ازپادشاهان ایران اززمان شاه‌اسمعیل صفوی تاناصرالدین شاه قاجار دراین کتابخانه موجود است که برای اهل تحقیق گنجینه نفیسی است .

۱۵۵ – کتابخانه فقیهی قم : این کتابخانه را آقای علی‌اصغر فقیهی درقم بنیاد نهاده واکنون دوهزار جلدکتاب دارد .

۱۵۶ – کتابخانه حکیم‌الهی – اراك : کتابخانه آقای حکیم‌الهی دارای ۱۲۰۰۰ جلد کتاب است وازکتابخانه‌های معتبرایران بشمار است .

۱۵۷ – کتابخانه بیمارستان نمازی شیراز : که بسال ۱۳۳۲ تأسیس یافته و درحدود چهار هزار جلدکتاب دارد .

۱۵۸ – کتابخانه ایالات متحده – خرمشهر : تأسیس‌آن بسال ۱۹۵۶ بوده واینك دارای ۱۷۸۰ جلدکتاب است .

۱۵۹ – کتابخانه وزارت کشور : تأسیس این کتابخانه بسال ۱۳۲۰ بوده واینك دارای ۱۳۴۶ جلدکتاب است .

۱۶۰ – کتابخانه وزارت کار و امور اجتماعی : تأسیس آن بسال ۱۳۳۸ بوده واینك ۴۰۰۰ جلدکتاب دارد .

۱۶۱ – کتابخانه مؤسسه ایران‌شناسی بریتانیا : درسال ۱۹۶۱ . م تأسیس شده ودارای ۲۲۰۰ جلدکتاب دررشته باستان‌شناسی وادبیات است .

۱۶۲ – کتابخانه مؤسسه تحقیقات اقتصادی تهران : این کتابخانه در سال ۱۳۳۹ بنیاد یافته ودارای ۵۰۰۰ جلدکتاب ونشریه‌های اقتصادی است .

۱۶۳ – کتابخانه مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی : تأسیس‌آن در بهمن‌ماه ۱۳۳۷ بوده واینك دارای ۹۸۳۶ جلدکتاب است .

۱۶۴ – کتابخانه وزارت اقتصاد : درسال ۱۳۳۴ تأسیس یافته ودارای ۴۵۹۷ جلدکتاب بزبانهای فارسی وانگلیسی وفرانسه است .

۱۶۵ – کتابخانه وزارت اطلاعات : این کتابخانه درسال ۱۳۳۶ تأسیس یافته و دارای ۱۰۰۰۰ جلدکتاب است .

۱۶۶ – کتابخانه وزارت دارائی: تأسیس‌درسال۱۳۲۸بوده وفعلاً ۴۲۱۵جلدکتاب‌دارد.

www.KetabFarsi.com

۱۶۷ – کتابخانه انجمن فرهنگ ایران‌باستان : این کتابخانه به همت اعضای انجمن فرهنگ ایران‌باستان درسال ۱۳۴۱ تأسیس گردیده وفعلاً دارای چهارهزار جلدکتاب‌ایران‌شناسی بزبانهای فارسی وانگلیسی وروسی وفرانسوی وگجراتی – اردو – عربی – اوستائی – پهلوی – سانسکریت است .

۱۶۸ – کتابخانه انستیتو رازی تهران : این کتابخانه همزمان با تأسیس انستیتوپاستور بنیاد یافت ودرحال حاضر این کتابخانه دارای پنج هزار جلدکتابهای علمی‌وتحقیقاتی‌است وسالن مطالعه‌کتابخانه‌گنجایش پنجاه نفرنشسته را دارد .

۱۶۹ – کتابخانه سازمان برق تهران : تأسیس‌آن درسال ۱۳۳۷ شمسی بوده واکنون دارای ۴۷۰۰ جلدکتاب بزبانهای مختلف است .

۱۷۰ – کتابخانه سازمان ترویج کشاورزی تهران : تأسیس‌آن درسال ۱۳۴۱ بوده است واینك ۱۸۴۲ جلدکتاب دارد .

۱۷۱ – کتابخانه لغت‌نامه دهخدا : کتابخانه سازمان‌لغت‌نامه دهخدا دارای کتابخانه‌ایست که درآن سه‌هزاروهشتصد جلدکتاب چاپی وخطی وجود دارد .

۱۷۲ – کتابخانه مدیریت‌صنعتی‌تهران: این کتابخانه درحدودهزاروپانصدجلدکتاب‌دارد.

۱۷۳ – کتابخانه سازمان نقشه‌برداری : دراین‌کتابخانه ۲۶۱۴ جلدکتاب وجود دارد .

۱۷۴ – کتابخانه کانون وکلاء تهران : این‌کتابخانه در آذر ۱۳۰۷ تأسیس یافته واینك درحدود پنجهزار جلدکتاب دارد .

۱۷۵ – کتابخانه کمیسیون ملی یونسکو : درسال ۱۳۲۷ تأسیس یافته واکنون نزدیك به چهار هزار جلدکتاب دارد .

۱۷۶ – کتابخانه مدرسه عالی بازرگانی : تأسیس آن در سال ۱۳۴۱ از نظر دارابودن کتابهای حقوقی ومجموعه قوانین قابل توجه است .

۱۷۷ – کتابخانه اختصاصی وزارت دادگستری : این‌کتابخانه ازنظر دارابودن‌کتابهای حقوقی ومجموعه قوانین قابل توجه است .

۱۷۸ – کتابخانه اطاق بازرگانی .

۱۷۹ – کتابخانه دانشگاه پهلوی‌که شامل دانشکده‌های پزشکی وادبیات میشود ومتأسفانه آمارکتابهای این‌کتابخانه‌ها دردسترس نویسنده نبود .

دراثر توجهات خاصی‌که شاهنشاه آریامهر به ایجاد وتأسیس‌کتابخانه‌های عمومی مبذول میفرمودند قانون تأسیس وایجادکتابخانه‌های عمومی درسراسرکشور ازتصویب مجلسین گذشت وبفرمان شاهنشاه‌آریامهر هیأت امنای‌کتابخانه‌های عمومی‌کشور بریاست جناب آقای مهرداد پهلبد وزیرفرهنگ وهنر با شرکت آقایان عبدالرضا انصاری وزیرکشور– رضا جعفری سناتور ووزیرفرهنگ اسبق – بانو مهرانگیز امید – دکترمحسن صبا استاد دانشگاه – دکتر یارشاطر استاد دانشگاه – رکن‌الدین همایونفرخ درتاریخ ۴۵ر۸ر۲۲ تشکیل گردید.ومأمور ایجاد وتأسیس کتابخانه‌های عمومی درکلیه شهرهای‌کشورگردید . هم‌اکنون یازده‌کتابخانه عمومی درتهران تأسیس وبنیاد یافته بشرح زیر :

۱ – کتابخانه عمومی‌شماره‌یك (مرکزی) واقع‌درپارك شهرتهران‌با ۱۴۲۳۵ جلدکتاب.
۲ – کتابخانه عمومی‌شماره ۲ (مرکزی) واقع‌درباغ‌فردوس‌شمیران‌با ۵۱۲۳ جلدکتاب.

۳ – کتابخانه عمومی شماره ۳ کودکان واقع درپارك ۲۵ شهریور نازی‌آباد با ۲۰۰۰ جلد کتاب .

٤ – کتابخانه عمومی شماره ٤ کودکان واقع درزعفرانیه شمیران‌با ۲۱٤۲ جلدکتاب.

٥ – کتابخانه عمومی شماره ٥ بزرگسالان واقع درپارك خیام با ۳۷۱۲ جلدکتاب .

٦ – کتابخانه عمومی شماره ٦ کودکان واقع درپارك خیام با ۲۱٤٥ جلدکتاب .

۷ – کتابخانه عمومی شماره ۷ بزرگسالان واقع درقلهك با ۳۱٤۷ جلدکتاب .

۸ – کتابخانه عمومی شماره ۸ بزرگسالان پارك ۲۵ شهریور واقع درنازی‌آباد با ۳۰۱۸ جلدکتاب .

۹ – کتابخانه عمومی شماره ۹ بزرگسالان واقع درنارمك با ۲۵۱۸ جلدکتاب .

۱۰– کتابخانه شماره ۱۰ بزرگسالان واقع درفیشرآباد با ۲۲۰۰ جلدکتاب .

۱۱– کتابخانه عمومی شماره ۱۱ واقع درشهرآرا با ۳٤۰۰ جلدکتاب .

تاآبانماه ۱۳٤٦ هیأت "امنا توفیق یافته است‌که در ۱۵ شهرکتابخانه عمومی دائرکند ودر ۳۳ شهر نیز اقدامات لازم برای تأسیس‌کتابخانه عمومی فراهم آورده است وتا اکنون در۱۳ شهر ساختمان‌کتابخانه دردست بناست .

تذکره : دراین تاریخچه متذکرکتابخانه‌های دبیرستانها نشده‌است وبایدگفت درحدود پانصدکتابخانه دردبیرستانهای‌کشور ازطرف وزارت آموزش وپرورش تأسیس‌گردیده است .
بطوریکه خوانندگان ارجمند ملاحظه فرمودند ، ۱۹۰ باب‌کتابخانه درتهران‌وشهرستانها طی‌مدت ۲۵سال‌اخیر (۱۳۲۰–۱۳٤۵) دائرگردیده واین تعدادکتابخانه تقریباً نزدیك بیك سوم کل‌کتابخانه‌هائی است‌که دراین تاریخچه ازآغاز دوران اسلامی تا عصرپهلوی ازآنها نام ونشانی بدست داریم . امیدواری‌کامل حاصل است‌که هیأت "امنای‌کتابخانه‌های عمومی‌کشور بتواند درایفای وظیفه مقدسی‌که برعهده‌گرفته‌اند توفیق بیشتری یابند .

***

بطوریکه خوانندگان ارجمند درطی صفحات این‌تاریخچه ملاحظه فرموده‌اند رویهمرفته از(٦۲٤ + ۱۹۰)= ۸۱٤ باب‌کتابخانه‌های (عمومی – مدارس – خصوصی – اختصاصی) نام ونشان بدست داده شده‌است‌که اگر براین تعداد پانزده کتابخانه عمومی راکه درشهرها دائر گردیده اضافه‌کند جمعاً ۸۲۹ کتابخانه فهرست داده شده‌است ونویسنده این وجیزه ناچیز بهتراز هرکس خود معترف به نقص اثر است ومیداندکه هنوز نتوانسته است یك ازهزار ومن ازخروار دراین راه بدست آورد . وبهیچوجه این تاریخچه را فهرست جامع‌وگویائی ازتاریخ‌کتابخانه‌های ایران طی دوهزار سال نمیداند . تاآنجاکه برای نویسنده مقدور بوده وامکانات اجازه میداد وبمنابع دسترسی داشته است‌کوشش بعمل آورده با استنتاخ واستدراك ازمآخذ مختلف درتکمیل اثر خود بکوشد وآرزومند است اگر ادامه حیات اجازه دهد با تحقیقات وتجسسات پی‌گیر درآینده آنرا بکمال رساند .

لازم بیادآوری‌است‌که ۳٤ سال پیش‌ازاین دانشمند ارجمند آقای جواهرکلام دفترچه‌ای بنام (کتابخانه‌های ایران) نشر داده‌اند و نام و نشان درحدود هفتاد وهفت‌کتابخانه‌های ایران وتهران را متذکرشده‌اند با قبول حق‌تقدم این فضیلت ناگفته نماندکه دوجلد تاریخچه‌کنونی بنحوی‌که تصنیف وتحریرگردیده تااین تاریخ درنوع خود بی‌سابقه وبی‌نظیر است .

هنر از لحاظ روان‌شناسی

سیر در هنر (LA CONTEMPLATION)

جلال ستاری

تأثرات ما ازیك قطعه موسیقی ، یا یك پردهٔ نقاشی ، احساساتی‌است که درجمال‌شناسی ، احساسات هنری‌یااحساسات مربوط بزیبائی (Sentiments esthétiques) نامیده میشود. این احساسات به هرکس دست داده ونزد هرکس به‌گونه‌ای خاص ظاهر شده‌است . بی‌گمان مردم ازساخته‌های گوناگون هنری ، یکسان لذت نمی‌برند چه ذوق وسلیقه همگان ، همانند نیست واحساس هنری هنرمند ، نیرومندتر وشدیدتر ازاحساس مشابه تماشاگر ودوستدار هنر است ؛ اما هنرمند نیز پیش‌از آنکه دست به‌کار آفرینش هنری زند ، ازآرمان خویش ، دید وبینشی دارد وآنرا چون تماشاگری ، می‌بیند ، وانگهی احساس زیبائی مقدم برغریزه یا قریحهٔ آفرینش هنری است . هنرمند پیش‌ازبکار انداختن استعداد ونبوغ وذوق خویش درراه آفرینش اثری هنری ، طبیعت را نگریسته وبه نواهایش گوش فراداده است . گذشته ازین ، احساس زیبائی احساسی است جمعی وعالمگیر وحال‌آنکه قریحهٔ آفرینش هنری ، در سرشت همگان نیست . بدین جهات مطالعهٔ نفسانیات هنردوست وهنرشناس ، حائز اهمیت بسیار است .

باعتقاد بعضی‌قدرمشترك همهٔ احساسات‌وتأثرات‌وانفعالات هنری ، احساس لذت است وهمهٔ مردم ازهنرمند وهنرشناس گرفته تا عوام وکودکان ، زمانی طعم این حظ ولذت هنری‌را چشیده‌اند. بطورکلی واکنش‌های‌آدمی دربرابرهنر ازسه نوع بیرون نیست :

۱ – بی‌اعتنائی .

۲ – لذت واقعی (شدید یا ضعیف) که چون واقعی‌است موجب تلطیف واعتلای ساختهٔ هنری میشود و مثلاً اثری پست وفروافتاده را تابناك وشکوهمند جلوه میدهد ، یا منظره‌ای تیره وچرکین را درخشان ودلگشا مینمایاند . معمار دربرابر بنائی‌که ساخته وبرآورده است ، یا هنرمند وحشی وابتدائی ازدیدن یك قطعه شیشهٔ رنگین می‌توانند چنین لذتی احساس کنند . البته این لذت بغایت ذهنی ودرونی و در گرو امیال وخواسته‌ها وآرزوها وتمنیات وتفننات آدمی است . یك قطعهٔ موسیقی‌که دیروز خوش‌آیند ومورد ستایش وپسندمان بود ، ممکن‌است‌امروز گوش‌خراش‌وناهنجاربنماید. اینگونه‌احساسات وهیجانات مربوط به زیبائی ، چون ازخود ما منبعث وناشی است ، تااندازه‌ای‌اختیاری‌وآمیخته باتجارب‌روزانهٔ زندگیست.

۳ – احساسی والا که ذاتاً با دو احساس پیشین متفاوت ومغایر است وآن‌وقتی‌است که بهنگام سیروگشت درهنر، شادی وبهجتی درونی وعمیق‌که وجد وحال وشوروجذبه مینماید ، احساس‌کنیم . بعقیدهٔ طرفداران این نظرکه لذت ناشی ازهنر واقعی را مشابه خلسه وحال عارفانه می‌دانند ، ذوق زیبادوستی وجمال‌شناسی فقط با احساس شادی ولذتی آسمانی وملکوتی متجلی ونمودار میشود ودیگر احساسات نیز به همین عاطفهٔ مثبت ویگانه تحویل میگردند. بنابراین ، سخن‌گفتن ازسیر ونظاره‌ای آمیخته وهمراه با پریشانی وپیچ وتاب درونی ، یا

بدبینی وتلخی ، کاری خطاست وداشتن تصوری بیمارگونه از هنر، امری محال ودرواقع این مفاهیم مانعةالجمع‌اند. هنر چون لوث شد ، هنر نیست ودرینصورت سیردرهنر، معنای واقعی خودرا ازدست میدهد. معیار اصالت هنر یا وجود ذوق زیبائی عاطفه‌ای مثبت ، یعنی احساس شادی است ، نه هیجانات واحساسات منفی ومخرب .

حاصل سخن اینکه ازتماشای یك پرده نقاشی یا هیچ حظ ولذتی احساس نمیکنیم ، یا لذت میبریم وهرچه تماشا دقیق‌تر باشد ، لذتمان بیشترمیشود ویا چنان وجد وشوری می‌یابیم که درپرتوش همهٔ احساسات دیگررا ازیاد می‌بریم وحتی براندوه ورنج ژرف خویش نیز فائق می‌آئیم . آهنگی میشنویم که خوش‌آیندماست؛ نخست‌هم لذت می‌بریم وهم می‌توانیم به‌آنچه درپیرامون ماست بیندیشیم ، ناگهان همه چیز دگرگون‌میشود، با احساس تأثری شدید ، آنچه دراطراف ماست ازیاد میرود وتنها نغمه وآهنگ به‌جای میماند ؛ گویی ازدنیای وجود وعالم مادی بدرآمده‌ایم . احساسی که درین هنگام به ما دست می‌دهد وجدوحال یا جذبه وخلسه نام دارد. این‌حالت شیفتگی وشوریدگی هم احساس شادی ورضایتی شدید است وهم‌نوعی وارستگی ورهائی ازمقتضیات زمان ومکان .

اما به زعم برخی‌دیگر ، سیر درهنر برانگیزندهٔاحساسات وهیجانات مختلف ومتضاد وبهم‌آمیخته‌ایست که با یکدیگر مناسباتی دیاللتیکی دارند. گوهر وخصیصهٔ ذوق زیبادوستی احساس لذت تنها نیست ، حالتی‌است بویژه عاطفی‌ونیزعقلانی. ازدیدن پرده‌های نقاشی هراس‌انگیز وجانگداز چون به دار–آویختن حضرت مسیح ، یا تصاویر سربریده وجزآن ، تنها احساس لذت ونشاط نمی‌کنیم . درین موارد به لذت هنری ناشی ازاحساس زیبائی ، احساسی دیگر که درست مخالف‌آنست، افزوده میشود وآن احساس درد و الم است . پس محسوس ما درین هنگام آمیزه‌ایست ازلذت و الم ، بگفتهٔ استاد علینقی وزیری ازشنیدن آواز دشتی ، هم لذت میبریم وهم افسرده میشویم . برهمین قیاس تأثر ما ازداستانی تراژیك چنانکه یونان‌شناس ارجمند سوئیسی آندره‌بونار (André Bonnard) نشان داده است ، مخلوطیست ازدو احساس لذت ووحشت ، دراحساس حادثات دراماتیك نیز لذت واضطراب توأمان وجود دارند ، یا دراشعاری که به مراثی وجسّیات معروفند ، شادی واندوه هردو نهفته است . همین تعبیر ومعنی درمورد احساس لطف (grâce) نیز مصداق می‌یابد . لطف «آنی» است که خودرا مینمایاند اما به‌چنگ نمی‌آید ، حالتی است گریزان ودست نیافتنی ، عشقی است که کامیاب نمیشود ، علاقه ومهری است درشرف تکوین وپیدایش که به وجود نمی‌گراید ودرهمهٔ این حالات ، امکان بالقوه یا مبداء حرکتی بیش‌نیست. پس لطف که میان قوه وفعل درنوسانست با حزن ، توأم وهمراهست . دراحساس زیبائی نیز نوعی نومیدی واندوه نهفته وپنهانست ، پل والری (P. Valéry) میگوید : زیبایی آن چیزیست که نومیدمان میکند .

البته چنین‌حالت وتأثری ، احساس دردورنج ، یا شفقت ورحمت نیست ، بلکه به افسوس ودریغ وحسرت همانند است وبسان تأسفی است که ازاندیشیدن به دلداری دوردست حاصل میشود. این تأسف وحسرت ملازم با فراق ، مخلوطی است از احساس خوشبختی و شادی در کنار یار وتلخی و درد فقدانش . بنابراین ذوق واحساس زیباشناسی دراصل ، ازدو عامل لذت و الم و خوشی و ناخوشی فراهم آمده است . این تضاد ، دوگانگی‌های دیگری دربر دارد . پیوستن به حقیقت وگسستن ازواقع ، دومین جنبه وخصیصهٔ احساسات مربوط به زیبائی است ، باید به حقیقت وواقعیت آنچه مینگریم اعتقاد کنیم ، اما نه‌آنقدر که مرگ بازیگری را درصحنهٔ نمایش‌مرگ واقعیش بپنداریم . ازسوئی به واقعیت نمایش ایمان باید داشت وازسوی دیگرآنچه راکه واقع نیست ازنفس‌الامر بازشناخت. ازراه همدلی با ساختهٔ هنری جوش میخوریم ودرمی‌آمیزیم ، درجای خود نشسته‌ایم وبه رقص زنی مینگریم ، حرکات‌پرپیچ وخمش ، موج ولرزشی درسراپای وجودمان برمی‌انگیزد ؛ درچنین حالاتی هم ازخود بیخود می‌شویم ودرپوستین دیگری می‌افتیم وهم دربرابر این جذب وکشش پایداری می‌کنیم وخودرا کنار می‌کشیم و آرام میگیریم . همچنین می‌توان احساس هنری را درعین‌حال شخصی وخصوصی ، همگانی وجمعی ، غرض‌آلود وبی‌شایبهٔ آلایش ، راست‌وناراست ، جدی وهزل‌آمیز ، بهره‌مند ازجهان ظاهرواقع ونیزعالم غیبی‌اسرار دانست ، بدین‌معنی که غالباً درپی‌تصاویر واشکال، رمزومعنایی ناشناخته نهفته است وناگزیر ازظواهر ومحسوسات باید گذشت وبه تأویل وتفسیر صورو کشف مفاهیم واغراض پرداخت .

ژان‌کوکتو می‌گوید : من همان دروغ‌پرداز راستگویم . بعلاوه این احساس هم بدیع است وهم به اصل ومنشایی راه میبرد . هرساختهٔ هنری اگر درعین اصالت با متن زمینه‌ای کهن یا سنن ملی و قومی ، مربوط باشد لذت و شعفی شگرف به‌آدمی ارزانی میدارد . گذشتهٔ تاریخی وتزادی وسنن ملی وفرهنگی درتکوین احساسات زیبادوستی ، نقشی اساسی دارند وگذشتهٔ شخصی آدمی چنانکه درمقالهٔ بعد خواهیم دید ، کم‌اهمیت‌تر ازگذشتهٔ قومی وملیش نیست .

www.KetabFarsi.com

ایران «سرزمین مردان»

آثار هنری ایران در نمایشگاه جهانی مونترال ۶۸-۱۹۶۷

نوشین نفیسی

«آنگاه احساس‌میکنید مرد هستید
که خشتی دربنای جهان می‌نهید»

نمایشگاههای بین‌المللی سابقه‌کهنسالی دارد وبه دوهزار وهفتصد سال پیش بازمیگردد. دراین هنگام درزمان معینی شهرهای متخاصم یونان ترك دشمنی‌اعلام میکردند ودسته‌جمعی بزیارت المپی میرفتند ونذر بسیاربرای خدایان میبردند. مانند ظرف‌های سفالین زیبا، زیورهای‌گرانبها، سلاح وپیکره‌های بیشمار. تمام این اشیاء مدتها در معرض تماشای عموم قرار داشت تا ساکنین هرشهر بدرجه تمدنی‌که همسایگانش بآن رسیده بودند پی‌ببرند. تراژدی‌های معروف یونان دراین هنگام بازی میشد وبازیهای ورزشی المپیك نیزبهمین مناسبت بوجود آمد.

اکنون جهان‌مردان چند هزاربرابرشده وبفضای سیارات رسیده است وسنجیدن ودانستن وفراگرفتن دشوارترشده طبعاً نمایشگاههای بین‌المللی ارزش نوینی پیداکرده است.

درنمایشگاه جهانی مونرآل کوشش شده بودکه جهانی‌را که درآن زندگی میکنیم چنان توجیه شود تاآنجاکه پذیریم که ما همه‌وجوه مشترك داریم. وآنچه که مردها را ازیکدیگر جدا میکند دربرابرآنچه‌که آنهارا بیکدیگر می‌پیوندد کاملاً بی‌ارزش است.

بدین‌مناسبت موضوع نمایشگاه را ازکتاب سنت‌اکسوپری نویسنده فرانسوی «سرزمین مردان» انتخاب کردند.

هسته مرکزی‌نمایشگاه غرفه‌های موضوعی‌بودکه پیدایش تمدن را بمناسبت‌کوشش مرد درایجـاد آن چنین تقسیم کرده بود:

غرفه یکم – مرد رویاروی رازهای جهان – موضوع دشواری‌که درچند مبحث جداگانه مطرح شده بود مانند راز خلقت سیاره، انسان وفضا، مرد اقیانوسها، مرد ونواحی قطبی ومرد وبهداشت.

غرفه دوم – مرد درکاروکوشش‌که شامل سه مرحله بود: مرحله اول منابعی‌که انسان ازآن استفاده میکند، مرحله دوم پیشرفت‌های مرد وبالاخره‌کوشش‌های او درباختیاردرآوردن نیروهای طبیعت وتهیه وسائل ارتباط.

غرفه سوم – نیروی آفریننده مرد – این غرفه نیزچهار بخش داشت تالار هنربین‌المللی – (نقاشی ومجسمه‌سازی) – نمایشگاه بهترین‌عکس‌های سیاه وسفید – ونمایشگاه طرح‌های خشتی ومجسمه‌های جدید.

درغرفه‌های هریك‌ازکشورها زندگی‌آنان وسهم ساکنین آن در پیشرفت تمدن جهان بکمك همهٔ وسائل سمعی‌وبصری نشان داده شده بود.

وغرفه ایران نیز با ابهت خاص خود فرهنگی راکه درگذشته وحال بدنیا ارزانی داشته است بخوبی بیان میکرد. ولی آنچه‌که بازدیدکننده نمایشگاه را به‌شگفت میآورد نام ایران بودکه همراه آثار تمدن هفت هزارساله‌اش درغرفه‌های دیگرنظرها را جلب میکرد.

این آثار هریك ازکشوری، ازموزه‌ای ویا مجموعه خصوصی بنمایشگاه فرستاده شده بود. وبجرأت میتوان گفت‌که نمایشگاه نسبت بهیچ‌یك‌ازتمدن‌های کهنسال تااین‌حدقدرشناسی ابراز نداشته بود.

قدیمی‌ترین شیئی هنری ایران‌که درنمایشگاه جلب‌توجه میکرد پیکره سفال‌قرمزرنگ‌ازمارلیك‌بودکه درتالاربین‌المللی هنرهای زیبا دربخش «مرد» قرارداشت.

پیکره زنی‌است با دست‌های ناقص بطول ۴۷ سانتیمتر– ونمایشگاه آنرا ازموزه هنرهای زیبای شهر مونرآل بامانت گرفته بود (تصویر یك).

ازگنجینه زیویه نیز عکس رنگی یك صفحه طلا با نقش برجستهٔ شیر بالدار متعلق به‌موزه متروپولیتن دربخش مرد وسیاره او دیده میشد. درشرح همراه آن چنین نوشته بودند

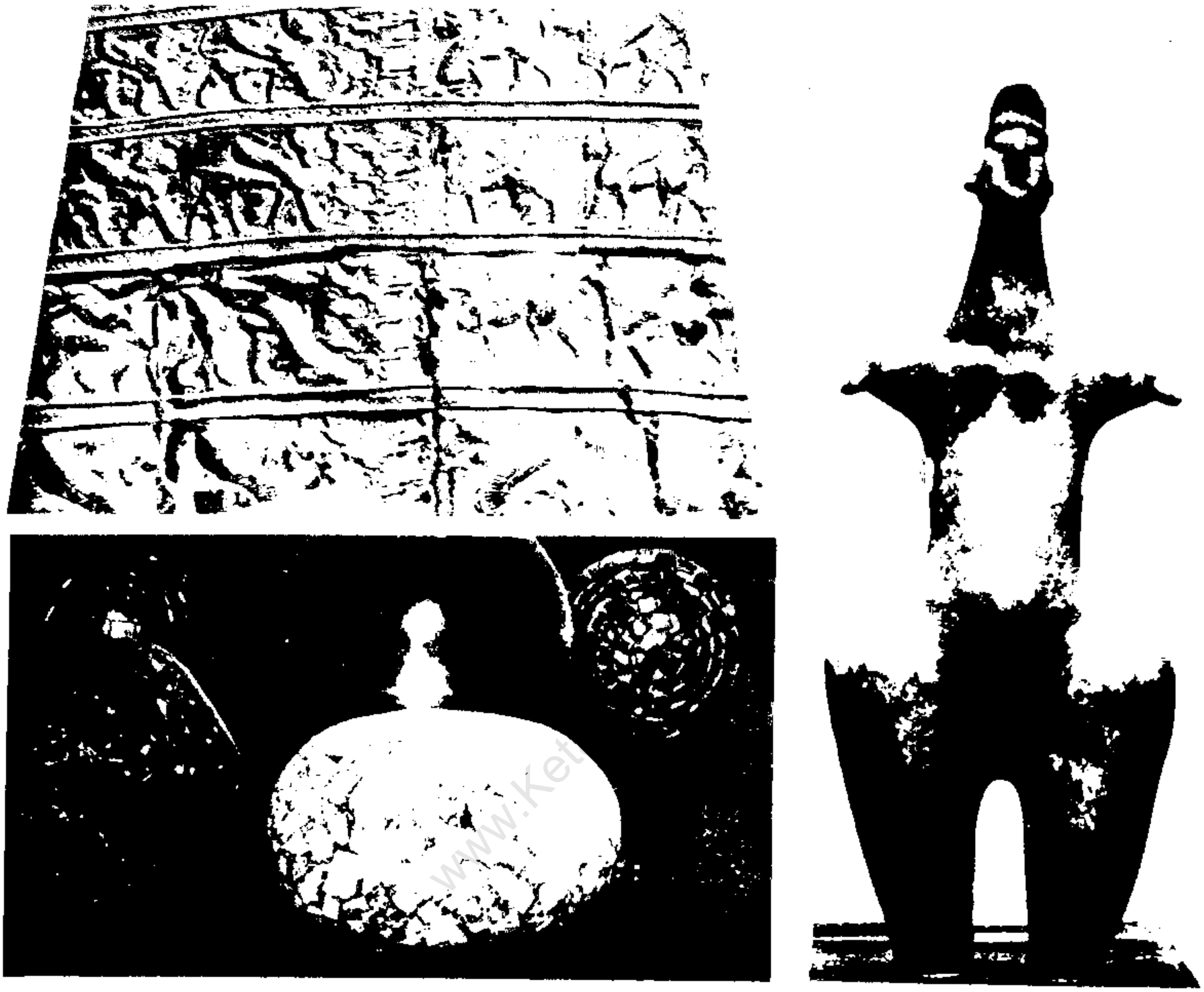

۱ – مجسمه گلی قرمزرنگ – مارلیك. ۲ – صفحه طلا – زیویه . ۳ – گوی فیروزه .

موادیکه انسان ازپوسته زمین استخراج میکند نه‌تنها مفید بلکه زیبا نیز هست (تصویر ۲) .

فیروزه ایران نیز دراین نمایشگاه مقام شایسته داشت (تصویر۳) . این‌قطعه ازیك مجموعهٔ خصوصی‌اروپا برای غرفه جامعهٔ اروپائی (بازارمشترك) بعاریت گرفته شده‌بود .

داریوش‌شاهنشاه هخامنشی‌ازقهرمانان‌جهان‌است که معروف ومورد ستایش مردم چهارگوشه دنیاست– یکی‌ازساکنین‌جزیره «تری‌نیداد» برای‌کارناوال سالیانه‌که ازرسوم‌کهنسال این سرزمین است این دوجامه را بنام داریوش و آتوسا برای شرکت‌کنندگان‌کارناوال طرح‌کرده وآنرا درغرفه تری‌نیداد

وتوباگو (کشورهای امریکای مرکزی) درنمایشگاه مونرآل نیز عرضه داشتند (تصویر شماره ٤).

ظرف‌های نقره ساسانی ازآثار زیبا ومستند تمدن ایران (تصویر ٥) ، منجمله گلدان نقره‌ای بطول تقریبی ١٥سانتیمتر که با نقش برجسته چهاردختر رقاصه وپرنده تزئین شده‌است. این‌گلدان ازمجموعهٔ خصوصی M. Beardely برای غرفه جامعه اروپائی (بازارمشترك) فرستاده شده بود ودر ویترینی که «اروپا چهارراه هنر» نام داشت قرار داده بودند. درکنار این‌گلدان‌کاسه زیبای سفال لعابدار ازنیشابور– قرن چهارم هجری نیز دیده میشد. کاسه بقطر تقریبی ١٨ سانتیمتر، لعاب زرد زیتونی ودرون‌آن وتصویر یك موجود خیالی نیم‌انسان وحیوان‌بودکه زیرپای او یك ماهی ویك خرگوش‌قرارداشت. این‌کاسه نیزمتعلق به مجموعه بردولی است (تصویر ٦).

٤ – (راست) جامهٔ داریوش – (چپ) جامهٔ اتوسا غرفه امریکای مرکزی.

۵ – گلدان نقره ساسانی .
۶ – کاسه سفال زیتونی‌رنگ – نیشابور .
۷ – نسخه‌های خطی قانون ابن سینا .

۵

۶

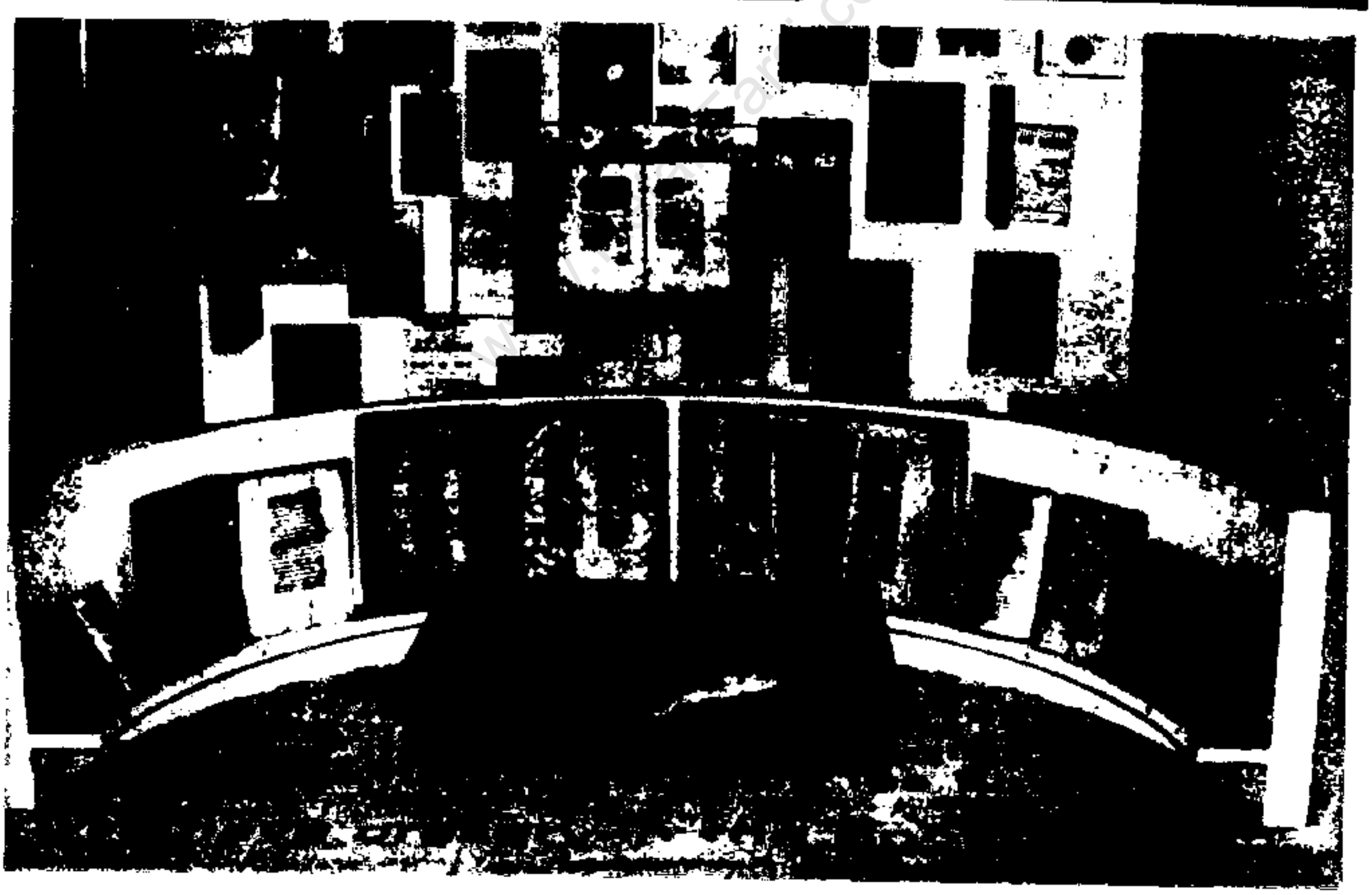

۷

۸ - اثری ازرضا عباسی.

نمایشگاه میراث ابن‌سینا درعلم پزشکی نیز باردیگر یادآور جهانیان شد، دونسخه خطی بسیار خوب ازترجمهٔ عربی کتاب «القانون» که یکی‌ازسال ۱٤٦۸ دراسپانیا استنساخ شده بود وتذهیب زیبائی‌نیزداشت (نسخه سمت راست) ودیگری بتاریخ ۱٤۹۱ ومحل استنساخ آن شهر ناپل بود (نسخه سمت چپ). ازطرف کتابخانه علوم دینی یهود شهر نیویورك برای غرفه یهود به نمایشگاه فرستاده شده بود (تصویر ۷).

نقاشی‌های دوران صفوی جلوه خاصی‌درنمایشگاه داشت.

۹ – پرواز کیکاوس . ازشاهنامه فردوسی – مینیاتور .

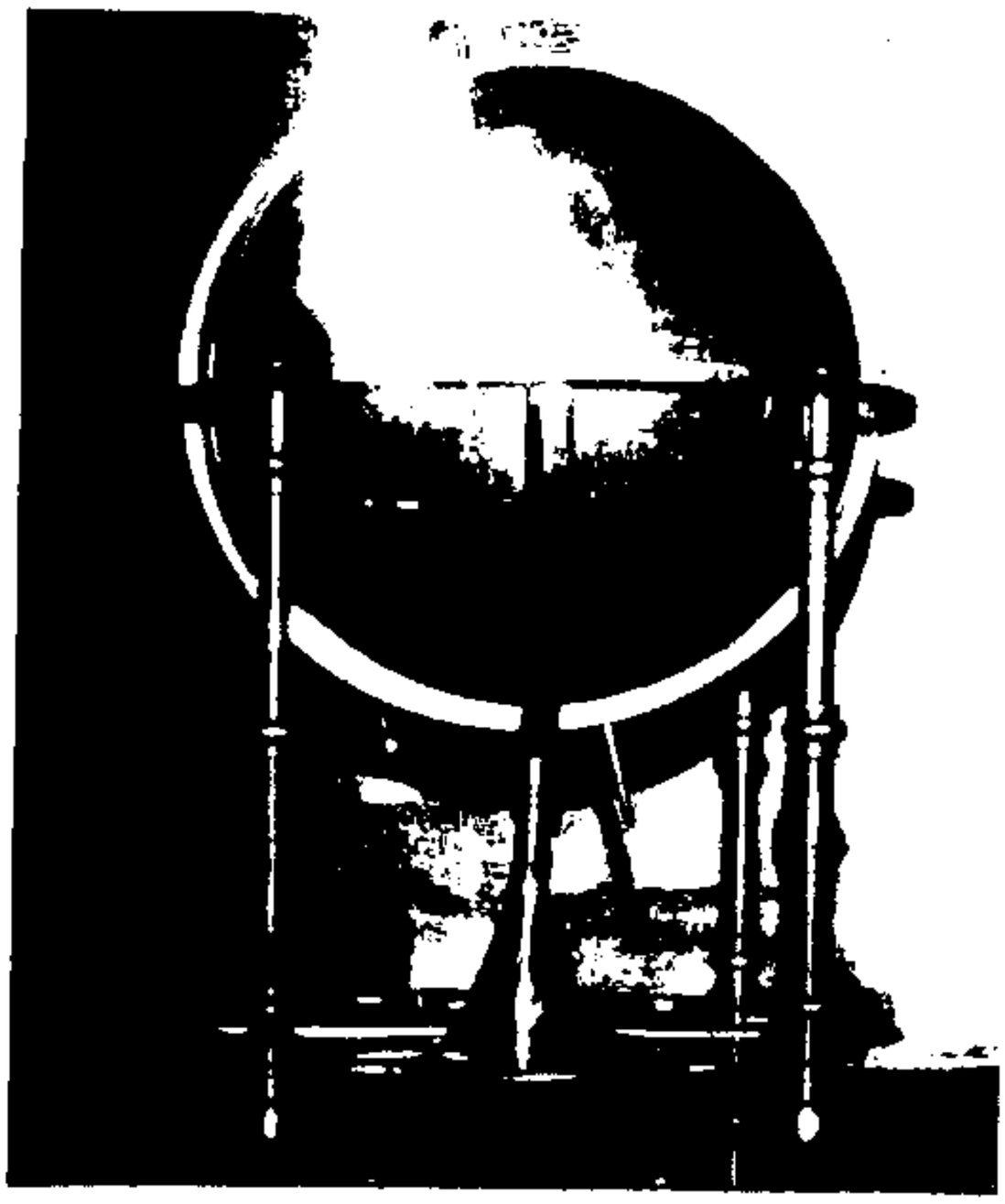

۱۰ – کره فضائی – ایران – قرن ۱۱ .

۱۱ – نسخه خطی رساله هندسه . تألیف توه معمار تاج محل .

۱۴ – اکبرنامه .

۱۳ – مینیاتور دوره صفویه – داستان اردشیر وعذرا .

درتالاربین‌المللی هنرهای زیبا یك برگ مرقع شامل دونقاشی از رضاعباسی جلب‌توجه میکرد (تصویررنگی روی چلد اندازه اصلی ۴۷X۳۲ سانتیمتر) . این نقاشی‌که مجلس باده‌گساری درصحرا را نشان میدهد یکی ازبهترین‌کارهای رضاعباسی

شناخته شده‌است . این اثرهنری‌را موزهٔ شهرسیاتل Seattle کشورهای متحده امریکا بنمایشگاه امانت داده بود وهدیه خانم دونالد – ئی – فردریك به موزه است .

آرزوی‌پروازدرفضا همیشه فکربشررا بخود مشغول‌داشته

است ودرافسانه‌های‌تمام ملل قهرمانانی‌که باینکاراقدام کرده‌اند دربخش تحقیقات فضائی وغرفه مرد ، رازهای طبیعت با عکس یك مجلس‌نقاشی‌از کیکاوس‌درحال‌پرواز‌آغازمیشد (تصویر۹) .

این مینیاتور ازنسخه مصورشاهنامه فردوسی است متعلق به‌کتابخانه ملی شهر نیویورك .

درهمین بخش چند ویترین به‌آلات وادواتیکه بشر در طی چند قرن برای تحقیقات نجومی وفضائی بکاربرده است اختصاص داده بودند ویك‌کره نجومی‌که دراواخر دوران صفوی احتمالاً دراصفهان تهیه شده بود جلوه خاصی داشت . این‌کره را مؤسسات تحقیقات نجومی آدلر شیکاگو بنمایشگاه فرستاده بودند (تصویر ۱۰) .

درقرن یازدهم هجری‌گذشته ازادبیات ، زبان فارسی از زبانهای علمی جهان نیزبشمار میرفت (تصویر ۱۱) .

همچنین عکسی ازیك نسخه مصور اکبرنامه‌که بزبان فارسی نوشته شده‌است دیده میشد (تصویر ۱۲) .

درغرفه یهود نسخه مصوری ازاواخر دوره صفوی نیز

۱۴ – مینیاتور – داستان اردشیر و عذرا .

۱۶ – روی جلد نسخه داستان اردشیر و عذرا .

۱۵ – مینیاتور – دوره صفویه .

۱۷ – سر گرز مفرغی بشکل سر دیو – موزه دولتی برلین .

جلب‌توجه میکرد . داستان اردشیر وعذرا است که مولانا شاهین بزبان عبری سروده است وبیش‌از سی مجلس نقاشی دارد که برخی ازآنها بخوبی باقیمانده است . این نسخه نیز ازطرف کتابخانه علوم دینی یهود نیویورك به نمایشگاه فرستاده شده بود (تصویرهای ۱۳ – ۱۴) .

عکس‌رنگی‌دیگری‌ازیك مینیاتوردوره صفوی‌زینت‌بخش قسمت‌کتاب ومطبوعات وخط ووسایل ارتباط درغرفه «مرد کار وکوشش» بود (تصویر ۱۵) .

جلد نسخه داستان اردشیر وعذرا نقاشی روغنی زیبائی اززمان فتحعلی‌شاه داشت (تصویر ۱۶) .

جدیدترین شیئی هنری ایران‌که درنمایشگاه جلب نظر میکرد سرگرز درویشی‌بود ازمفرغ زرکوب وسیم‌کوب – سر گرز بشکل سر دیو است ودرپشت آن نیز نقشی‌کنده شده وصورت حضرت رسول وچند موجود خیالی را نشان میدهد .

این شیئی ازموزه دولتی فولکلور شهر برلین برای‌تالار هنر بین‌المللی درغرفه بامانت‌گرفته بودند ودربخشی‌که آنرا «مرد وتخیلات» نام داده بودند قرارداشت (تصویر ۱۷) .

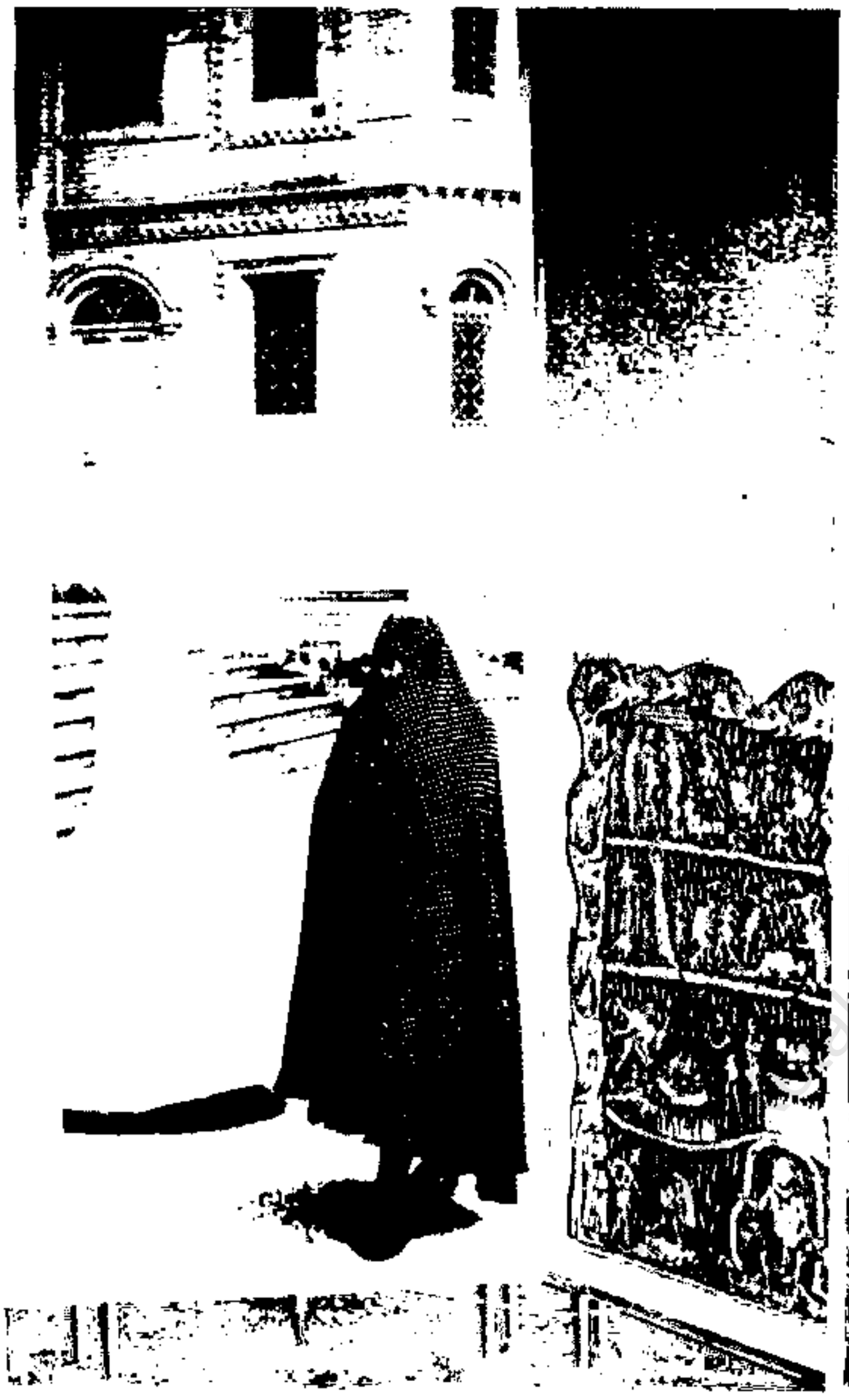

۱۸

۱۹

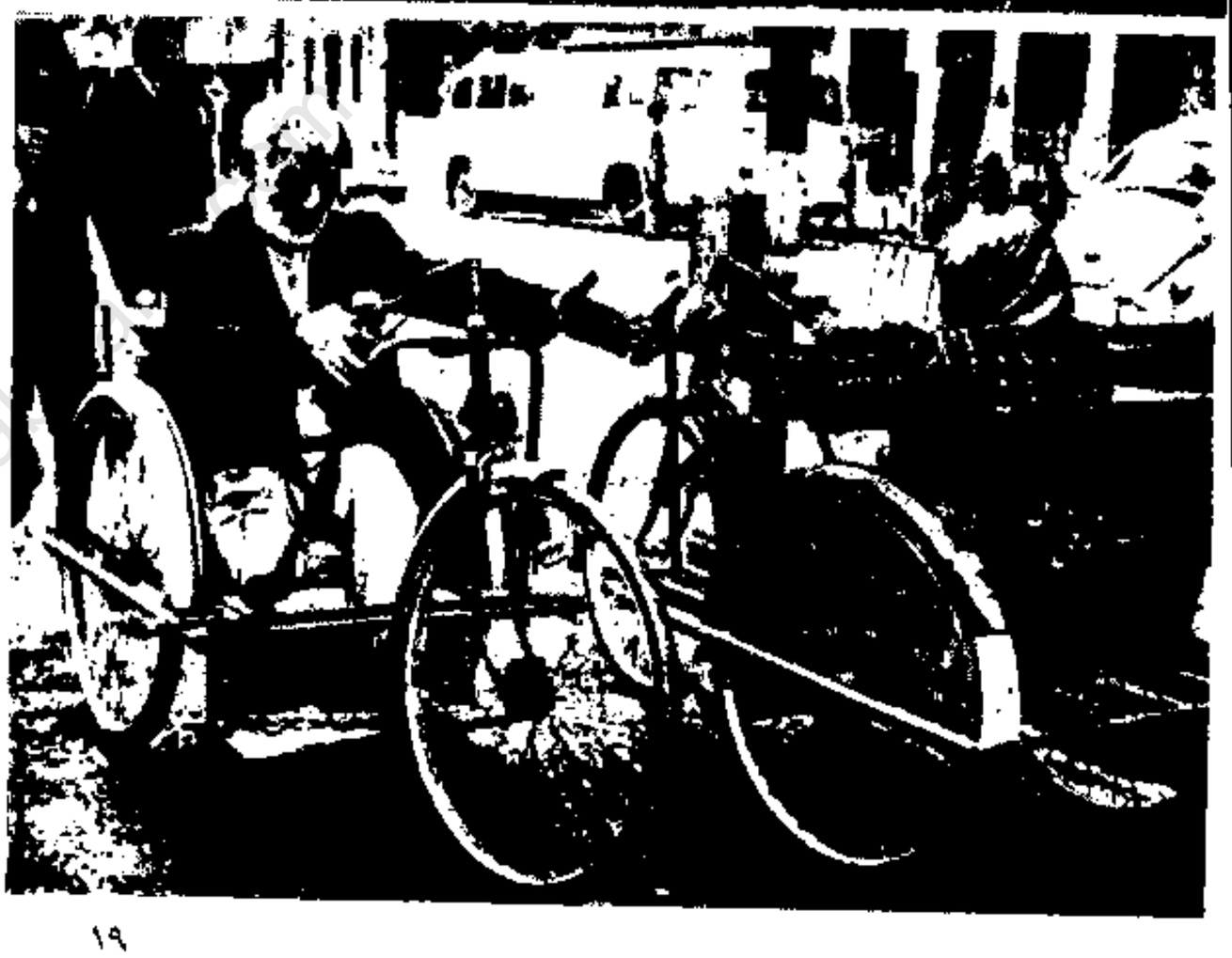

۲۰

۱۸ – مسجد شاه اصفهان .
۱۹ و ۲۰ – عکسهائی از علی جلالی .

در بخش عکاسی این غرفه عکسی از علی جلالـــی و چند صحنه دیگر مانند نماز در مسجدشاه اصفهان وغیره (تصویرهای ۱۸ و ۱۹) که توسط عکاسان خارجی تهیه شده بود مشاهده میشد وباتصاویر دوزن ایرانی که در ورودی یکی ازغرفه‌های موضوعی‌را زینت میکرد دیده می‌شد (تصویر۲۰) .

زبان فارسی و تأثیر آن در دربار سلاطین عثمانی و زبان ترکی

نوشتهٔ : یعقوب کنعان نجف‌زاده
ترجمهٔ عبدالعلی لیقوانی

اگر بخواهیم در زمینه تاریخ ، ادبیات ، هنرهای زیبا وجغرافیای ایران و فرهنگ عامه و آداب و رسوم مردم‌ایران بررسی نمائیم قبل از هرچیز باید زبان مردم آن سامان را که «پارسی» نام دارد یاد بگیریم . اکنون قریب به ۲۵ میلیون نفر مردم ایران و تعداد زیادی از مردم سایرممالك مانند افغانستان ، عراق ، پاکستان ، هندوستان ، قفقاز وتاجیکستان یعنی بیشتر از ۵۰ میلیون نفر به این زبان سخن میگویند و بفراگیری و خواندن و نوشتن آن مشغولند .

دراین مقاله تأثیر و نفوذ زبان فارسی را در ترکیه ، درچهاربخش‌جداگانه (دوره آغاز کار عثمانیها ، امپراطوری عثمانیها ، دوره مشروطیت و دوره جمهوریت) مورد مطالعه قرار می‌دهیم .

۱ – تا فتح استانبول بدست سلطان فاتح محمد دوم زبان رسمی دربار عثمانی ، و بعدها نیز زبان رسمی دولت عثمانی فارسی بود . از مطالعه کتاب معروف «منشأت سلاطین» تألیف «فریدون بیك» چنین استنباط میشود که مکاتباتی که مابین سلطان عثمانی مؤسس سلسله عثمانی با علاءالدین کیقباد سلجوقی ، ایلدرم بایزید با تیمور لنگ و جم سلطان وبرادرش بایزید دوم بعمل میآمده همه بزبان فارسی بوده است .

هر دود که بالا رود از سینهٔ چاکم
ابری شود وگریه کند بر سر خاکم

سلطان فاتح محمد دوم بعد از فتح استانبول ، وقتی که می‌خواست به کاخ «بلاکرنا» وارد شود شعر زیر را گفته‌بود.

بوم نوبت میزند بر طارم افراسیاب
پرده‌داری‌میکنددرقصرقیصرعنکبوت

بدستورسلطان بایزیددوم، «ادریس‌بیتلیس» کتاب «هشت جنت» را که محتوی تاریخ عثمانیها است بزبان فارسی نوشته است .

گذشته ازاین بسیاری از سنگ مزارها ونوشته‌هائی که در کوچه وبازار بچشم می‌خورد وحتی نوشته های سکه ها اغلب بزبان فارسی بوده است .

درتربت سبز و مسجدی که بدستور سلطان محمد چلبی پسر ایلدرم بایزید احداث گردید سلطان محمد چلبی دستورداد این شعر را برای پدرش بنویسند .

«پنداشت ستمگر که ستم برما کرد»
«برگردن او بماند وبرما بگذشت»

درمهر «ناسوح پاشا» صدراعظم سلطان ابراهیم نیزاین اشعار به چشم می‌خورد .

ای بار خدا بحق هستی
شش‌چیزمرا مدد فرستی
علم و عمل و فراخ‌دستی
ایمان و امان و تندرستی

ودر مهرمراد پاشا صدراعظم سلطان احمد اول و یا سلطان محمد چهارم این شعر نوشته شده است .

خدایا توبگشای برمن دری
که منت‌نخواهم‌من‌ازدیگری

دیـوان معروف سلطان سلیم هم شاهد زنده و مدرك

دیگری است درتأیید ادعای ما .

۲ – سراسر ادبیات دیوانی دوره عثمانیها را ترکیبات و کلمات فارسی پرکرده است (کسانی همچون نفعی و باقی و ندیم . . . .)

اواخر امپراطوری عثمانیها و اوایل دورهٔ مشروطیت یعنی دوران ادبیات جدید و فجر آتی دلیل و نمونهٔ دیگری است .

شادروان سلیمان نظیف ودکتر عبدالوهاب جودت طی مقالات بسیاری در نشریه اجتهاد و دکتر رضانور درتاریخ ترك ، و «یعقوب قدری کارا عثمان‌اوغلو» سفیرکبیر سابق ترکیه درایران طی خاطرات خود که در روزنامه جمهوریت منتشر شده عموماً چنین اظهار نظر نموده‌اند .

– زبان فارسی درزمان عثمانیها به دربار نفوذ کرده‌بود، ادبیات بزبان فارسی‌بود ، زبان مزبور زبان رسمی دولت شمرده میشد . مکاتبات رسمی ودولتی بهمان زبان بود . زبان فارسی وادبیات ایران در زبان وادبیات عثمانیها اثر عمیقی به جا گذاشته بود و فرهنگ نمونه انتخاب شده بود .

٤ – مدتها بود که در مکاتب و دارالفنون (نام سابق دانشگاه) و در کلیه مدارس عثمانی و ترك‌زبان فارسی به محصلین آموخته میشد و گلستان سعدی در کلاسها تدریس می‌گردید . ولی امروز فقط درانستیتوی شرقیات وابسته به دانشکده ادبیات و بعضی از مدارس دینی زبان فارسی را به دانشجویان می‌آموزند .

اکنون تعداد زیادی از اسامی بزبان فارسی‌است ومیتوان گفت هزاران کلمه فارسی در زبان ترکی وجود دارد .

مثلا : توپخانه – چراغان، جهانگیر، بیمارخانه ، نوشهر، لاله ، گل ، بلبل ، بختیار ، پیاز ، مژده ، رنگ ، آسایش ، ترازو ، سربست ، ساز ، شاید ، ناز ، پرهیز ، زیرا ، چرا ، هفته ، چهارشنبه ، پنجشنبه ، پیغمبر ، بیکار ، بستان ، سرکه ، باغچه ، سوزان ، نادیده ، آگاه ، پرتو ، نهال ، نهاد ، شناسی ، بسته ، پیشرو ، جاوید ، بلند ، مزین ، نوزاد ، ژاله ، ارجمند، فرخنده ، نوین ، خداوندگار ، چهارچوبه ، آبدست ، پیجامه، آبدستخانه ، آتش ، مهپاره ، روزگار ، مهتاب ، آینه ، تراش ، پیشین ، نالبند و غیره . . . . .

میتوان گفت زبان فارسی تنها ، در زبان ترکی مؤثر نبوده‌است بلکه سایرزبانها نیز ازتأثیر این‌زبان برکنار نبوده‌اند ادیشر نویسنده معروف عرب که «مسیحی» بوده در یکی از آثارش که در سال ۱۹۰۸ منتشر شده است مدعی است که درحدود ۲٤۰۰ کلمه خارجی در زبان عربی وجود دارد که اغلبشان فارسی است ویا بعضی کلمات در زبان انگلیسی و آلمانی یافت میشود ، که اززبان فارسی گرفته شده است مثلا :

ترکی	فارسی	انگلیسی	آلمانی
Baba	Pedar	Father	Vater
Anne	Madar	Mother	Mutter
Kiz	Dohter	Doughter	Tochter
Kardes	Beradar	Brother	Bruder

این توضیحات را آقای کورش مهرآوندکه درزبانشناسی تخصص دارند لطف فرمودند :

اگر برای بحث فیلولوژ یك حرف صدا دار voyelles را درنظر نگیریم – پس توجه ما به‌حرف بی‌صدا consonnes معطوف می‌گردد . تبدیلات حروف بی صدا در واژه‌های پدر ومادر وخواهر را میتوان بوسیله این جدول خلاصه کرد .

دمی	نرم	ساده	
F	B	P	حروف لبی
KH (۱)	G	K	حروف حلقومی
Th (۲)	D	T	حروف دندانی

(۱) KH مانند CH آلمانی یا X یونانی

(۲) TH مانند TH انگلیسی

هر حرف به حروف ردیف خود تبدیل میشود .

مثال :

PeDar
FaTHeR
VaTeR
MaDeR
MoTHeR
MuTTeR

PITAR = اوستائی

دراین تبصره روابط زبان فارسی – انگلیسی وآلمانی را مورد بررسی قرار ندادیم – درباره منشاء مشترك این زبانها بحث مفصلی میتوان کرد که دراینجا فرصت آن را نداریم – رابطه بین زبان سانسکریت ، پهلوی ، اوستائی ، یونانی ، لاتین وزبانهای Neo-Latines (یعنی مشتق اززبـــان لاتن مانند فرانسه – ایتالیائی – اسپانیائی و غیره) در کتابهای فیلولوژی تطبیقی مورد مطالعه قرار میگیرد . درایران این قسمت علمی پیشرفت زیادی نکرده است (بعلت کمی توجه به زبان یونانی کلاسیك ولاتین) . امیدواریم که اعضاء ارجمند فرهنگستان در آینده باین موضوع مهم توجه بیشتری مبذول فرمایند .

ابوطالب مقیمی

ابوطالب مقیمی یکی از مفاخر هنر مینیاتور ایران در روزگارما است هنرشناسان وی را از نظر بازنمودن حالات واحساسات وهمچنین لطافت وظرافت درنقش ورنگ هنرمندی بی‌نظیر میشناسند .

ابوطالب مقیمی در سال ۱۲۹۱ خورشیدی در تهران پا بهجهان نهاد پدرش حاج محمد حسین مقیمی تبریزی از بازرگانان نامی بود ودرتهران وآذربایجان تجارت مینمود . خانواده او اهل ذوق وهنر بود بویژه پدرش خطی‌خوش داشت .

مقیمی از کودکی به تقلید از برادران بزرگتر خود نقاشی مینمود واغلب از روی نقش فرشها وکاشی‌ها ودرهای قدیمی (معروف به‌اورسی) وچیزهای دیگری که درخانه وجود داشت نقاشی میکرد وزمانیکه به ۷سالگی رسید پدرش وسائل کافی برای نقاشی او تهیه‌کرد . مقیمی از ۵۷سال زندگی‌خود ۵۰ سال را با عشق‌وشور بی‌نظیر دراین رشته ازهنر صرف‌کرد ودر مینیاتور بسرحدکمال رسید . اوگذشته از نقاشی به‌خط وموسیقی علاقه فراوان داشت . خوشنویسی را نزد عمادالکتاب فراگرفت صدای او خوش و دلنشین بود ومدتی نزد استاد علینقی وزیری به‌پرورش آن پرداخت ودراین رشته از هنر نیز به‌کمال رسید .

مقیمی تحصیلات خودرا در دوره ابتدائی در دبستانهای اتحادیه وسلطانی ودوره متوسطه را در دبیرستان دارالفنون به پایان رسانیده و از ۱۸ سالگی به مدرسه‌کمال‌الملك رفت نخست برای نقاشی ازطبیعت نزد آقایان‌آشتیانی – حیدریان – شیخ‌رخساز به‌کار پرداخت وسپس‌وارد هنرستان‌عالی هنرهای ایرانی‌گردید . او مینیاتور را نزد آقای هادی تجویدی که از هنرمندان بنام واستاد این هنرستان بود فراگرفت وتذهیب را نزد میرزاعلی درودی یکی‌دیگر از استادان همین هنرستان آموخت .

مقیمی بعلت ذوق واستعداد سرشار موردتوجه استاد خود آقای تجویدی قرارگرفت وهمین توجه موجب‌گردیدکه وی مینیاتور را با علاقهٔ وصف‌ناپذیری تا پایان زندگانی دنبال‌کند و آثاری‌که از شاهکارهای هنری بشمار میآید پدید آورد.

مقیمی درسال ۱۳۳۶ خورشیدی ازدواج‌کرد و از او اینك ۳ دختر به‌یادگار مانده است . از ۱۵۰۰ اثری‌که مقیمی در زندگانی‌کوتاه خود به‌وجود آورد ۱۵۰۰ اثر را می‌توان جزو آثار برجسته وگرانقدر او بشمارآورد . این‌آثار اکنون نزد اشخاص ودرموزه‌های خارج وچندتائی درموزهٔ هنرهای ملی ایران نگاهداری می‌شود . آثار مقیمی در نمایشگاههای داخل وخارج‌کشور بمعرض نمایش‌گذاشته شده است . او از نمایشگاه بین‌المللی سال ۱۹۵۸ بروکسل به دریافت مدال درجه یك نایل گردید . همچنین در کشورهای شوروی – ترکیه – افغانستان آثار او به‌نمایش‌گذاشته شد ومورد استقبال فراوان قرارگرفت .

درسال ۱۳۴۶ درنمایشگاه ۲۵سال هنر ایران نیز شرکت نمود وآثارش‌موردتوجه شاهنشاه‌آریامهروعلیاحضرت‌شهبانوی ایران واقع‌گردید.

مقیمی از سال ۱۳۳۸ درهنرستان هنرهای زیبای پسران

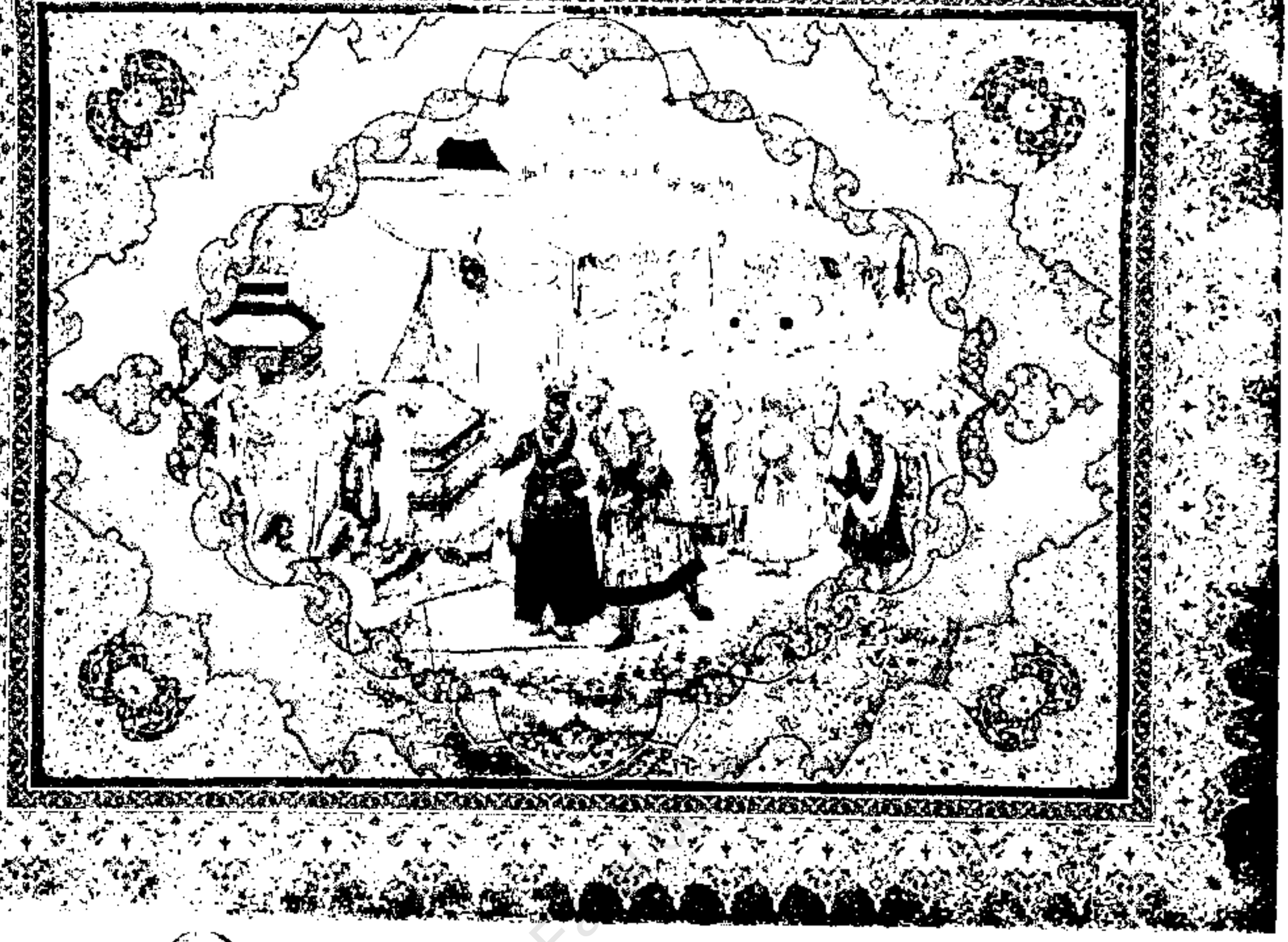

پناهنده شدن همایون پادشاه هند به شاه‌طهماسب
پادشاه صفوی – اثر ابوطالب مقیمی

به‌تعلیم میناتور پرداخت او از نظر تعلیم و دلسوزی وعلاقه به پیشرفت کار هنرجویان استادی بیمانند بود و وقت بسیار صرف تعلیم‌ایشان میکرد. عده‌ای ازشاگردان مقیمی هنرمندان شایسته‌ای شده‌اند وآثاری ارزنده پدیدآورده‌اند . مقیمی معتقد بودکه برای فراگرفتن هنر مینیاتور باید هنرجویان نخست از تمام موجودات وطبیعت طراحی نمایند وپس‌از اینکه دراین کار ورزیدگی یافتند و طبیعت را خوب شناختند به تقلید طرحهای مینیاتور بویژه بشیوه مکتبهای هرات و صفویه‌که پایه وبنیاد مینیاتور است بپردازند وسپس بااستفاده از ذوق و خصوصیات ذاتی خویش شیوه خاص خودرا پدید آورند به‌گمان او نوآوری بی‌پایه ومایه باعث انحطاط این هنر اصیل ایرانی است .

مقیمی درآثار خود از طبیعت الهام میگرفت وپرسپکتیو شکل ورنگ را نیز درآثارش رعایت مینمود واز اینرو بااینکه خصوصیات مینیاتور اصیل را رعایت مینمود آثارش آمیخته به خصوصیات نقاشی ازطبیعت است .

آثار ارزندهٔ مقیمی باآن حالات واحساسات وعواطف را درحدکمال باز می‌نماید از نظر رنگ‌آمیزی وتذهیب وتشعیر وریزه‌کاری وظرافت ولطافت بی‌نظیر است . مهمترین آثار

رستم وبیژن – اثر ابوطالب مقیمی

مینیاتور سه‌صورتی اثر ابوطالب مقیمی.

او تابلوهای رستم‌وبیژن – خیام – پناهنده‌شدن همایون پادشاه هند به شاه‌طهماسب پادشاه صفوی – هفت‌گنبد بهرام – شیخ صنعان – به‌بین‌شرافت میخانه مرا ای‌شیخ وحلقهٔ درویشان‌است. بنظر خود آن استاد تابلوی شرافت میخانه از نظر ظرافت وریزه‌کاری درتمام تاریخ مینیاتور منحصر بفرد وبی‌نظیر است وحلقهٔ درویشان از نظرترکیب وطرح وظرافت رنگ‌آمیزی وبیان احساس یکتا وبیمانند است. این تابلو درموزه هنرهای ملی وتابلوی شرافت میخانه و یکی دواثر دیگر درخانه او نگاهداری می‌شود.

مقیمی در آخرین لحظات زندگانی گفت که رازهای زیبائی طبیعت و رازهای نهانی هنر را خوب دریافتم وبصورت تابلو درطرح ورنگ بیان‌کردم میخواستم رازهای درونی دل وعقده‌های هنر را باید وشاید روی تابلو بیاورم افسوس‌که دست اجل مهلت نداد.

سنگک پزی در تهران

(۳)

علی بلوکباشی
ازانتشارات ادارهٔ فرهنگ عامه

نان پز پس از باز کردن چانهٔ خمیر ، دوگوشهٔ سر آن‌را دربالا دست سرك پارو «مُهْر میکند» . آنگاه کنار چپ و راست چانهٔ خمیر باز شده را «پنجهٔ دست بالا» و «پنجه دست‌جلو» میزند (عکس شماره ٦) وپائین آن‌را «پا میدهد». دراین هنگام نان پز پارو را که چانهٔ خمیر بر روی سرك آن تنك شده وبه صورت نان سنگك درآمده است به درون تنور می‌برد وآن را برروی ریگ گرم تنور «کش میدهد» و «میخواباند» .

نان که در تنور پخته شد ، نان درآر آنها را با سیخ یا سیخ‌بچه (نانهای اول ودوم را با سیخ بچه و نانهای دیگر را با سیخ) از ریگ جدا میکند و در میآورد . نان درآر برای جدا کردن نان از ریگ ، تنهٔ سیخ یا سیخ‌بچه را بر روی سنگ پائین دهانهٔ تنور میگذارد[15] وبا دست راست ته سیخ‌را می‌گیرد وبا یك تکه گونی ، که در دست چپ دارد ، میان آن را که ازآتش تنورگرم و سوزنده شده است میگیرد . آنگاه سر خمیدهٔ سیخ یا سیخ بچه را به زیر نانی‌که میخواهد از تنور درآورد وبا لرزشی تند و یکنواخت آن ، نان را از ریگ می‌کَنَد . (عکس ١٤) هنگامی که نان از ریگ جدا شد ، نان درآر آن‌را به پیشبر تنور می‌آورد وبرای آنکه همه‌جای روی نان «رنگ ببیند» یا «دوآتشه» و «خشك» بشود به تفاوت ، زمانی چند آن را در پیشبر تنور نگاه میدارد وبا دوشاخه «سروته میکند» . اگر نان درآر بخواهد نان را «تازه» از تنور بیرون بیاورد ، همین که نان روی ریگ‌رنگ گرفت آن را به پیشبر می‌آورد وبی‌درنگ ازتنور درمیآورد.

آئین شاطر شدن

شاطر شدن درسنگك‌پزی آئینی ویژه دارد ، به‌این‌گونه که کسی که میخواهد شاطر بشود نزد شاطر زبردست‌وکاردانی می‌رود و «اجیر» میشود . اجیر باید در مدت اجیری خود همه دستورها وفرمانهای شاطررا بی کم‌وزیاد به کار بندد واز هیچگونه کاری باز نایستد ، تا این که بتواند پس از چندسال کار پی‌درپی طرز خمیرزدن و پشت پارو ایستادن و مقدارنیاز ترش ونمك‌هرگونه آرد و چگونگی شیوهٔ پختن نان را بخوبی بیاموزد .

«مرشدی» که اجیر زیر نظر او کارآموزی میکند ، هرگاه دانست که کارآموزش به کار خمیرزنی ونان‌پزی آشنائی کامل یافته است ، روزی یك جعبه شیرینی و یك پیشبند از خانهٔ خود به نانوائی میآورد و در برابر همه کارگران ، کارآموز خود را به پشت پارو فرا میخواند و پیشبند را به کمر او میبندد واورا با صدای بلند «شاطر» میخواند ومیگوید : «شاطرآقا یك نان برای من‌بپز» . کارگران دست میزنند وشادی میکنند وبه شاطر نوخاسته شادباش‌میگویند ودهان خودرا ازشیرینی مرشد شیرین‌میکنند.

همان شب شاطر نوخاسته ، مرشد وکارگران سنگك‌پزی را برای خوردن شام دعوت میکند . فردای آن شب یك‌دست «زیرجامه» ویك پیشبند و یك جعبه شیرینی برای مرشد خود میبرد وبه خانهٔ او میبرد .

از آن پس شاطر نوخاسته در سنگك‌پزیها به کارنان‌پزی می‌پردازد[16].

رقص شاطری

از رقصهائی که سابقاً در مجالس جشن و شادی وعروسی علاقه‌مندان وخواستاران فراوان‌داشت یکی‌هم «رقص‌شاطری» بود . این رقص‌باندازه‌ای زیبا وگیرا بود ، که در مجلس جشن وسرور چندبار بدرخواست مهمانان و تماشاگران تکرار میشد واین یکی از نشانه‌های اهمیت سنگك‌پزی ونان سنگك و توجه خاص مردم باین نان و پیشه بود . رقص چنین بود :

---

١٥ – دهانهٔ تنوررا به شکل قوس شکسته وبه ریخت وقوارهٔ نان سنگك درست می‌کنند . یك تخته‌سنگ صاف وهموارهم درلب پائین آن‌کار می‌گذارند تا سیخ وسنگ‌کوب بآسانی روی آن بگردد . وقتی که کارگران دست ازپخت می‌کشند . پادو یا نان درآر آتش تنوررا خاموش می‌کند ودر دهانهٔ تنوررا میگذارد تا هوای‌گرم درون تنور بیرون نیاید وریگها سرد نشود . در دهانهٔ تنوررا به‌شکل نان سنگك وباندازهٔ دهانهٔ تنور درست می‌کنند . این سرپوش ازگِلی آمیخته با خاك‌رس وموی سر انسان ونمك – که خوب مشت‌ومال و ورز داده وچند روزهم خوابیده شده – ساخته میشود .

١٦ – اجیر درمدت‌کارآموزی‌اش اگر بجزکار اصلیش‌کارهایی دیگر درنانوایی انجام دهد دستمزد ناچیزی ازنانوا خواهدگرفت . او حق‌الزحمه‌ای هم برای یادگیری فن پزندگی به مرشد خواهد پرداخت.

شاطر چانه خمیررا برروی سرك پارو باز میکند وآتش‌انداز بر سرك سنگ‌کوب صابون می‌مالد. موتورچی هم‌کاردستگاه موتوردرسوختدان دکان ایستاده است.

شاطر خمیر نان را برروی ریگهای تنور می‌خواباند ونان درآر نانهای پخته شده را ازروی ریگها با سیخ جدا می‌کند

مردی بلند بالا وخوش‌اندام به روی «تخت حوض» یا میان مردم می‌آمد – این مرد یا شاطر بود یاکه ازکار شاطری وچم وخم آن‌آگاهی داشت – وپشت پاروئی خیالی‌می‌ایستاد وهمچون‌شاطری که میخواهد نان بپزد، پیشبندی سفید به‌کمر خود می‌بست. چانه‌ای از خمیر تغار تنوری می برید ودرمیان دوکف دست تاب می‌داد و بر سرك پارو می‌انداخت وباحرکت موزون تن و باسَن" چانه را پهن میکرد و برآن پنجه وناخن میزد. بعد پارو را درتنور می‌بُرد وبا قِردادن‌کمر، خمیر نان را کِش میداد و می خواباند. آنگاه سیخی فرضی در دست می‌گرفت ومانند نان‌درآوری کارکُشته، سیخ را در تنور می‌برد وبا لرزش تند و زیر دست وتمام اعضاء بدن نان‌را از ریگ جدا می‌کرد وازتنور بیرون می‌آورد وبه مشتری که یکی از تماشاچیان بود میداد. این رقص با حرکات‌وتکانهایی نرم و ظریف وبا کلی قر واطوار وادا و اصول نمکین همراه بود. نوازندگان هم برای جلوه دادن این رقص آهنگی شاد وملایم و متناسب با حرکات شاطر می‌نواختند.

چند رسم و باور و مثل

* درقدیم کنارهرنانوایی، حمامی‌هم‌بود. حمامدار برای خشك‌کردن حوله‌ها و لنگهای حمام در زمستان، از پشت‌بام ساختمان نانوایی همسایه استفاده می‌کرد. او بندهایی برسر تا سربام‌میکشید وحوله‌هاولنگهای ترحمام‌را ازآنهامیآویخت.

* هرگاه کارگران «پای تشتك» یا «پای تنور» «جُنُب» و «ناپاك» باشند وخمیر بزنند ونان بپزند، آن خمیر ونان خراب می‌شود و وا می‌رود.

* هرگاه نانواکار ورفتار کارگری را نپسندد وبخواهد اورا «جواب دهد» وبیکارکند، به ترازودار می‌سپارد تا اورا «رد کند». وقتی‌کار روزانه‌کارگر پایان یافت وبرای دریافت مزد نزد ترازودار رفت، ترازودار یك‌چایی شیرین برای او به قهوه‌چی سفارش می‌کند. کارگر با چنین سفارشی مقصود را میفهمد و بی‌گفتگو «رخت‌بندی» خود را برمیدارد و از همکاران خود خداحافظی می‌کند ومی‌رود.

پزندگان (شاطر و نان‌گیر)، نان درآران (آتش‌انداز ودست بسیخ) وخلیفه وپیشکار راکه در نانواییها ارج وقربی واحترامی دارند به‌اینگونه یعنی بشیوه غیرمستقیم بالا ازکار بیکار می‌کنند.

* دیزی نانوایی، لبوی تنوری، کباب تنوری وسیب‌زمینی تنوری میان تهرانیها معروف است واین معروفیت بعلت خوش‌خوراکی آنهاست.

* تهرانیها می‌گویند «آدم گرسنه نان سنگك خواب می‌بیند وکباب بازار» مانند: «شتر در خواب بیند پنبه‌دانه» یعنی‌آنان‌که ندارند آرزویش را دارند.

* بازمی‌گویند: «سنگك‌خورده، سنگین‌شده» این‌مثل را دربارهٔ کسانیکه تنبلی می‌کنند وکار نمی‌کنند، یاکسانیکه زمانی همپیالهٔ یاران ودوستان بوده‌اند وناگهان ازآنها بریده وکناری‌گرفته‌اند بکار می‌برند.

چگونگی های آرد نان سنگك

آرد چَرب – آرد چرب یا آرد قُرص آردی است که ترش ونمك‌کم میخورد . چانهٔ تُنُك‌شدهٔ خمیر این آرد درتنوربخوبی کِش نمی‌آید ومعمولاً نانش‌کوتاه وستبرمیشود.

آرد خُشك – آردی است که ترش و نمك بسیار کم میخورد. نانی‌که ازخمیراین آرد پخته میشود «بددخل»است.

آرد صاف – آردی است «بُخور» که بیش از هرگونه آردی به ترش ونمك نیاز دارد . نان خمیر این آرد «خوش دخل» وخوش‌خوراك است .

آرد لعاب دار – آردی است که‌ترش ونمك به اندازه – نه‌کم ونه بیش – میخورد . نانی‌که ازاین آرد پخته میشود خوب وخوشمزه است .

اگر آرد چرب وآرد صاف وآرد لعابدار را با یکدیگر بیامیزند وخمیر کنند، نان‌آن خمیربسیارمرغوب‌وگوارامیشود.

آرد نخور – آردی‌است که هیچ ترش ونمك لازم ندارد یا بسیارکم به ترش‌ونمك نیاز دارد .

چگونگی‌های خمیر نان سنگك

خمیر چاق – خمیری است‌که ترش ونمك به‌اندازهٔ نیاز خورده ورسیده و پرورده شده است . نان این خمیر خوب وخوش‌دخل وخوش خوراك میباشد.

خمیر قُرص – خمیری است‌که ترش ونمك بیش از اندازه نیازخورده و «پنجه‌خور»ش زیاد شده باشد . پختن نان از خمیر قرص ، نان‌پز را بسیارخسته میکند .

خمیر لاغر – خمیری است که ترش یا نمك کمتر از آنچه نیاز داشته خورده . نانی‌که ازاین‌خمیر پخته میشود «چیغر» وسفت وبد دخل است .

خمیر نمك زیاد – خمیری است‌که بیش ازاندازه نمك خورده . روی نانی‌که ازاین خمیر پخته میشود «داغ» می‌زند وجای ریگهای پشت‌آن میسوزد وسیاه میشود. نان خمیرآردی هم که گندم آن خوب «بوجاری» نشده وبا خاك آلوده باشد داغ میزند .

خمیر کم نمك – خمیری است که نمك کمتر از آنچه‌که نیاز دارد خورده . جای ریگهای پشت نانهای این خمیرگود رفته وسوخته وسیاه است.

چگونگی نانهای سنگك

نان انگشتی – نانی است که با سرِ انگشتانِ کوچك دست شاطر سوراخدار شده وجای آنها برروی نان دیده‌میشود.

نان برشته – نانی است که خوب آتش‌دیده‌وسرخ‌وبریان شده است .

نان بیات – نانی است شب مانده وکمی خشك.

نان پای خنجه – نانی است که برای پای خوانچهٔ عقد میپزند. این‌نان‌بزرگ وبلند و«تازه» (خمیر) وبی‌سوراخ‌است.

نان پنجه‌ای – نانی است که با سرِ پنجه های نان پز سوراخدار شده وجای پنجه‌ها برروی آن دیده میشود .

نان تازه – نانی است که تازه از تنور درآمده وداغ‌ونرم است ونیز نانی‌که‌آتش‌کم‌دیده وآبدار ازتنور بیرون‌آمده‌است.

نان تُوتَك – نان‌تی‌تی ، نانی است‌کوچك ومخصوص کودکان‌که به‌صورت ستوران وپرندگان پخته میشود .

نان ته خمیر – نانی است که از خمیر چاق و حال‌آمدهٔ‌تهٔ تغارپخته شده . این‌نان بسیارنرم وخوش‌رنگ وخوش‌خوراك است . نان ته خمیر درتابستان که هواگرم است ، صاف‌وخوب نیست ، چون خمیر ته‌تغار دراین‌فصل میترشد وازهم وامیرود ونانش نیز ازهم میپاشد وترش‌مزه میشود .

نان چاشنی – نان کوچکی است که از هرگونه آردی‌که به دکان میآید یك دانه برای نمونه میپزند تا چگونگی آرد ومقدار نیاز ترش ونمك‌آن پیش‌از ساختن خمیر دانسته شود . خمیر نان چاشنی ، بی‌ترش ونمك‌وسفت‌تر از خمیرنانهای‌دیگر درست میشود .

نان خاشخاشی – نان‌خشخاشدار، نان سیاه‌دانه‌یاکنجددار. نان درآر خشخاش یا سیاه‌دانه را بر روی نانهائی که برای مشتریان خصوصی پخته‌شده ، پیش‌از آن‌که ازآتش تنور رنگ بگیرد میپاشد .

نان خشك – نانی است که آب خودرا ازتنده‌تیزی‌آتش تنور ازدست داده وسرخ وخشك شده‌باشد .

نان خمیر – نانی است‌کلفت وآبدارکه بخوبی‌آتش‌ندیده وسرخ نشده باشد .

نان دوآتشه – نانی است‌که دوبارآتش دیده باشد ، یکی برروی ریگ ودیگر درپیش‌بر تنور . این نان سرخ وبرشته وقهوه‌ای است .

نان سرخمیر – نانی است که ازخمیر ناچاق و نارسیده سرتغار پخته بشود . این نان سفت وچغر و«ورنیامده» است.

نان فطیر – نانی است که ازخمیر ورنیامده و نارسیدهٔ سرخمیر پخته شود . روی این نان چرکین است وخوراکش خوب نیست .

نان قهوه‌ای – نانی‌است که بسیار آتش دیده و رنگش قهوه‌ای شده . این نان را بیشترکسانی میخورند که بیماری قند دارند .

نان کبابی – نانی‌است نرم ومخصوص‌کباب . این‌نان‌را ساده وپنجه نخورده میپزند وآبدار وتازه از تنور درمیآورند.

نان میان‌خمیر – نانی‌است‌که ازخمیر«ورآمده»وپروردهٔ میانِ خمیرِ تغار پخته میشود ، نان میان خمیر خوش‌رنگترین وخوش‌خوراکترین نانهاست .

نان ناخنی – نانی‌است که از سرناخنهای دست نان‌پز سوراخدار شده باشد .

واژه واصطلاحهای ویژهٔ سنگک‌پزی

آب ترش ونمک‌خورده – آبی‌است که با ترش ونمک آمیخته شده باشد .

آب‌گیری – آب‌ریزی . آب‌گیری‌کردن موتور : آب ریختن در بشکه‌ای‌که آب را با لوله‌ای به‌دیگ بخار می‌رساند وپرکردن آن ازآب[۱۷] .

آتشخان – آتشدان ، جایی‌است که درسوی راست تنور که زبانهٔ آتش موتور ازآن‌جا برمی‌خیزد .

آتش‌دیدن (نان) – سرخ‌وپخته‌شدن نان ازآتش‌تنور .

اجیر – مزدور ، کسی که دربرابرمزدی برای کسی‌دیگر کار میکند وآزادی کارکردن برای‌دیگران را ندارد. کسانی که برای شاطرشدن اجیر میشوند معمولاً مزد دریافت نمیکنند ولی خورد وخوراکشان در دکانی که کار میکنند مجانی است.

آخُره – آخر + (هاء نسبت) جایی درسوی راست تنور وچسبیده به دیوارهٔ آتشخان . چون آتشخان تنور مانند آخُر اسب ساخته میشود ازاین‌رو این‌بخش از درون‌تنور به‌این نام نامیده می‌شود .

از آبْ دَرْ آمدن – به‌دست‌آمدن . ازآب‌خوب‌درآمدن: خوب بدست‌آمدن .

الوار – تخته بزرگ دراز وستبر وهموار .

بخورد رفتن (چیزی در چیز دیگر) – آمیختن ودرهم رفتن ، گواریدن .

بَدْدخل – بد درآمد ، کم‌بهره .

برشته – بریان شده ، بوداده شده .

بَرْگشته – خمیرپرورده ورسیدهٔ بسیار چاقی که از پیش دست‌نان‌پزان درته تغار باز می‌ماند و به تشتك بازگردانده می‌شود .

بَغَلْ‌خمیر – هربغل خمیر مقداری است به گنجایش میان دو دست‌گشوده از درونْ سوی آرنجْ تا سرانگشتان ، به‌گونه‌ای‌که سرپنجه‌های دودست برهم چسبیده باشد .

بَغَلْ‌تنور – جایی است درسوی چپ درون تنورودور ازآتش آتشخان وبرابر با جائی‌که شاطرمیایستد . نانهای بغل تنور چون دور از آتش تنور است و آتش وگرمایی ملایم می‌خورد مرغوب وخوش‌رنگ وخوش‌خوراك است .

بَغَلْ زدن (خمیر را) – رویهٔ خمیر درون تشتك را با لایه‌ای از خودش پوشانیدن.

به حال خود واگذاشتن یا ول‌کردن (خمیر را) .

خمیررا به‌گونه وحالتی‌که دارد رهاکردن وبازگذاشتن.

پا دادن (چانهٔ خمیررا) – برای خمیر تشتك‌شدهٔ روی سرك پارو ، پاساختن . بخش نیم‌گرد نان را در اصطلاح سنگك‌پزی پا می‌نامند .

پنجه‌خور بودن خمیر – پنجهٔ‌دست‌بالا ودست‌جلوی ریز وسخت وفراوان خوردن خمیر . خمیرقرص ومحکمی‌که پنجهٔ فراوان و سخت می‌خورد تا باز شود .

پنجهٔ دست بالا زدن – دستِ بالایِ سرك پارو، جایی‌است چسبیده به دیوار تنور . پنجهٔ دست بالازدن یعنی‌کناره چپ وبالای چانه بازشده را باکف پنجهٔ دست چپ‌چین وشکن‌دار ونازك‌کردن .

پنجهٔ دست جلو زدن – دستِ جلویِ سرك پارو ، سوی پائین وبرابر دست‌بالای پارو ودست راست شاطر است. چانه‌را باکف پنجهٔ دست راست چین‌وشکن‌دار وتنك‌کردن .

پول خورد – پول خرد ، سکه‌های فلزی‌کوچك‌وبزرگ ده شاهی ویك‌ریالی ودو ریالی و پنج‌ریالی و ده‌ریالی رایج کشور ایران‌که اکنون دردست مردم می‌گردد .

پیچ‌وخم – ریزه‌کاری ولِفْم ، فوت وفن .

پیش انداختن (خمیررا) – خمیر تشتك را برای پختن درون تغارهایَ نان‌پزی انداختن .

پیشَور تنور – پیش‌بر تنور ، جایی است درجلودرتنور که جای خواباندن نانهای نخستین سه‌رج «بغل» و «میا» و «آخرهٔ» تنور را دربر می‌گیرد .

تاب دادن چانهٔ خمیر – پیچ دادن چانهٔ خمیر درمیان دو دست .

تازه (نان) – نانی که کم آتش دیده و آبدار است .

تاق تنور – طاق تنور جایی است در عقب تنور ونزدیك سقف (طاق) تنور که نانهای پنجم «بغل» و «میان»تنوررا درآن‌جا می‌خوابانند .

تُرشْ – مایهٔ‌خمیر، خمیری‌است‌کم‌آب وسفت وپرنمك. برای درست‌کردن ترش ، آرد را باکمی‌آب وآب‌نمك فراوان درهم میکنند و با «برگشته» واندکی «مایهٔ واگیر» می‌آمیزند.

ترش ونمك‌دان – ترش ونمك‌داننده ، ترش ونمك‌شناس. ترش ونمك‌دان بشاطر یا خلیفه‌ای میگویندکه بداند هرگونه آردی چقدرترش ونمك لازم دارد تا خمیرش خوب ونانش مرغوب شود . در سنگك‌پزیها بیشتر شاطران وخلیفگان ترش ونمك شناسند .

تودل چانه – میانِ چانه خمیر. تودل چانه را واکردن: میان چانهٔ خمیررا بازکردن .

جا افتادن (خمیر) – پرورده ورسیده شدن خمیر .

چاقْ شدن (خمیر) – پرورده ورسیده شدن خمیر .

---

۱۷ – پیش از لوله‌کشی آب شهر تهران ، خانه‌ها و دکانهاواماکن عمومی از «آب راه» استفاده می‌کردند . نانوایان درزیرزمین ساختمان دکانهای خود آب‌انبارهای بزرگی می‌ساختندکه هرچند شب یاهرچند هفته یك‌بار ، وقتی‌که نوبت آب محل بود ، آن‌را ازآب‌جو پرمیکردند. معمولاً میرابها آب شب دوم محل را درنیمه‌شب‌که جویها شسته وپاکیزه شده بود ، به‌نانوایان می‌دادند .

چِغر – سخت وخشکیده وچروکیده .
خمیر حال آمده – خمیر چاق ورسیده .
خمیرْ زدن – خمیرساختن وخمیردرست کردن .
خمیرِ ساخته – خمیر درست وآماده شده .
خمیرِ ورچیده – خمیری که روی آن را با لایه‌ای از خود پوشانیده‌اند .
خوابانْدن (خمیر) – خمیر را به حال خود رها کردن . خمیر درون تغار را پس‌از پیش‌انداختن، زمانی بی‌آن که به‌آن دست بزنند آزادگذاشتن .
خواباندن (نان) – گستردن وپهن کردن چانهٔ تنُك شدهٔ خمیر برروی ریگ تنور .
خوش دخل – پردرآمد وخوش بهره .
خیس گذاشتن (خمیر) – مدت زمانی راکه درآن خمیر درون تشتك آب به‌خود می کشد تابخیسد .
داغ زدن (نان) – گُلْ زدن روی نان ، سوختن وقهوه‌ای شدن حبابهای روی نان .
دورِ تشتك خمیررا زدن – آرد چسبیده به دور وبر وگوشه‌های تشتك را پاك کردن وبا خمیرآمیختن .
رنگ‌دیدن (نان) – سرخ‌رنگ شدن نان ازآتش .
ریك تنور را شکافتن – ریگ را با بالوئك بریدن ونهرهایی درآن درست کردن .
ریگِ ساخته – ریگ‌آماده ، ریگ را ساختن : ریگ را هموار وآماده کردن برای پختن‌نان .
ساختنِ تنور – آماده وگرم کردن تنور .
سبُك – اندك وکم .
سرکِشْ – «برْگشته»ای که بر سر خمیر تشتك میریزند. سرکش‌دادن: برگشته‌بسرخمیرورزیدهٔتشتك‌ریختن.
سروتَه‌کردنِ نان – سروپای نان را درتنور بالاوپائین وجا به‌جاکردن .
سنگین – گران ، بسیار .
شتَك‌انداختن، شتِك‌زدن – پاشیده وپریده‌شدن‌قطرات آب یا هرمایع دیگر بررخت وتن وغیره .
شستْ‌برْزدن به خمیر– تکه خمیری را با دو شست انگشتان بریدن واز خمیر درون تشتك جداکردن .
شکافتن ریگ – ریگ را با بالوئك چاك‌دادن وآن را راه راه‌کردن .
شنا رفتن درخمیر– وَرزدادن خمیر .
قَواره‌دار (نان)– نانی‌است بلند وپهن‌ونازك ویکنواخت وخوش‌ریخت .
کار سَرْپائی – خُرده‌کاری، کارجزیی وپیش‌پاافتاده . کارهای سرپایی پادو ، خریدنِ بار وبُنْشَنْ برای آبگوشت ناهار وخریدن سیگار وآوردن‌آب‌خوردن و جز آن برای کارگران نانوائی است .
کَتَه – انبار ، آردْدان ، جایی‌که آرد نانوائی‌را درآن می‌انبارند .
کِش‌دادن – چانهٔ خمیرتنُك شده را درتنور بازکردن وخواباندن ، شاطر برای کش‌دادن چانهٔ خمیر درتنور ، پای آن‌را برروی ریگ می‌اندازد وبه نرمی پارو را می‌کشد تا چین‌وشکنهایی‌که باپنجه‌های دست برچانه زده ازهم باز شود .
کِشیدن (نان)– سنجیدن وزن نان .
کَلَّه – هربار شتارفتن درخمیررا یك کلّه می‌نامند .
گِروگُولَّه – گره وگلوله .
لَنْگ گذاشتنِ کار– متوقف کردن وتعطیل گذاشتن کار.
مایهْ واگیر– ترش کهنه وبسیارمانده‌که برای درست کردن ترش تازه بکار برده می‌شود .
مُشتری – خریدار .
مَنْ – درسنگك‌پزی دوازده‌کیلو خمیر (یك ری) را یك «من» می‌نامند .
مُهرْ کردن – چسبانیدن دوگوشهٔ سرچانهٔ خمیربازشده برروی سرك پارو .
میِیُون تنور – میان تنور ، جایی است در میان تنور ومیان «بغل» و «آخره» .
نانِ بالاپیشور – نان بالاپیش‌بر ، نانهای دوم ازسه رجِ تنور را نان بالا پیش‌بر می‌نامند .
نان پیشور– نان پیش‌بر ، نخستین نانهای سه رج بغل ومیان تنور وآخره را نان پیش‌بر می‌خوانند .
نان تاقی – نان طاقی نانی‌است‌که در « طاق تنور » می‌خوابانند .
نان سَرْکاری – نانی‌که‌کارگران بی‌پرداخت بهای‌آن از نانوایی به خانهٔ خود می‌برند .
نَفتْ‌گیری – نفت‌ریزی ، نفت‌گیری‌کردن موتور : نفت سیاه برداشتن از انبارنفت وریختن‌آن دربشکه نفت .
واَرفتن – بازرفتن ، بازشدن ، حل شدن .
واکردن – بازکردن .
وَرْآمده – برآمده ، چاق ورسیده وپرورده .
ورچیدنِ روی خمیر– روی خمیررا بَرچیدن ، روی خمیر تغار را با لایه‌ای از خودش پوشانیدن .
وَرْنیامده – برنیامده ، نرسیده وچاق‌نشده .
ولو کردن (آرد)– پخش کردن آرد .
هَوا برداشتن تنور– گرم شدن درون تنور .
هَمْوار کردن (ریگ‌را)– تخت وصاف کردن روی‌ریگ با سَرَك نرم سنگ‌کوب .
یِکْهوا – یکسان . یکهوا نگهداشتن : یکسان وبرابر نگه داشتن .

بررسی کتاب ترانه‌هائی از جنوب

گردآورنده : **صادق همایونی**

ترانه درسرزمین ما ، تقدیرسرگردانی داشته واین سرگردانی خود ، غنای هرچه بیشتر آن را باعث آمده‌است .

سرگردانی ترانه ، این سرشارترین جلوه‌ی حیات روستائی ما ، که باری ازعاطفه‌ی زلال قرون را همه‌جا به همراه می‌برد ، بی‌آنکه درتعریف زمان ومکان بگنجد ، درسفرهای خود رشته‌ای باریك به همراه داشت که فریادها ولطافت دشت‌ها را بهم می‌پیوست وحتی دربحران تفرقه‌های اجتماعی ، آزادگان روستائی را بهم نزدیك ونزدیکتر می‌کرد .

بدینگونه تعریف ترانه ، تنها بیان دردها وعشق‌های روستائی نیست ، زیرا سفرش درسینه‌ها وبرلب‌های تفته‌ی هیزم شکنان وروستائیان آفتاب سوخته وباران‌دیده ، گاه در اوج ناامیدی‌ها وشکست‌های مردم این سرزمین پیوند را پیام می‌داد وچهره‌ی زنجیری سخت را درآب وخاك گسترده‌ی ما تصویر می‌کرد . اینست که شیفتگان شناخت وسامان دادن این زیباترین شکل بیان عاطفی ، نقش اجتماعی آنرا نباید به هیچ انگارندکه می‌بینیم درتعریف‌ها وبررسی چندان به جنبه‌ای چنین پرارزشی ، عنایتی محسوس نیست وبیشتر، زمینه‌های لطیف وجرقه‌های عصیانی ترانه‌های محلی درنظراست که خود زیباترین وانسانی‌ترین محتوای ادبیات عامیانه است . شاید بهتربود اززمینه‌های عاشقانه سوزوگداز بیابانی ، عرفان بی‌تکلف وگله‌ها وجلوه‌های درد ورنج ترانه‌ها آغاز می‌کردم که نمود بیشتری درآنها دارد وصریحترین شکل بروز حالات عاطفی است درمایه‌ای ازبیان بی‌پیرایه‌ی احساسی ، اما چون سخن ازجنبه ونقش اجتماعی رفت ، با نقل چند ترانه ، سخن را ازاین نقطه آغاز می‌کنیم :

صدای باد شب درخانه پیچید
نگاهم درنگاه گرمه پیچید
دودستم مانده سوی آسمان‌ها
که شاید وابشه زنجیر خورشید

* *

سفید مرغی بودم برشاخ پسته
فلك سنگی زده بالم شکسته
فلك بالی بده پروازگیرم
دم دروازه شیراز میرم

سرکوه بلند پنج پنجه شیر
خبرآمدکه یارم خورده شمشیر
طبق را پرکنید از دانهٔ نار
که فردا میروم بردیدن یار

* *

بیا تا ما لبم همراه باشیم
چوکفتر دردهان چاه باشیم
اگرکفتر ننالد ما بنالیم
ز درد همدگر آگاه باشیم

* *

بیا تا دوستی از سر بگیریم
برادروار دورهم نشینیم
زمانه بی‌وفا و عمرکوتاه
مبادا دور از یکدیگر بمیریم

(ترانه‌ی اول از سراینده‌ای بنام فغان ، ترانه‌های‌دوم و سوم به ترتیب ازصفحات ۱۳۳ و ۱۴۹ کتاب ترانه‌هائی ازجنوب وترانه‌های چهارم وپنجم ازصفحه ۱۰۵ همین‌کتاب نقل شد) .

درترانه نخست‌گوینده دستها را به امید بازشدن زنجیرخورشید به‌آسمان بلندکرده‌که چیزی جزطلب رهایی وآزادی نیست وبی‌شك‌گویای اوضاعی خفقان‌آور درزمان سراینده است. درترانه دوم بال پرواز راشکسته می‌بینیم ، سراینده بیابانی وروستائی پاکدل می‌بیندکه نیروی تحرك وبال پرواز درفضای آزاد را لابد به دلایل اجتماعی ازدست داده است ، اما همچنان پرامید ازمبدای که بدان اعتقاد دارد طلب بال میکند تا پروازکند تا خودرا به مقصودی که مطلوب است رساند . او ازفلك آزادی می‌طلبد واینگونه تقاضا واستغاثه رسم آن روزگاران بوده است .

واما درترانه‌های چهارم وپنجم سراینده تشکل را پیام می‌دهد وهمدردی اجتماعی را ، دراین هردو ترانه‌گونه‌ای نفاق ویا دست‌کم دوری وتفرقه اجتماعی محسوس است‌که‌گزندهای تاریخی واجتماعی زمانی دراز مردم این سرزمین را بدان‌گرفتارکرده بود . ومی‌بینیم‌که چگونه مرد آفتاب سوخته‌ی دشتستان به‌حقیقت اتفاق وهمراهی پی‌برده وبا بیان خاص شرقی خود (زمانه بی‌وفا وعمرکوتاه) ازسرگرفتن دوستی را ندا می‌دهد وهمراهی را می‌طلبد .

درترانه‌های بی‌شماری‌که درهرنقطه‌ی این سرزمین با تنهائی روستائیان وصحرانشینان وگیله مردان انسی و الفتی دیرینه دارد ، نمونه‌هائی ازاین دست فراوان است واین‌گذشته ازجنبه ادبیات عامیانه ، تاریخ آشکاری است ازروزگار آشفتگی‌های اجتماعی وسلطه‌ی بیگانگان بی‌آنکه تاریخ‌نویسی دست غرض‌آلودش را به چهره‌ی حقیقت‌کشانده باشد .

البته ترانه‌هائی‌که دعوت به اتفاق وتشکل می‌کند ، کمتر ازترانه‌هائی است‌که‌گویای نوعی انزوای اجتماعی وبیان سوز وشکایت است .

نابسامانی‌های اجتماعی ، حکومت طاقت‌فرسا وطولانی بیگانگان وطنین فرمان حکام مستبد ، اغلب چنان شکننده بود و دوامی داشت‌که فریادهای حرکت را به ناله‌هایی عزلت‌گر بدل میکرد وشاعر– هرکه بود – بیشتر آه می‌کشید ودرخود می‌سوخت ویا حسرت‌گریز اززمان ومکان را دردل داشت‌که این ترانه باباطاهر– اگر از زاویه‌ای‌که منظور من است بدان بنگرید – گویای حالی این چنین است :

بشم واشم ازاین عالم بدر شم
بشم ازچین و ماچین دورتر شم
نویسم نامه‌ای ازبهر دلدار
اگه دوری خوشه مو دورتر شم .

اینرا فراموش نکنیم که بی‌شك پرارج‌ترین ترانه‌سرای ایران را عوامل اجتماعی به انزوایی طولانی کشانده وبه‌دامان گونه‌ای عرفان وگریز از واقعیت موجود اجتماعی افکنده. تأثیر حکومت طولانی اعراب چنان فرسودگی وانزجاری در گروهی بوجود آورد که گونه‌ای درون‌گرائی را باعث شد وبا عزلت اجتماعی که میوه‌ی تلخش بود توجه به حالات وعوالم عرفانی اوج گرفت وبی‌شك دلسوخته‌ای چون باباطاهر ازاین گزندی که دراو به تجلی عاطفی کشید در امان نماند .

اگر نخواهیم مفاهیم دور ازذهن عرفانی برای این ترانه بتراشیم ، نمونه‌ایست ازنهایت یأس فلسفی و یأس اجتماعی :

دلی دارم چو مرغ پرشکسته
چوکشتی برلب دریا نشسته
همه‌گویند طاهر تار بنواز
صدا چون می‌دهد تار گسسته ؟

حمله عرب ، تهاجم مغول وبعد سنگینی بار ترکان . بازمانده‌ای که تنها به خاطر چراگاه بهتر خاك این ملك را به توبره‌کشیدند وتا توانستند ترکتازی کردند وکشتند وبردند وحکومت کردند ، درون‌گرائی بیشتری را باعث شد وسوز وناله دردناکتری را ازوضع موجود برانگیخت واین خود اگرچه نامطلوب بود ، مایه‌ای بود برای زمزمه‌های بیابانی وبیان رنج‌ها ، شکست‌ها ، یأس‌ها وسرگردانی‌ها که به ساده‌ترین شکل شعری ، یعنی ترانه بروزمی‌کرد ومدام بیشتروغنی‌تر می‌شد . منتها چون قالب و وزن معینی داشت ، تنها گویای احساس نخستین بود ونه اندیشه‌ای وفلسفه‌ای چندان عمیق . ازهرمصرع این ترانه‌ها دربدری ویأس جلوه‌ای آشکار دارد :

خوشا امشب که مهمان شمائیم
کبوتر برلب بام شمائیم
ترشروئی مکن با حرف مهمان
خدا داند که فردا شب کجائیم

(صفحه ۱۰۷ ترانه‌های جنوب)

اما ترانه‌هائی ازاین دست کمتر مانده ویا دست‌کم نسبت به ترانه‌های عاشقانه کمتر است ، زیرا هرچه زمان بیشترمی‌گذشت ترانه‌هائی که حال‌وهوای یأس داشت کمترمیشد ، زیرا ساده‌دلان روستائی وصحرانشینان دردکشیده ، رفته‌رفته به وضعی که نسلهابدان گرفتاربودند عادت می‌کردند وسرگرم کار خود میشدند . با ذوق‌ترینشان ، ازعشق ودلدار سخن می‌گفت ولاجرم جفا وانتظار وصل وبی‌تابی . اما درعین حال ، هنوز مایه وزمینه آن شکوه وگلایه ، ترانه‌هایی ازاین‌گونه هم که رواج بیشتری یافته بود جلوه‌ای داشت . منتهی دراین زمینه ، شکوه ازمعشوق بود وگلایه ازبی‌مهری‌های او وازاین ترانه‌هاست که بیشتربرای ما مانده‌است که اگرکوشش بیشتر ووسیعتری درجمع‌آوری آنها درنگیرد ، به مرورزمان ازیاد می‌رود وبه سفری که ازقرن‌ها ازگوشه‌ای

به‌گوشه‌ای دیگر کرده پایان می‌دهد :

بیا دلبر بده یك آب خوردن
ببالینم بیا در وقت مردن
ببالینم بیا و شربتم ده
شوم ساکت بوقت جانسپردن

(صفحه ۱۰۷ ترانه‌های جنوب)

قبا آبی قبایت در بر من
خودت رفتی هوایت در سر من
تو که رفتی نگفتی چون کنم من
دراین خانه‌کنم برکس نظر من

(صفحه ۱۰۹ ترانه‌های جنوب)

بلند بالا دلم دیوانهٔ تو
قرق کردی بیایم خانهٔ تو
قرق کردی که درمسجد بخوابم
سرم درمسجد و دل خانهٔ تو

(صفحه ۲۰۷ ترانه‌های جنوب)

* * *

وزن فهلویات که بعدها نام ترانه‌گرفت وامروزه تصنیف را هم به این نام می‌خوانند (که اگر لطمه‌ای نباشد به مفهوم ترانه لاجرم بی‌ربط است) اگرچه با بحرهزج مسدس منطبق است ، به دلیل ریشه‌هایی که باوجود فراموش شدن بسیاری ازترانه‌ها بجامانده ، به احتمال قوی پیش ازآنکه پایه‌ی بحرهای عروضی بنیان گیرد وکتابی دراین زمینه نوشته شود درایران رواج داشته وروستائیان وصحرانشینان ، حرف‌ها ودردل‌های‌پرشورخودرا دراین‌قالب بیان‌می‌داشته‌اند وبه قولی ، بحرهزج را برمبنای فهلویات موجود ساخته‌اند .

بهرحال ، چون بحث عروضی درپیش نداریم ، بگوئیم وبگذریم که وزن فهلویات ریشه درصحراهای ایران دارد ونه درقالب‌های قراردادی وبحرهای اهل عروض عرب .

ترانه‌های روستایی که اغلب به یك شکل وبا تغییر یك یا چندکلمه درنقاط مختلف ایران شنیده می‌شود (وازهمین روست که می‌گویم مسافراست وسرگردان) بدلیل بی‌توجهی تابدان‌حد گردآوری نشده ماندکه شاید بسیاری فراموش شده باشد .

اماکوشش‌هائی که درسالهای اخیر به‌شکل پراکنده درگرفت ، نشان‌دهنده‌ی امیدی درجمع‌آوری این غنی‌ترین زمینه ادبیات عامیانه ایران بودکه مهمترینش را کوهی‌کرمانی در کتاب هفتصد ترانه ازخود بجا نهاد .

ترانه‌ها درسادگی‌خود واینکه ازهرگونه قید لفظی ومعنوی وتکلف وصفت به دوراست ، شوروحالی عجیب دارد واصولاً آهنگهای پرسوز محلی بودکه درصحراها طنین انداخت واین بیان پرارزش را درفلکلر ایران بوجودآورد .

امروز نیز با همین نواهای پرجذبه‌ی محلی‌است که ترانه‌های زیبا را ازدهان روستائیان وچادرنشینان ایران وبویژه جنوب می‌شنویم . اینست که‌گردآوری آن ، جز حال وحوصله ، شور

وجذبه می‌طلبد وآنکس که دراین راه عزیزگام برمی‌دارد ، باید شوری وعطشی داشته باشد .

« بیاد ندارم چه زمانی وچگونه با ترانه‌های محلی آشنا شدم واولین زمزمهٔ دلنشین آن ، چسان دل وجانم را به بازی گرفت – بازی جانسوزی که واقعیت داشت وسرسری نبود – ولی سالهاست که دل واحساس من با این نواها و نغمه‌ها آشناست وگاه وبیگاه در زیروبم هیجان‌انگیز وابهام غم‌آفرین آنها همه چیزرا ازیاد می‌برم » .

(مقدمه کتاب)

صادق همایونی ، با چنین جذبه وحالی‌است که به سراغ روستائیان شیراز وجهرم رفته وترانه‌های زلال وسرشار ازجوهر حیات این خطه راگردآوری کرده است . واین که تلاشی است فوری برای فولکلور درحال نابودی ما ، با چنان دقتی شکل گرفته که براستی ماندنی‌ست .

ترانه‌های جنوب اغلب به دو ترتیب قافیه‌ای است و در همان وزن خاص فهلویات : «دوبیتی» و «دوبیتی مثنوی» .

مردم این خطه ، چنان از شور و زندگی سرشارند و روستائیان وکوه‌نشینان آنگونه سرمست ازجلوه‌ی حیات‌اند، که احساس را حتی درقید سه‌کلمه قافیه ساز باشد دربند نمی‌گذارند وهمان چهار بیت را به شکل مثنوی ازاینان می‌بینیم وحتی گاه ، قافیه‌ای هم ، به طریقی که باید ، محسوس نیست واین خودگویای شکلی صادقانه ازتعالی احساس است .

دریك سوی کتاب که ۳۰۱ صفحه است ، دوبیتی‌ها ، چند بیتی‌ها و واسونك‌های شیرازی به اصل محلی آمده ودرسوی دیگرترجمه‌اش – وچون گویش خطه‌ی فارس – جز نکته‌هائی درلهجه – عین به فارسی متداول برگردانده می‌شود ، درترجمه دوبیتی‌ها کمتر سکته‌ای به چشم می‌خورد و وزن کاملاً حفظ شده‌است .

ترانه‌هائی که دراین کتاب گردآوری شده‌است ، اغلب برای مردم ولایات دیگرآشناست ، زیرا آنها هم همان ترانه را با تغییری اندك دارندکه به لهجه خود می‌خوانند . مثل ترانه‌ی :

خداوندا دلم یك جائی بند است
همانجائی که دیوارش بلند است
همانجائی که دلخواهم صنوبر
همانجائی که آن بالا بلند است

که به نمونه درمازندران وتهران درمصرع دوم بجای «دیوار» ایوان می‌گذارند : «همانجائی که ایوانش بلنداست» ومی‌بینیم کلماتی که همچون «ایوان» و «دیوار» درنقاط مختلف بجای هم می‌نشینند ، بدلیل آنکه اصل ومفهوم ترانه یکی‌است ، وزنی مشابه دارند وسکته‌ای در وزن ترانه ایجاد نمی‌کنند . البته درمتن اصلی شیرازی بجای «دیوار» «دیوال» آمده که بازهم دروزن تغییری‌بوجودنمی‌آورد ، زیرا اصل همان «دیوار» است که به لهجه‌ی محلی‌درآمده‌است.

ترانه‌ها با دقتی محققانه وبا رعایت اصول گردآوری‌آثار فولکلوریك (ازقول آدم‌های مختلف) با ذکر همه مشخصات گوینده ضبط شده ودرمتنی که با لهجه‌ی جنوب آمده ، زیروزبر بادقت‌فراوانی رعایت شده تا درخواندن اشکالی‌بوجودنیاید . درپایان کتاب نیزلغات‌واصطلاحاتی که ممکن‌است برای خواننده ناآشنا باشد ، با تلفظ ومعنی جمع‌آوری شده‌است .

کوشش‌صادق همایونی درگردآوری ترانه‌های‌جنوب پرارج‌است، اما هنگامی کوششهائی ازاین دست بیشتر بارور می‌شودکه همه‌ی آنان‌که شوری وشوقی دراین راه دارند ، دست بکار شوند وفولکلور خطه‌ی خودرا جاودانگی بخشند ، زیرا اگر به مرور همه آثار فولکلوریك وبویژه ترانه‌ها درمجموعه‌هائی‌گرد آید ، نه‌تنها برغنای ادبیات مدون ، خواهد افزود ، بلکه نکات بسیاری را درزمینه تاریخ واوضاع اجتماعی دوران‌های مختلف ایران روشن خواهدکرد .

برای تهیه شماره‌های مختلف مجله هنرومردم لطفاً در تهران به نقاط زیر مراجعه فرمایند :

شعبه‌های کتابخانه امیرکبیر

کتابخانه جردن
خیابان اسلامبول ساختمان پلاسکو

کتابخانه چهر
روبروی دانشگاه

کتابخانه سنائی (شماره ۱)
خیابان شاه‌آباد

کتابخانه سنائی (شماره ۲)
خیابان آذر روبروی دادگستری

دفتر مجله هنرومردم
خیابان حقوقی شماره ۱۸۲

www.KetabFarsi.com

بها ۶ ریال

www.KetabFarsi.com